

یادنامه دهمین سالگرد

یادنامه دهمین سالگرد پرواز عزت الله وهاله سحابی وهدی صابر

بازخوانی بینش، مشی و منش

عزت الله سحابی

باورمند به خطاپذیری بشر

لطفی الله میثمی

در بازار سیاست خریدار نداشت

مهدی غنی

با قدرت در افتاد

امانه برای تصاحب آن

سوسن شریعتی

هاله سحابی

رنج، خمیرمایه زندگی انسان

مینو مرتاضی

سادگی برتافتنی هاله

محترم رحمانی

هدی صابر

نظریه پرداز کنش گری اجتماعی

سارا شریعتی

بی تاب مقابل تبعیض و اندیشه طبقاتی

فیروزه صابر



به انضمام آثار و گفتارهایی از:

محمود دردکشان، محمد حسین رفیعی، مسعود پدram، کمال اطهاری، بهروز گرانپایه، امیرطیرانی، محمد رضایی، سعید مدنی، فاطمه گوارایی، جمشید دیوانی، ابوطالب آدینه‌وند، جلال یوسفی، فرشاد مومنی، علیرضا بهشتی، علیرضا رجایی، اکرم مصباح، زهره تنکابنی، آسیه شامخی، محسن زمانی، احسان شریعتی، فریده جمشیدی، روئین عطوفت، یاشار دارالشفاء، حسین موسوی، رضا زمانی.



برای عاشق ترین زندگان عزت الله سبحانی

تحمّل حوادث و دردهایی که در این نُه ماهه بر این سرزمین و فرزندانِش رفته است برای من در این سنین آخر عمر بسی سخت و ناگوار بوده است. از توان ملی این کشور که به سان قالبی یخ در دست دولتی بی کفایت به سرعت در حال ذوب شدن است تا آنچه در خیابان ها و زندان ها بر فرزندان حق گو و حق طلب این آب و خاک گذشته است.

خدایا تو شاهی وعده ای که انقلاب به ملت ما می داد حکومت عدل علی وار بود، حکومتی که سخت گیری عدالتش نزدیک ترین افراد به علی را هم در بر می گرفت و رحم و مروت اش دورترین و دشمن ترین افراد نسبت به او را. در حالی که آنچه حاکمیت ما به نام دین علی انجام می دهد آسان گیری و گذشت از هر فساد و تباهی سیاسی و اقتصادی و قتل و غارتی است که بعضی از خودی ها در بانک و شرکت و بازار و یاکوی دانشگاه و زندان اوین و کهریزک انجام می دهند و سخت گیری و فشار، آن هم بابه کارگیری انواع فشارها علیه زنان و مردان دست بسته و چشم بسته و بی گناهی است که اهداف و آمال و وعده های همان انقلاب را مطالبه می کنند. ای خدای بزرگ، ای تغییر دهنده قلب ها و فکرها، یا حال و روز ما را دگرگون کن یا مرگ مرا برسان.

ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها واجعل لنا من لدنك وليا واجعل لنا من لدنك نصيرا (نساء، ۷۵)

عزت الله سبحانی - ۲۱ فروردین ۱۳۸۹

به نام جا، جهان، فعال و ناظر گانه

عزت الله سحابی: بیم و امید

- سحابی و تلفیق عین و ذهن | ۶ |
- درخت آزادی را باید با خون آبیاری کرد | ۷ |
- باورمند به خطا پذیری بشر، پایبند به مردم خواهی و منافع ملی | ۸ |
- کانون های الهام بخش شخصیت عزت الله سحابی | ۱۷ |
- مهندس سحابی مبتکر شورای فعالان ملی- مذهبی | ۲۲ |
- تفاوت و همبستگی | ۲۴ |
- سرمایه معنوی سحابی | ۲۶ |
- در بازار سیاست خریدار نداشت | ۲۸ |
- با مهندس سحابی در عادل آباد شیراز | ۲۹ |
- تحول اجتماعی: از اراده ها تا توازن قوای اجتماعی | ۳۱ |
- سرحدات سیاست ورزی | ۳۷ |
- مهندس سحابی و اصلاح طلبان | ۳۹ |
- ملیت، هویت ملی و امکان بازخوانی پایه های مفهومی | ۴۱ |
- نواندیشی دینی و روش نوین تفسیر «کتاب با کتاب» | ۴۳ |
- گشایش افق هادر «سه کتاب» مهندس سحابی | ۴۶ |
- هدایت شدگان به سبیل السلام | ۴۸ |
- مهندس سحابی در آینه پژوهش های دانشگاهی | ۵۱ |



یادنامه دهمین سالگرد

یادنامه دهمین سالگرد پرواز
عزت الله وهاله سحابی و هدی صابر
دهم خرداد یک هزار و چهارصد

آثار و گفتارهایی از:

لطف الله میثمی، محمود دردکشان،
محمد حسین رفیعی، مسعود پدram، کمال اطهاری،
مهدی غنی، بهروز گرانیپایه، امیر طبرانی،
محمد رضایی، سوسن شریعتی، سعید مدنی،
فاطمه گوارایی، جمشید دیوانی، ابوطالب آدینه وند،
جلال یوسفی، فرشاد مومنی، علیرضا بهشتی،
علیرضا رجایی، اکرم مصباح، مینو مرتاضی،
محترم رحمانی، فیروزه صابر، زهره تنکابنی،
آسیه شامخی، محسن زمانی، احسان شریعتی،
سارا شریعتی، فریده جمشیدی، روئین عطوفت،
یاشار دارالشفاء، حسین موسوی، رضا زمانی.



توسعه نیافتگی، فقر و تبعیض

- راه عزت | ۵۴ |
- نولبر الیسم ناقص و بحران انباشت در ایران پس از انقلابی | ۵۴ |
- عکس یادگاری با جمهوری اسلامی | ۵۵ |

هاله سحابی: مهر و صلح

- پرده ای از حضور هاله در جبهه های جنگ | ۵۹ |
- بخت پیروز هاله | ۶۱ |
- هاله سحابی، انسان مدنی | ۶۲ |
- در خلوت هاله | ۶۳ |
- هاله ای از شور و شعور | ۶۴ |
- دلنوشته ای از پس ده سال | ۶۴ |
- بینش مصدقی هاله سحابی | ۶۵ |



هدی صابر: آرمان و پیمان

- بررسی مدل روشنفکری سحابی - صابر و آورده های آن برای ایران امروز | ۷۰ |
- هدی صابر: الگویی خاص از روشنفکران | ۷۶ |
- هدی صابر و مسئولیت پذیری فزاینده | ۸۰ |
- رد پای منش | ۸۱ |
- عسرت ها و گشایش های عمرانه | ۸۲ |
- پهلوان مرد از بس که جان ندارد! | ۸۵ |
- زیست- پروژه: امیدجویی تاریخی و گذران انسان اندوهگین | ۸۶ |
- بازگشت روشنفکری به اردوی کار | ۹۱ |
- سوگواری برای خرداد شرمگین | ۹۴ |



با سپاس از همه دوستانی که
صمیمانه در تهیه و تدوین این
یادنامه همراهی کردند.



نامه وداع به مهندس سحابی

«به نام رفیق اول و آخر»

مهندس سلام

روح‌هایی طلبت بالاخره از پیکر خسته و کوفته‌ات، بیرون زد و پرگرفت. در رخ بی‌رخی با مرگ، اهل تقلا نبود و سبکی روح را بر فرسودگی جسم ترجیح می‌دادی. شاید قطره قطره و درج به درج، جان فرسودن و خودمسته‌لک کردن، سخت‌تر است از یک لحظه جان دادن و روح رها کردن.

مهندس خسته نباشی!

از مصرف بی‌وقفه جوهر جان در طول زمان و در زنجیره مایه‌گذاری دوران به دوران در انجمن اسلامی دانشجویان دهه بیست، نهضت مقاومت ملی دهه سی، نهضت آزادی دهه چهل، حمایت از جوانان اولان چهل-پنجاه، شورای انقلاب و مجلس و سازمان برنامه صدر انقلاب، کشتار تاریخی مهر ۵۸ در خزانه، نشر اندیشه در شرکت انتشار، موضع‌گیری یگانه در قبال برنامه تعدیل ساختار اقتصادی و ادغام در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، پخشانی «دیدگاه» توسعه درون‌زاد ایران فردا و نی‌ناله‌های یک دهه اخیر

و نیز از شش دهه زندان به زندان و عمر گذراندن در قصر، برازجان، اوین، عادل آباد و ۵۹۰ شربت آباد.

مهندس سپاس

از آموزه‌هایت؛

سنت‌ها و قانون‌های «او»

وزانت کتاب آخر

تحقیق بودن و در تخیل گام نزن

ورزاندیشه و نه تکرار

هویت ایرانی

دیانت و جود

قابل کشف بودن مصدق

توسعه خودبنیاد

نقد بی‌رحمانه خود

و

اخلاق سیاسی-اجتماعی

مهندس

در خلاء آموزگاران کیفی دهه‌های بیست-پنجاه؛

مصدق ارشد

و

طالبانی، بازرگان، شریعتی و حنیف نژادست‌رگ

در حد توش و توانت در دهه‌های شصت و هفتاد

تلنگرمان زدی

تصحیح‌مان کردی

و

به هم آغوشیدن عقل و رادیکالیسم

وصیتمان کردی

از دست فشردن «آخر» و گریبان بوسی «واپسین»، از پرچم سه‌رنگ بر جسم آرمیده‌ات کشیدن، زیر تابوت گرفتن و دورحسینی طوافیدن و به «او» تحویل دادن، بازماندم؛ نشاد که نشد. «حکیم» نخواست که نخواست. اما هم «او» در کنار اصل بقا انرژی و

عشق،

بقای «آموزش»

رانیز «اصل» انده است؛

• کتاب آخرامی جورم

• مصدق‌ات رامی «کشف» ام

• برای ایران‌ت می «تکاپو» یم

اطمینان دارم گرمای تب و تاب ایرانی خواهان‌ات

به سردی خاک، فائق خواهد آمد.

مهندس، دلخوش بودم به پریدن روحت،

اما «روح»‌ات رانیز با محوفجیع «هاله»‌ات،

مچالاندند و زخم‌اندند. اما «رفیق»،

تیماردارست؛

تیماردار مهندس و هاله‌اش

مهندس، همه مسیر، ناکامی نبود،

دلخوشی‌های بزرگی پیش رویت است؛

جهان بی «لغو»

جهان تمام «سلام»

مهندس

دوستت دارم

با ویژه تأکید هایت می‌زیم.

هدی - ۱۲ خرداد ۹۰



عزت الله سحابی بیم و امید

باورمند به خطاپذیری
بشر، پایبند به
مردم‌خواهی و منافع ملی
لطف‌الله میثمی

کانون‌های الهام‌بخش
شخصیت عزت‌الله سحابی
محمود دردکشان

مهندس سحابی مبتکر
شورای فعالان ملی-مذهبی
محمدحسین رفیعی

سرحدات سیاست‌ورزی
سوسن شریعتی

ملیت، هویت ملی و
امکان بازخوانی پایه‌های
مفهومی
فاطمه گوارایی

عزت‌الله سحابی:

"روند کلی جامعه ایران را جز با یک تغییر بنیادی نمی‌توان متوقف کرد، اما تغییر بنیادی آیا از راه سقوط و واژگونی و انقلاب مجدد، عبور می‌کند؟ در این راه جز فوران کینه‌ها و انتقام‌ها و تخریب‌های مکرر و سپس ورود بیگانگان و اضمحلال کلی ملیت و استقلال چیزی نمی‌توان پیش‌بینی کرد. در ادامه این روش دیگر کشور ایرانی بر صفحه جغرافیا و تاریخ جهان نخواهد ماند و قومیتی به نام ایرانی وجود نخواهد داشت، تا به کیفیت و نوع حکومت آن اندیشیده شود."



یادنامه سالگرد
دویم سینه

سحابی و تلفیق عین و ذهن

مروری اجمالی بر سیر زندگی عزت‌الله سحابی

یکی از ویژگی‌های مهندس عزت‌الله سحابی که این روزها با دهمین سال درگذشت وی مصادف است، پرهیز از تک‌بعدی شدن در عرصه فعالیت‌های اجتماعی و تلاش فکری و نظریه‌پردازی همراه با حضور در عرصه فعالیت‌های عملی بود. سحابی از دوران نوجوانی پایه عرصه فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی گذاشت. وی در دوران دانشجویی و به ویژه بعد از کودتای سیاه ۲۸ مرداد فعالیت‌های سیاسی خود را ادامه داد. اولین بازداشت او از سوی ماموران فرمانداری نظامی تهران نیز در رابطه با تهیه، تکثیر و توزیع نشریات راه مصدق و اعلامیه‌های نهضت مقاومت ملی بود. امری که در سال‌های بعدی زندگی وی ادامه یافت و منجر به بارها بازداشت و بازجویی و زندان پیش و بعد از انقلاب شد. ولی این بازداشت‌ها تا پایان عمر مانع از آن نشد که وی از فکر و عمل برای آزادی دست بشوید. در این راه سحابی همچون معلمان اولیه و بزرگ خویش طالقانی، بازرگان و دکتر سحابی علاوه بر حضور در عرصه عمل، همواره در عرصه نظری و فکری نیز حضور موثر داشت. فعالیت سیاسی و تبعات آن همچون بازداشت و زندان و محدودیت‌های آن نه تنها مانعی در راه فعالیت‌های فکری و اندیشیدن ایجاد نمی‌کرد، بلکه گاه زمینه‌ساز پرداختن به موضوعات جدید هم می‌شد.



امیر طبریزی

۴۳ و ۴۴ در داخل زندان و پس از آن در خارج زندان بر روی مکاتب اقتصادی و همچنین اقتصاد اسلامی شروع به مطالعه کنم.»

سحابی از همان زمان و در حالی که بیشتر آن سال‌ها را تا پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ در زندان گذراند مطالعه و تمرکز بر مباحث نظری و نیز اخبار و تحولات اقتصادی را از یاد نبرد. به همین جهت هنگامی که در شهریور ۱۳۵۸ با حکم مهندس بازرگان به ریاست سازمان برنامه و بودجه منصوب شد، با اقتصاد ایران و مسائل و مشکلات آن آشنایی داشت و توانست در مدت کوتاهی که در سازمان حضور داشت ارتباط خوبی میان مدیریت و بدنه کارشناسی سازمان ایجاد کند. سحابی درباره تجربه حضور در سازمان برنامه می‌نویسد:

«چون تا آن زمان سابقه کار اجرایی نداشتم و در اقتصاد و به ویژه بودجه نیز تخصص و تبحر نداشتم، به همین لحاظ سعی کردم تا از توان کارشناسی سازمان استفاده کنم... در مسائل مطروحه کارشناسان نظرات مخالف و موافق را طرح می‌کردند... به این لحاظ سیاست‌هایی که در زمان من در سازمان برنامه و بودجه اتخاذ شد سیاست‌هایی نبود که از اتاق رییس و معاون وی بیرون آمده باشد، بلکه نظراتی بود که کارشناسان سازمان در آن دخالت کامل داشتند.»

در دهه ۱۳۴۰ در زندان قصر و برازجان بار دیگر بحث‌ها و گفت‌وگوهای ایشان و مهندس بازرگان که از دوران نهضت مقاومت و بازداشت در زندان دژبان آغاز شده بود از سر گرفته شد. در نتیجه مباحثات آن دوران سحابی به ضرورت تمرکز بر مباحث اقتصادی و پی‌گیری موضوعات اقتصاد سیاسی پی برد و تلاش برای شناخت اقتصاد ایران و الگوی مناسب اقتصادی را آغاز کرد. وی درباره دلایل گرایش به پی‌گیری مباحث اقتصادی در «نیم قرن خاطره و تجربه» می‌نویسد:

«در برازجان و در غیاب مرحوم طالقانی، سرانجام بحث به آنجا منتهی شد که مهندس بازرگان به من... گفتند بروی میانی اقتصادی در اسلام مطالعه‌ای انجام بدهم... این توصیه و دستور مهندس بازرگان موجب شد که من از همان سال‌های



سحابی در سازمان برنامه و بودجه



درخت آزادی را باید با خون آبیاری کرد

نجیبه محبی

اولین باری که مهندس سحابی را دیدم وقتی بود که برای یک نشریه دانشجویی قرار بود درباره آزادی و انقلاب اسلامی با یکی از انقلابیون گفتگو کنیم. مهندس سحابی را انتخاب کردم چون به عنوان یک دانشجوی علاقه مند به تاریخ از جریان ملی مذهبی تا حدود یک دانشجوی آماتور اطلاعاتی داشتم. از طریق یکی از دوستانم در نشریه چشم انداز ایران این هماهنگی انجام شد. به همراه دو تن از دوستان دانشجوی عازم هفت تیر تهران و دفتر ایران فردا شدیم.

هنوز مهندس نیامده بود. تا ایشان بیاید برای ما چایی آوردند و ما منتظر ایشان در یک اتاق یا در واقع یک کتابخانه شدیم. آمدند. بوی سیگار می دادند. از آن چهره جذاب در عکس های اوایل انقلاب پیرمردی خوش پوش باقی مانده بود که موهایش شبیه همان عکس های جوانی بود. وقتی به اتاق ایشان رفتیم تمام قد برای ما سه الف دانشجوی ایستاد. همان سال مهندس فوت کردند. آن مصاحبه هم در نشریه دانشجویی چاپ نشد و در چشم انداز ایران به عنوان آخرین مصاحبه مهندس چاپ شد.

اولین چیزی که از این مرد بزرگ برای من دانشجوی درس بود ادب غیر نمایشی این بزرگوار بود. آن روز وقتی به خانه برگشتم با خودم فکر کردم چقدر با به رسمیت شناختن ما به ما احترام گذاشت.

مصاحبه خیلی خوبی شد. حین مصاحبه پرسید شما به چه زبانی مسلط هستید؟ ما هم گفتیم فارسی و اندکی شکسته و مبتدی انگلیسی. او فرانسه را خوب می دانست. همانجا گفت باید یک زبان دیگر هم خوب بلد بود. از آن مصاحبه فقط همین برای من ماند. مردی در آستانه مرگ ولی فعال و پر نشاط. با ادب و با امید. یک جمله آن مصاحبه هم در ذهن من ماند. تقریباً این جملات بود. گفتند باید درخت آزادی را با خون آبیاری کرد و صبور بود. هیچ کجا بدون صبر و تلاش به هیچ کجایی نرسیده است.

اندکی بعد مهندس به دیار باقی شتافت. یادش به خیر و گرمی که معلم ادب بود بیش از هر چیز.



■ «تاریخ یک انقلاب» با عنوان فرعی گزیده مقالات، سخنرانی ها و مصاحبه های عزت الله سحابی به اهتمام امیر طیرانی در سال ۱۳۹۹ از سوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه منتشر شده است.



در خرداد ۱۳۵۹ و با انتخاب سحابی به عنوان نماینده مردم تهران در نخستین دوره مجلس شورای اسلامی، وی در کمیسیون های اقتصادی مجلس به فعالیت پرداخت و به عنوان رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس تلاش کرد تا به همراه سایر وکلای همفکر خود در تدوین برنامه های اقتصادی کشور مشارکت نماید.

سحابی بعد از پایان دوران نمایندگی مجلس ارتباط خود را با بخش های اقتصادی ادامه داد و از جمله تا سال ها عضو هیات پنج نفره رسیدگی به وضعیت صنایع بود. مطالعات دامنه دار و گسترده به همراه انگیزه های فردی برای یافتن راه خلاصی ایران از مشکل عقب ماندگی و توسعه نیافتگی و نیز حضور در مراجع تصمیم گیری در عرصه اقتصادی همچون کمیسیون اقتصادی شورای انقلاب، مجلس شورای اسلامی و هیات رسیدگی به وضعیت صنایع و شرکت ها و نیز سازمان های اجرایی همچون سازمان برنامه و بودجه و بسیج اقتصادی سبب شد تا سحابی با مسائل توسعه نیافتگی و همچنین اقتصاد ایران تا حدود زیادی آشنا شود.

آزاداندیشی، عدم تعصب و جمود و آشنایی و آگاهی از اقتصاد و الگوهای اقتصادی و نیز شناخت عینی و ذهنی از اقتصاد و جامعه ایران سبب شد تا وی که به گفته خود تا پیش از سال ۱۳۵۷ به الگوی سوسیالیستی باور داشت، در دیدگاه خود به میزان زیاد تجدید نظر کند و به الگوی سرمایه داری ملی گرایش پیدا کند.

سحابی علاوه بر زمینه های اقتصادی، در عرصه مباحث سیاسی و ایدئولوژیک نیز صاحب رای و نظر بود. این تسلط سبب شد تا از دهه ۱۳۴۰ در میان نیروهای فکری و مذهبی به عنوان فردی صاحب رای و مطلع از مباحث نظری و عقیدتی شناخته شود. به همین سبب مرحوم مطهری از وی درخواست کرد تا مقدمه کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» را ایشان بنویسد. همچنین مرحوم محمد حنیف نژاد از وی بخواهد تا با مجاهدین همکاری کند. به گفته سحابی: «مرحوم محمد [حنیف نژاد] هم مکرراً به من اصرار می کرد که هرچه زودتر خودت را از کارخانه صافیاد آزاد کن چرا که کارهای زیادی است که باید انجام شود. هدف وی نیز در رابطه با من عمدتاً کارهای تعلیماتی بود.»

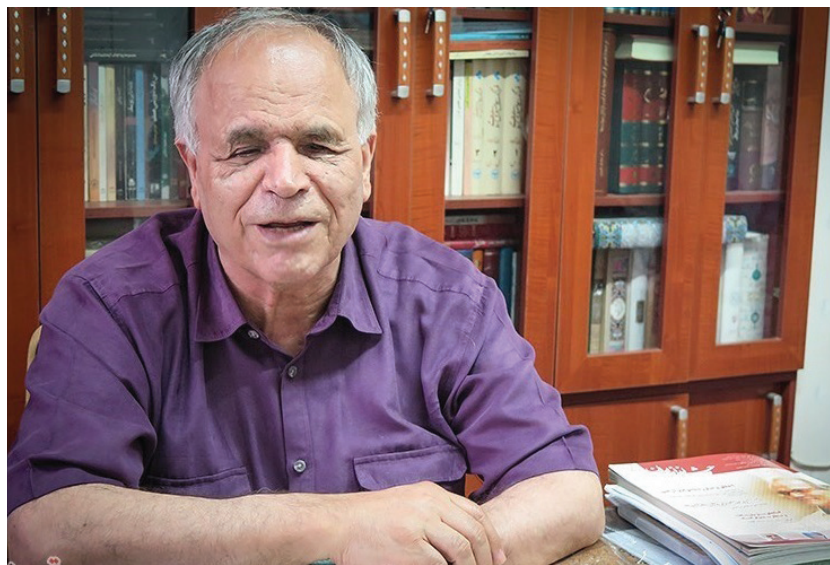
مهندس سحابی همچنین در زمینه بحث های اعتقادی نیز فعال بود. این بحث ها بیشتر در جلسات ماهیانه و یا مناسبتی انجمن اسلامی مهندسین ارائه می شد. در همین زمینه یادداشت های پراکنده بسیاری از ایشان به جا مانده است که برخی از آنها در زمینه وحی، حقوق بشر و اسلام در کتاب «سه کتاب» جمع آوری و توسط نشر صمدیه منتشر شده است.

باورمند به خطاپذیری بشر، پایبند به مردم خواهی و منافع ملی

گفت و گو با لطف الله میثمی درباره سیره و راهبرد سیاسی عزت الله سحابی

به طور کلی با این سیری که مرحوم مهندس سحابی داشتند و خود شما هم داشتید و شناختی که از نگرش ها و راهبرد ایشان دارید، بفرمایید با توجه به شرایط انسداد سیاسی و به نوعی سرخوردگی امروز جامعه ایران، به نظر شما چه راهبردی می شود از سیره مرحوم مهندس سحابی استخراج کرد که در شرایط امروز که از این حیث، چندان هم ویژه و استثناء نیست و در این ۶۰-۷۰ ساله اخیر برهه هایی که چنین ویژگی هایی را کمابیش داشتند، زیاد دیده و شنیده ایم، چه درسی می شود از راهبرد و رویکرد مهندس سحابی و تجارب و اندوخته خود شما گرفت و در این شرایط چه باید کرد؟

مهندس لطف الله میثمی: تشکر می کنم که برای شخصیت به این بزرگی و عاقبت بخیر، به بنده اجازه صحبت دادید. من سال ۱۳۳۸ به دانشگاه رفتم و سال ۱۳۳۹ در انجمن اسلامی دانشگاه بودم و تابستان آن سال، جبهه ملی ایران (دوم) فعالیت خود را شروع کرده بود. سال ۱۳۳۹ عضو جبهه ملی هم شدم، فکر می کنم ۱۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ هم نهضت آزادی تشکیل شد و من عضو سه تشکل شدم. بخش عظیمی از فعالیت های من با فعالیت های مهندس سحابی همپوشانی داشت. در برخوردهایی که با ایشان داشتم، ایشان بسیار خوش برخورد بودند. اینطور نبود که با کسانی که تجربه نداشتند، رفتار تحقیرآمیز داشته باشند. یادم است ۶ بهمن ۱۳۴۱، آن زمان که عضو نهضت آزادی بودم، مهندس بازرگان و دکتر سحابی و طالقانی و سران جبهه ملی را بازداشت کردند. حنیف نژاد را هم به عنوان عضو دانشجویان جبهه ملی (دانشکده کشاورزی) بازداشت کرده بودند. قبل از دستگیری مهندس بازرگان، وقتی از کلاس درس دانشگاه بیرون آمد، با ایشان تا زمانی که سوار ماشین شدند و رفتند آخرین خبرهای دانشگاه را رد و بدل کردیم. ایشان که به خانه رفته بودند، بازداشت شده بودند. ایشان یک بیانیه ۱۴ صفحه ای راجع به اصلاحات شاه



■ شما دهه ها با مهندس سحابی در ادوار مختلف زندگی ایشان تعامل داشتید، همراه بودید، کنار همدیگر مبارزه کردید و سر منزل های مختلف را چه قبل و چه بعد از انقلاب با هم پشت سر گذاشتید؛ اشراف کامل بر دیدگاه ها و راهبردهای مورد توصیه ایشان دارید. شرایط امروز جامعه ایران هم، شرایط ویژه ای است. درست است که در آستانه انتخابات هستیم و معمولاً در این مقطع در ایران شور و هیجان نسبی شکل می گرفت که چند دوره اخیر، حداقل سال های ۱۳۹۲ و امسال انتخابات ریاست جمهوری هم که جایگاهی برای تحقق اراده ملی و مشارکت مردم است، خیلی برانگیزاننده نیست و سرخوردگی و یاس در جامعه قوی تر از این است که با این رخدادها و نقاط عطف، تکان بخورد و تغییر کند.

مرحوم مهندس سحابی، چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن، به خصوص از دهه ۱۳۳۰ به بعد فعال بودند و در فضای حکومت پهلوی تنفس و فعالیت کردند. در راستای نهضت مقاومت ملی و تعمیق حرکت مصدق، بعداً هم مبارزات انقلابی و چند دوره زندان رفتند و بعد از انقلاب هم به جز برهه کوتاه اول انقلاب که در جایگاه رئیس سازمان برنامه و بعد نمایندگی خبرگان قانونی اساسی و مجلس مشارکت داشتند، عمدتاً خارج از قدرت بودند. اما در عین حال، فعال و در تعامل و به عنوان یک منتقد مشفق و خیرخواه هیچگاه اینکه مسیر درست به حکومت نشان بدهند، را از یاد نبردند. در دهه ۷۰ برای انتخابات ریاست جمهوری کاندید شده و گرچه رد صلاحیت شدند، اما دچار انفعال نشده و تلاش خود را متوقف نکردند و بعدها حرکت شورای فعالان ملی-مذهبی را راه انداختند. ابتدای دهه ۷۰ هم به همراه شما و جمعی از دوستان در پی تاسیس حزب هم بودند.



روحانیت شکل گرفت و دامنه طرفداران آقای خمینی هم بیشتر می شد، حتی بچه های نهضت آزادی هم جذب حرکت خمینی شده بودند که ضد شاه بود، آقای عبدالله معظمی از جبهه ملی و یک نماینده از آیت الله شریعتمداری و یک نماینده از نهضت آزادی با هم جلسه داشتند و خواستند حرکت روحانیت با ملی ها را با هم بیامیزند و حول قانون اساسی، علیه استبداد مبارزه کنند. این خیلی جالب بود و شاه می توانست روی آن حساس شده و متوجه خطر شود.

■ ابتدای دهه چهل بود؟

میشمی: بله، نزدیک ۱۵ خرداد بود. نقطه عطف ۱۵ خرداد هم خیلی مهم است. قبل از ۱۵ خرداد، نهضت آزادی و انجمن اسلامی سه بیانیه دادند که نقاط قوت حرکت های روحانیت را کنار هم گذاشتند و گفتند اینها دارند با استبداد مبارزه می کنند. من یک بار هم به مهندس گفتم که به نظر من، آن زمان ساواک متوجه این قضیه شد و برای پنچر کردن این پتانسیل که می توانست حرکت عمیق، راهبردی و فراگیر با حضور همه جناح ها با هم ایجاد کرده و موجب منزوی شدن شاه هم بشود، آیت الله خمینی را دستگیر کردند و حرکت تبدیل به شورش کور شد. شورش که آمادگی آن وجود نداشت و دیدیم که کیوسک ها را آتش زدند. زمانی که کتابخانه پارک شهر را تعمیر می کردند، کلیه کتاب ها را به یک ورزشگاه منتقل کردند، ورزشگاه را آتش زدند و گفتند کتابخانه آتش گرفته. کیوسک های شرکت واحد را آتش زدند و به مغازه ها حمله شد و دولت هم به خوبی از این قضیه استفاده کرد. بعدها اوایل سال ۱۳۴۸ که از آمریکا برمی گشتم، متوجه شدم تحلیل آقای بهشتی هم همین است. ایشان هم گفتند شورش ۱۵ خرداد، شورش کوری بود. حرکتی که قبل از ۱۵ خرداد جریان داشت اگر ادامه می یافت به انقلاب عمیق تر از ۱۵ خرداد منجر می شد.

چند روز بعد از خرداد، مهندس سبحانی را هم دستگیر کردند. ایشان می گفتند در زندان شهربانی بودم که دستگیر شدگان ۱۵ خرداد را می آوردند، صداها و تیراندازی ها را می شنیدم. درست در متن ۱۵ خرداد در زندان مرکزی، در میدان توپخانه بودند، بعد هم ایشان را به زندان قصر منتقل می کنند. بعد هم در بیرون از زندان، نهضت آزادی اعلامیه «دیکتاتور خون می ریزد» را منتشر کرد و این باعث تغییر سرنوشت آنها شد. جبهه ملی در زندان ۱۵ خرداد را تأیید نکرد و از قول جبهه ملی گفتند سران جبهه ملی این کارها را قبول ندارند. در زندان قصر، مهندس سبحانی

نوشته بودند. آن زمان جبهه ملی می گفت: «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» جبهه ملی هم به عنوان دولت اصلاحات معروف بود، دولتی که کنار مصدق بود و مصدق هم اصلاحاتی کرده بود، پتانسیل یک حکومت را داشت اما با زور کودتا آنها را کنار زدند. اکثریت مردم هم با جبهه ملی بودند. یعنی چنین آلترناتیوی وجود داشت. بیانیه ۱۴ صفحه ای نهضت آزادی به قلم مهندس بازرگان تایپ و تکثیر شده بود این بیانیه به بررسی اصلاحات شاه پرداخته بود و مادر غیاب دستگیر شده ها در دفتر مهندس رضی بودیم. بیانیه ها را آورده بودند و ما آنها را دسته بندی و منگنه می کردیم. اینجا یک کار مشترک با مهندس سبحانی داشتیم، می دیدیم ایشان هم مثل ما دارند بیانیه ها را دسته بندی و منگنه می کنند. خضوع و خشوع مهندس و اینکه از انجام هر کاری ابایی نداشتند، به این معنی بود که مرزی بین ایشان و افراد زیر دستشان وجود نداشت، این مساله روی من خیلی اثر گذاشت.

زمانی که نهضت آزادی تشکیل شد، خوشحال شدیم که عزت در هیات اجراییه نهضت هستند. بچه های انجمن راجع به اینکه انگیزه ایدئولوژیک و اسلامی مهندس بسیار قوی است، دوست داشتند با عزت کار کنند، ایشان هم دوست داشتند با جوانان کار کنند. بعد هم بچه های انجمن به ایشان فشار آوردند که اسلام باید آموزش داشته باشد، آن زمان کتاب «تنبیه الامة و تخریه الجمله» علامه نائینی را در یک جلسه خاص آموزش دادند. این یک کار ایدئولوژیک ناب و مدرن برای ما بود. مهندس می گفت علامه نائینی در بدو کار سیاسی من، روی من این اثر را گذاشت که هر کس با استبداد مبارزه کند و کشته شود، شهید محسوب می شود. با این تبیین، مبارزه با استبداد، شکل محدود اسلامی نداشت و فراگیر بود و همه می توانستند مبارزه کنند. ایشان خیلی خوشحال بودند که این انگیزه و مطلب را از علامه نائینی یاد گرفته بودند، به ما هم این موضوع را منتقل می کردند. ضمن اینکه آن زمان این بحث هم مطرح بود که اسلام در غیاب امام زمان می توانست حکومت تشکیل بدهد؛ یعنی اینکه در غیاب امام معصوم، یک پارلمان باشد که همه نسبت به آن تعهد داشته و کارشناس باشند. حجتیه و لائیک ها با حکومت اسلامی به این مفهوم مخالف بودند. دو ویژگی از مرجعیت یکی اعلییت و دیگری داشتن تقوا بود، و می گفتند پارلمانی تشکیل شود که این دو ویژگی را نمایندگان آن داشته باشند، یعنی هم تقوا داشته باشند و هم کارشناس باشند، این خلاء حضور امام زمان را پر خواهد کرد. این را علامه نائینی بین ما بچه های مذهبی جامی انداخت که می توانیم وارد سیاست شویم.

آن زمان، ما در دانشکده فنی برای تولد امام زمان جشن گرفته بودیم، مهندس بازرگان سخنرانی کرد و «حکومت جهانی واحد» را مطرح کرد. ایشان موعودگرایی را در کل ملل گفته بودند. کتاب علامه نائینی با پانوشته های مرحوم طالقانی به نام حکومت اسلامی، در سال ۱۳۳۵ منتشر شد و در ما خیلی تأثیر گذاشت. بچه هایی که با مهندس سبحانی کار می کردند، خیلی ایشان را دوست داشتند. بعداً مهندس بازرگان کتابی به نام «اسلام مکتب مبارزه و مولد» را در سال ۱۳۴۲ در زندان قصر نوشت. یادام است با تراب حق شناس این کتاب را گرفته و بیرون از زندان چاپ کردیم. ویژگی بچه های نهضت مقاومت و نهضت آزادی این بود که هم مولد و هم مبارز بودند و هم اسلام داشتند. مهندس به تولید خیلی علاقه داشت. آن زمان که نهضت مقاومت ملی بود، کار تولیدی و طراحی می کرد، مبارزه هم می کرد. بازرگان، بچه های نهضت و همه بچه های سازمان زمین شناسی شاگردان دکتر سبحانی در کار تولید بودند. یکی از شاگردان بازرگان، مهندس مسگرها بود که اولین کارخانه قند را بدون نقشه سوار کرده بود. دوره بازرگان هر کس می خواست مهندس شود، باید یک پروژه ای را جلوی می برد یا ابتکاری عملی طرح می کرد. این روحیه در مهندس سبحانی وجود داشت. حتی سال ۱۳۵۱ که زندان قصر آمده بود، فتوکپی پروژه هایی که روی آنها کار می کرد را با خودش به زندان آورده بود. علت ماندگاری مهندس سبحانی به خاطر ویژگی مولد- مبارز بودن و اسلامی بودن ایشان بود.

زمانی که سران نهضت آزادی، دستگیر شدند برای من نقطه عطفی را تعریف کردند که بسیار راهبردی است. سران نهضت آزادی و جبهه ملی که دستگیر شدند مبارزه



**دادگاه نهضت
آزادی نقطه
عطفی بود؛ از نظر
راهبردی، تمام
افرادی که دارای
ارزش بودند،
نهضت آزادی را
تأیید کردند. از
آیت الله خمینی
گرفته تا علمای
فارس و مراجعی
مانند آیت الله
شریعتمداری و
میلانی. نیرویی
نبود که نهضت را
تأیید نکند**

مراجعی مانند آیت الله شریعتمداری و میلانی. نیرویی نبود که نهضت را تأیید نکند. در کتابی که چاپ کردیم به نام «تعامل نهضت آزادی و روحانیت» این مسئله تشریح شده است.

یکی از ویژگی های مهندس، تعامل ایشان بود. به مقدمه کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» آقای مطهری نگاه کنید که مهندس نوشته ولی هیچ جا این موضوع برجسته نشده است. نقطه عطفی که در سال ۱۳۴۳ و بعد از دادگاه شکل گرفت، موجب عاقبت به خیری فعالیت های نهضت شد. یعنی یک گروهی بودند که پای مصالح مملکت ایستادند و به قول مصدق، آنجا که پای اصول پیش می آید یکدنده ایستادند و مقاومت کردند، سازش هم نکردند و عاقبت به خیر شدند. یک بار برای دیدن مهندس بازرگان و آقای دکتر سبحانی با دو چرخه به قزل قلعه رفته بودم. مهندس سالور رئیس کارخانه قند فارس و از دوستان مهندس بازرگان آنجا بود، من شاهد بودم که پیام آورده بود که اعلیحضرت می گویند شما می توانید هم حزب داشته باشید، هم استاد دانشگاه باشید و هم فعالیت آزاد سیاسی داشته باشید و زندگی خود را بکنید ولی سه کار را نکنید: یکی اسمی از شاه نبرید، دوم اسم از مصدق نبرید، سوم اسمی از نفت نبرید. این را که گفت، مهندس بازرگان یک مقدار فکر کرد و گفت «پس، از اسلام چه می ماند؟» این خیلی مهم است چون بعضی ها اسلام را در نماز و روزه و احکام فرعی و فردی می بینند. حوزه و روحانیت با مصادیق کاری نداشتند. در حالی که مصداق اندیشی به معنای دست گذاشتن روی مصداق و عنایت حق در یک مقطع تاریخی مهم است. برای نمونه مصدق که مصداق بود و مقابلش هم شاه و عامل بدبختی ما هم قراردادهای نفتی بودند. با همین محتوا بود که نهضت آزادی را محاکمه کردند و مهندس تربیت شده این دیدگاه بود.

بعد از محکوم شدن در سال ۱۳۴۳، در زندان، ۱۳ نفر از رهبران نهضت آزادی که مهندس سبحانی هم بین آنها بود، گفتند شرایط فعلی بسیار پیچیده است و به بیانی محترمانه گفتند دیگر از سنشان گذشته که بتوانند با شرایط هماهنگ شوند، بنابراین نیاز به مولود جدید است، ما می توانیم رحمی برای پرورش مولود جدید باشیم که یک کار جدی تر کند. بارها از مهندس سبحانی شنیدم که مهندس بازرگان در دادگاه گفت: «بعد از ما دیگر کسی از قانون اساسی دفاع نمی کند» و این پیش بینی مهندس به واقعیت پیوست. سال

با حاج علی بابایی و چند نفر دیگر، بیانیه ای می نویسند، تحت این عنوان که گرچه به قانون اساسی و شاه اعتقاد نداریم، ولی باید ظاهر کار را رعایت کنیم. این نوشته را در جوارب دکتر سبحانی می گذارند و ایشان با آن به زندان قزل قلعه می روند. زمانی که ایشان داشتند وضو می گرفتند این بیانیه از جوار ایشان درمی آید و نگهبان می بیند و همین دلیلی می شود برای اینکه آنها را محاکمه کنند. فرق نهضت و جبهه ملی این بود که لبه تیز حمله نهضت آزادی، متوجه خود شاه بود ولی جبهه ملی امینی را دشمن اصلی می دانست؛ نهضت آزادی می گفت امینی قدرت شاه را کم می کند نباید با امینی درگیر شد، بگذاریم آنها کار خود را بکنند. این طرز فکر به مهندس سبحانی برمی گشت.

■ به این خاطر که در این بیانیه نوشته شده بود نظام سلطنتی را قبول ندارند، محاکمه و محکومیت مهندس سبحانی سنگین تر شد؟

میثمی: بله. البته این موضوع را تیمسار بهزادی هم سال ۱۳۴۲ در بازپرسی دادرسی ارتش به من گفت. گفتم ما که خلاف قانون کاری نکردیم، گفت نهضت آزادی خلاف مصالح عالییه است؛ منظورش از مصالح عالییه هم شاه بود. مثل برجسته سازی ولایت فقیه، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آن زمان هم سلطنت برایشان برجسته و جزو مصالح عالییه بود. در زندان هم مهندس بیکار نبود. کتاب «ناسیونالیسم در ایران» ریچارد کاتم را ترجمه کردند که یکی از منابع آموزشی ما در زندان شیراز شد. مجاهدین هم این کتاب را تکثیر کردند. مهندس در زندان روی اقتصاد سوسیالیسم و دمکراتیک کاری کرد و یک مقدار اختلاف هم با مهندس بازرگان داشت. بعدها به بازرگان رفتند و دوره زندان هم عجیب است.

■ اختلافشان با مهندس بازرگان راجع به نوع رویکرد اقتصاد و سوسیالیسم بود؟

میثمی: بله نسبت به اقتصاد، با مرحوم بازرگان اختلاف داشتند. بلافاصله بعد از آزادی از زندان مهندس کار تولید و شرکت «یاد» را شروع کردند. دادگاه نهضت آزادی نقطه عطفی بود؛ از نظر راهبردی، تمام افرادی که دارای ارزش بودند، نهضت آزادی را تأیید کردند. از آیت الله خمینی گرفته که می گفت اگر من زودتر نهضت آزادی را تأیید کرده بودم می ترسیدم حکم زیادتری به شما بدهند، تا علمای فارس، آقای بهاء الدین محلاتی و



مهندس سبحانی
در دادگاه از مبارزه
مسلحانه دفاع
کرد. جرم ایشان
مثل مهندس
توسلی بود که
نامه به خارج از
کشور نوشته بود
تا از مجاهدین
حمایت شود.
به ایشان ۱۱
سال حبس
دادند. خودم
وقتی مهندس را
می دیدم اظهار
شرمندگی می کردم
که برای ما جوانان
چقدر فداکاری
کردند.



فلک کردند. فاصله من با مهندس یک متر و نیم بود و روی زمین به شکل موازی خوابیده بودیم. اینطور هم فلک می کردند که دو نفر دو طرف چوب را می گرفتند و پا را در تسمه وسط گیر می دادند و دو نفر هم رگباری از دو طرف شلاق می زدند. بعد به زور هم یک مقدار گوشت کوبیده در دهان ما گذاشتند که اعتصاب غذا را شکسته باشیم. سر هر دوی ما را تراشیدند و با لباس زندان و دمپایی ما را به بند عمومی برگرداندند. وقتی صورت مهندس را دیدم شرمنده شدم و در خودم فرو رفتم که ایشان غرنمی زند و ناراحت هم نیست و برای مبارزه مسلحانه نسل جوان تا اینجا پافشاری کرده است.

در زندان شیراز با هم بودیم. ما با آقای احمدزاده و مهندس سحابی از زندان قصر به زندان شیراز منتقل شدیم، تقریباً ۱۵ نفر در زندان شیراز بودیم و امکانات زیادی هم داشتیم. مهندس سحابی بایکی از خوانین قشقایی که در زندان بود ارتباط داشت و از طریق ایشان هر کتابی که می خواستیم برایمان می آوردند. ظهر و شب نماز جماعت و بعد از نماز عشا، تفسیر قرآن داشتیم. ایشان به کتاب «مفردات راغب» خیلی علاقه داشتند. می گفت چون مفردات راغب برای قرن دوم و سوم هجری است خیلی به روح قرآن نزدیک است. عربی ایشان هم خوب بود. آن زمان هم کتاب مفردات راغب ترجمه نشده بود و ایشان برای ما از این کتاب مطالب خیلی خوبی بیان می کردند.

کار بزرگ مهندس سحابی در زندان، نجات زندانیان از مرگ دسته جمعی بود. به این معنا که زندان یکپارچه تندرو شده بود؛ این مقطع را در خاطراتم به خوبی بیان کرده ام. فضای زندان شیراز به شکلی شده بود که نمی شد جلوی آن مقاومت کرد. مثلاً زندانیان سیاسی این را که بین پلیس کمیته، با پلیس ساواک و پلیس حفاظتی زندان تفاوت است، اصلاً قبول نداشتند. می گفتند همگی اینها سروته یک کرباس هستند و پلیس، پلیس است و این نغمه ها «سازشکارانه» است. دکتري بود که به پلیس ها درس می داد. در قبال آن، پلیس زندان هم گفت وقتی ساواک برای بازرسی می آید، کتاب هایتان را به ما بدهید که نتواند از شما بگیرد، بعدش مجدداً به شما پس می دهیم. این موضوع که مطرح شد، گفتند این اوج سازشکاری است!! برایشان فرقی بین پلیس حفاظتی که می خواهد زندان آرام باشد، کسی شورش نکند، با پلیس کمیته وجود نداشت. در آن مقطع درون زندان، هنگام بازرسی، درگیری شد و دو نفر از ساواکی ها توسط زندانی ها به گروگان گرفته شدند. بعد هم نیرو آوردند و تمام زندان را



**یکی از اختلافات
بنده با مهندس
سحابی بر سر این
بود که بالاخره
مردم بر اساس
رفراندومی به قانون
اساسی رای دادند،
حداقل برخورد
تعالی بخش برای
مردم کنیم و در
انتخابات شرکت
کنیم.**



عزت الله سحابی در کنار ابو الفضل حکیمی و محمد مهدی جعفری در سال ۱۳۴۵

۱۳۴۷ ملاقاتی بین دکتر سحابی و بازگان و حنیف نژاد رخ می دهد و بیرون از زندان هم بچه ها به این نتیجه رسیده بودند، پیام زندان هم به کمیته نهضت آزادی دانشگاه رفته بود که در خاطرات دکتر افتخار هم هست. این نقطه عطف مهمی بود که به جنبش مسلحانه رسیده بودند.

یکی از ویژگی های مهندس سحابی، استقلال طلبی و آزادی خواهی توانمند بود. وقتی مبارزه مسلحانه می کردیم، یک بحثی را با مهندس در زندان شیراز داشتم که مبارزه، باعث از بین رفتن استقلال مانمی شود؟ قبلاً هم حنیف نژاد گفته بود که اگر بدانیم استقلالمان از بین می رود مبارزه نمی کنیم. تحلیل مان این بود که تمامیت ارضی ایران، اسرائیل، امریکا، روسیه و همه کشورها قبول دارند و کسی دست به تمامیت ارضی مان نمی زند؛ پس مبارزه مسلحانه نمی تواند به هرج و مرج یا تجزیه تبدیل شود که استقلال ما هم از بین برود. نظر مهندس هم همین بود. سال ۱۳۵۰ مهندس به خاطر حمایت از مجاهدین دستگیر شد. قبل از ۱۳۵۰، هم با حنیف نژاد ارتباط تشکیلاتی داشت. حنیف نژاد می گفت ما هیچ چیز محرمانه از مهندس سحابی نداریم. تمام مسائل راهبردی را با مهندس سحابی در میان می گذاشتند. مهندس سحابی هم به من می گفت که چقدر شیفته محمد حنیف نژاد شده بود. مهندس سحابی در دادگاه هم از مبارزه مسلحانه دفاع کرد. جرم ایشان مثل مهندس توسلی بود که نامه به خارج از کشور نوشته بود تا از مجاهدین حمایت شود. به ایشان ۱۱ سال حبس دادند. خودم وقتی مهندس را می دیدم اظهار شرمندگی می کردم که برای ما جوانان چقدر فداکاری کردند. ایشان اصلاً گلابه و شکایت هم نمی کردند.

سال ۱۳۵۲ بود که زندان شیراز به شورش کشیده شد، من را به انفرادی بردند و بعد به عمومی منتقل کردند و اعتصاب غذا کردیم و بعد مهندس و من را دست چین کردند و به دفتر پلیس زندان، «زیر هشت» بردند. در زیر هشت، ما را روی زمین خواباندند و



محاكمه سران نهضت آزادی در دادگاه نظامی، عزت الله سبحانی در کنار آیت الله سبحانی، طالقانی و مهندس بازرگان

شد. حقانی، پسر آقای حقانی بود که مدرسه حقانی قم را ساخته، فردی محقق و فهمیده بود. گروه ایدئولوژیک مرتب جلسه داشتند. یادم است محمد اکبری آهنگر در آخر به این جمع بندی رسیده بود که با اراده و اختیار که بازرگان می گوید تاریخ را تبیین کنیم. علی بهیور می گفت باید در دیالکتیک اصل هدفداری هم اضافه کنیم. اینها دستاورد این گروه بود که به جای ۴ اصل، ۵ اصل را مطرح کنیم. حقانی هم به موضوع دیالکتیک برداری و حق طلبی و بی نهایت طلبی رسیده بود. وقتی من می خواستم آزاد شوم، تجربیات خود را به من منتقل می کردند. گروه ایدئولوژیک و دستاورد هایش کار بزرگی بود. مهندس مقاله، مسعود رجوی راجع به «محکم و متشابه و دینامیزم قرآن» را می خواند و می گفت واقعا کار بزرگی است ولی حیف که ملهم از زیربنا و روبنای دیالکتیک تاریخی است.

نکته دیگری که در زندان شیراز مهندس به آن رسیده بود، توحید علمی بود. یعنی مهندس سیر دانشمندان را بررسی کرده و دیده بود در روند علم، گام هایی به سمت توحید برداشته می شود. روی روند توحید علمی، کار کرده بود. یکی از دستاوردهای مهندس، توحید علمی و دیگری «سه کتاب» است. علاوه بر کتاب قرآن، کتاب طبیعت و کتاب تاریخ هم هست که شهید هدی صابر کتاب انسان را هم به آنها اضافه کرده است. پسر آقای مهندس حامد سبحانی هم می خواهند روی توحید علمی و سه کتاب کار کنند و دامنه آن را گسترده تر نمایند. این کتاب را با مجوز ارشاد به چاپ رسانده ایم.



یکی از این ویژگی ها، اخلاص ایشان و دیگری انس با قرآن بود که حتی آقای خامنه ای بعد از انقلاب به من گفتند بنی صدر وقتی آیه قرآن می خواند کلی غلط دارد ولی مهندس سبحانی اهل تتبع و تحقیق در قرآن است. امام مهم ترین ویژگی مهندس خطاب پذیری بود.

■ بر اساس بررسی سیر مبارزاتی مرحوم مهندس از دهه ۳۰ تا انقلاب که داشتید، به نظر شما ویژگی پایدار ایشان به عنوان یک نیروی فکری - سیاسی چه بود؟ اشاره کردید که ایشان اهل تعامل بود و دوراندیشانه به مسائل نگاه می کردند و به لحاظ سیاسی روحیه میانه روی داشتند، اما در عین حال، اهل مقاومت بود. تصویر شما از ویژگی های ایشان بعنوان یک فرد صاحب صلاحیت که در عرصه فکری - سیاسی ایران قبل از انقلاب فعال بود، چیست؟

میثمی: یکی از این ویژگی ها، اخلاص ایشان و دیگری انس با قرآن بود که حتی آقای خامنه ای بعد از انقلاب به من گفتند بنی صدر وقتی آیه قرآن می خواند کلی غلط دارد ولی مهندس سبحانی اهل تتبع و تحقیق در قرآن است. اما مهم ترین ویژگی مهندس خطاب پذیری بود. بزرگترین سرمایه انبیاء، خطاب پذیری و بحث هبوط است. همه

محاصره کردند. بچه های تندرو آمدند و تمام تشک های ابری و ملحفه ها را وسط زندان ریختند که کبریت زده و زندان را به آتش بکشند، فکر نکردند در زندانی که همه در بهایش بسته است آتش زدن به منزله مرگ همه زندانیان است!

آقای مهندس سبحانی، آقای احمدزاده و آقای خجری (از افسران حزب توده بود که ایشان را بعد از انقلاب اعدام کردند) گفتند این کار درست نیست و با پلیس ارتباط برقرار کرده و این دو گروه را آزاد کردند. اگر اینکار نمی شد، جنگ و یک کشتار دسته جمعی رخ می داد، کسی هم جرات نداشت بگوید این کارها درست نیست. به هر حال مهندس تجربه و بینش را با هم داشتند و از اینکه آبرویشان هم برود ابایی نداشتند. با همین منطق، سال ۱۳۸۴، در دور دوم که به آیت الله هاشمی رای داد، گفت اگر آبرویی هم دارم برای ایران است.

سال های ۱۳۵۴-۱۳۵۳ اوج عسرت مهندس سبحانی در زندان است. جریانات تقی شهرام هم به زندان ها کشیده شده بود و سال ۱۳۵۴ هم بسیاری از کادرهای درجه اول زندان شیراز اعلام می کنند مارکسیست هستند؛ ولی مهندس و بنی معظمی و منصور بازرگان و چند نفری مقاومت می کنند. مهندس بعدها به من گفت در مقطع ۱۳۵۴ آنقدر با قرآن مانوس شده و قرآن پناهگاهش شده بود که قدرت استنباط از قرآن پیدا کرده و از قرآن برای راهبرد الهام می گرفته که باید چه کار کرد. این پدیده خیلی عجیب بود. بعدها در ۱۷ شهریور سال ۱۳۵۴ که ایشان را به زندان قصر آوردند، این موضوع را برای من تعریف کرد. من هم در زندان این ویژگی مهندس و اخلاصی که مستقیم، با خدا داشت را متوجه شده بودم. مثلاً خیلی دوست داشت روبه دیوار بنشیند دعای کمیل بخواند، اشک بریزد و گریه کند. به دعا های ائمه خیلی اعتقاد داشت. تا حدی که بعد از انقلاب به من گفت فکر می کنم دعا هایی که ائمه گفته اند فوق بشر است. گفتم ممکن است بشر مافوق باشند، ولی فوق بشر نیستند. یکی از اختلافات ما همین بود. مخصوصاً به کتاب «زبور آل محمد» (صحیفه سجادیه) خیلی عشق می ورزید. اخلاصی که مهندس داشتند، خیلی عجیب بود.

در زندان شیراز، گروه ایدئولوژیک تشکیل دادیم. مهندس با مجاهدین تقریباً ۶۰۰ نفر جمع بود. در گروه ایدئولوژیک، مهندس سبحانی، دکتر سید محمد میلانی، زین العابدین حقانی، محمد اکبری آهنگر، لطفعلی بهیور، بودند. این افراد تمام کتاب های شریعتی و بازرگان و طالقانی و صدروهگل را در نور دیدند. اکبری آهنگر شهید



سحابی راه انبیاء را رفت و آبروی خودش را هم می‌گذاشت.

یکی از ویژگی‌های مهندس، خارج از بحث سیاست، منافع ملی بود. وقتی بحث مرگ بر ضد ولایت فقیه مطرح شده بود، ایشان گفت: ما تضادی به نام تضاد شیعه و سنی داریم، این تضاد کاهنده است و به مملکت آزار می‌رساند، روی این تضاد در منطقه راهبرد خطرناکی سوار شد و منجر به اتحاد عربستان و امارات و اسرائیل علیه کشور ما شد. حالا شما مرگ بر ضد ولایت فقیه می‌گویید، ۷۰٪ شیعیان و مراجع هم ولایت فقیه را قبول ندارند؛ این باعث به وجود آمدن تضادی در بین شیعیان یعنی تضادی روی تضاد می‌شود و دیگر از منافع ملی چیزی باقی نخواهد ماند. یعنی اخلاق، بینش و روش در رفتار ایشان عجیب شده است. از طرف دیگر آقای احمد خاتمی، امام جمعه تهران می‌گفت ما دورکن تغییرناپذیر داریم، یکی مرگ برامریکا و دیگری مرگ بر ضد ولایت فقیه است!

در زمینه اقتصاد، یکی از مهمترین نوآوری‌های مهندس سحابی این بود که ایشان از اولین کسانی بود که معتقد بود که درآمد حاصل از فروش نفت، درآمد نیست، بلکه سرمایه و ثروتی است که به ثمن بخش فروش رفته و به تاراج می‌رود. در سال ۱۳۵۰ شمسی، گروهی از کارشناسان اوپک، مأموریت یافتند تا قیمت ذاتی هر بشکه نفت را محاسبه کنند. برای این کار از راه مقایسه با انرژی‌های دیگر اقدام کردند مانند انرژی خورشیدی، زغال سنگ، جنگل، ژئوترمال، هیدروالکتریک و... و به این نتیجه رسیدند که ارزش ذاتی هر بشکه نفت در سال ۱۳۵۰، به ۷۵ دلار می‌رسد. در حالی که قیمت هر بشکه نفت در آن سال، آن هم با توجه به افزایش‌هایی، از دو تاسه دلار می‌شد؛ سه دلار کجا و ۷۵ دلار کجا؟! بر همین اساس بود که مرحوم مهندس سحابی برای نخستین بار گفت: «درآمد نفت، درآمد نیست، بلکه صادرات ثروت طبیعی است.» و به هیچ وجه قبول نداشت که در تنظیم بودجه، آن را جزو درآمد بیاورند.

■ اگر بخواهیم به برهه‌های متاخر زندگی مرحوم مهندس سحابی بپردازیم، به ویژه از دهه ۸۰ به بعد مثل سال ۱۳۸۴ که اشاره کردید علی‌رغم اینکه شاید توصیه خیلی از نیروها این بود که موضوعیت ندارد ایشان بخواهند از آقای هاشمی در انتخابات حمایت کنند ایشان از آقای هاشمی حمایت کردند. بعدها هم در سال ۱۳۸۸، جامعه را از فرو افتادن به وادی خشونت و اعتراضات

انسانها هبوط دارند، قرآن رسماً می‌گوید: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» (اعراف: ۲۷) این به معنای عمومیت دادن داستان حضرت آدم در بستر زمان و تاریخ است. آدم هم هبوط داشته و قبل از سقوط، توبه و انابه و صعود می‌کند و تمام قرآن پر از مصداق انبیاء است؛ آن وقت ما این سرمایه را رها کردیم. بعد از انقلاب یک روحانی ندیدیم که از خودش انتقاد کند. می‌گویند اگر ما انتقاد کنیم همه احکام فرو خواهند ریخت. اگر انبیاء هبوط و خطا داشتند تکلیف احکام چه می‌شود؟ باید یک نفری خطا و معصوم باشد تا ما بتوانیم احکام خود را بر اساس او بیان کنیم. اما با این تبیین، عمومیت اخلاق زیر سوال می‌رود. علامه جعفری تبریزی می‌گفت وقت آن رسیده آخوند و غیر آخوند انتقاد کنند و گذشته را زیر سوال ببرند. مهندس چنین ویژگی‌ای داشت که خطاپذیر بود. یک بار به ایشان گفتم شما آقای یزدی و معین‌فر قرار بود در جریان انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ موضوعی که حکمیت مربوط به پدران و انجام بدهید، ایشان پاسخ داد: بله من اشتباه کردم. عین همین جمله را گفتم.

■ قرار مربوط به نحوه کاندیداتوری و مشارکت در انتخابات بود؟

میشی: قرار بود یک کاری انجام بدهند، مهندس خلاف آن انجام داده بود. من گفتم چه شد این اختلاف پیش آمد؟ گفت تقصیر من بود، من اشتباه کردم. پدرشان هم در این مساله داور بود. عصبانی که می‌شد و یک حرفی می‌زد به من زنگ می‌زد و عذرخواهی می‌کرد. این کارها باعث دوست داشتنی تر شدن ایشان می‌شد. خطاپذیری یک سرمایه قرآنی است. عبدالناصر به شکست اعتراف کرد و در ملت مصر و منطقه محبوب تر شد. چادر جامعه ما این اخلاق کم است؟ یکی از ویژگی‌های لاینفک اخلاق، خطاپذیری است. اصلاً پیشرفت بشریت را در این می‌دانند که خطاپذیری را پذیرفته‌اند و تجربه و خطا را مطرح کردند.

در خلیج فارس که بودم، یک مشکلی بوجود آمده بود که به بن بست رسیده بودیم و یک ماه معطل شده بودیم. مجبور شدیم دوباره چاه انحرافی بزنیم، مدیرعامل ما گزارش به آمریکا نوشت که ۶۰۰ هزار دلار از دست دادیم به دلیل خطای بشری. من گفتم یک ماه، ۶۰۰ هزار دلار از دست دادند به همین سادگی و کسی را هم به صلابه نمی‌کشند. این مساله در تجربه بشری غرب پذیرفته شده است. این مساله دقیقاً چیزی است که حضرت علی می‌گوید: «وَاللَّهِ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهٖ غَيْرُكُمْ» مهندس

در زمینه اقتصاد، یکی از مهمترین نوآوری‌های مهندس سحابی این بود که ایشان از اولین کسانی بود که معتقد بود که درآمد حاصل از فروش نفت، درآمد نیست، بلکه سرمایه و ثروتی است که به ثمن بخش فروش رفته و به تاراج می‌رود.



■ ۲ اسفند ۱۳۵۷. عزت الله سحابی در کنار اعضای شورای انقلاب در سفر به قم برای دیدار با آیت الله خمینی

بی مهار پرهیزی داد. یک مقدار به تجربیات متاخر ایشان و نکات راهبردی و قابل توجهی که از این تجربیات می شود بیرون آورد بپردازید.

میشمی: بعد از انقلاب و بعد از مجلس اول که ایشان نماینده بودند، بحثی بود تحت این عنوان که کاندیدای ریاست جمهوری مهندس بازرگان باشند یا مهندس سبحانی. بعد از این مهندس سبحانی در هیچ انتخاباتی شرکت نکرد. یکی از اختلافات بنده با ایشان بر سر این بود که بالاخره مردم بر اساس رفتارندومی به قانون اساسی رای دادند، حداقل برخورد تعالی بخش با رای مردم کنیم و در انتخابات شرکت کنیم.

■ منظورتان از شرکت، کاندید شدن است یا رای دادن؟

میشمی: هم رای و هم کاندید شدن منظورم است. گفتم مهندس چرا میلیون دیگر شرکت نمی کنند؟ گفت به من گفته اند مردم و موکلین به ما رای نمی دهند. به نظر من این درست نبود. اگر رای اکثریت را نداشتند، رای اقلیت را که داشتند و به عنوان جناحی در مجلس بودند که نمی گذاشتند پارلمان یک طرفه پرود و نظارت استصوابی در آن سیطره یابد. در مجلس پنجم، حتی یک نفر با نظارت استصوابی مخالفت نکرد. در انتخابات میان دوره ای مجلس پنجم برخی از نیروهای ملی مذهبی شرکت کردند. آن زمان ما دست اندر کار تشکیل حزب بودیم که یکی از اعضای آن یکی از دوستان مهندس بود. به ایشان گفتم در مدتی که با شما بودیم، مرتب جلسه داشتیم و مرتب از تحریم و عدم مشروعیت نظام صحبت می کردید، حالا چرا دارید این دوره کاندیدا معرفی می کنید؟ گفت دکتر یزدی از آمریکا برگشته و به این نتیجه رسیده که با ثبات ترین کشور در خاور میانه، ایران است، اینطور هم نیست که این نظام فروپاشیده شود. در ضمن وزارت اطلاعات هم قول هایی برای فضای بازتر داده است. به دوست مهندس سبحانی گفتم دوره امام که خیلی رادیکال نبود، شما شرکت نکردید حالا که همه چیز آبکی تر شده، اطلاعات اقتصادی شده، می خواهید شرکت کنید!

وقتی ابتدای دهه هفتاد در صدد تشکیل حزب بودیم، من سه پیشنهاد داشتم یکی اینکه مهندس کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری شود، دوم اینکه مهندس خاطرات خود را بنویسد، سوم بحث کارشناسی - ملی. خودم هم فعال شدم. وقتی مهندس برای ریاست جمهوری کاندیدا شد، من فعال بودم و بعضی موضوعات را به انگلیسی ترجمه می کردم. ایشان در یک جلسه ای گفت من ولایت فقیه را قبول ندارم. این تیتربزرگ مطبوعات شد و همان روز در روزنامه ها نوشتند، ایشان ولایت فقیه را قبول ندارند. من و آقای قهاری، پیش مهندس سبحانی رفتیم و گفتیم شما چرا آنقدر آشکارا می گوئید قبول ندارید؟ معلوم است که شما را رد خواهند کرد. خاتمی همزمان با شما از جامعه مدنی می گوید شما از نفی ولایت فقیه می گوئید؛ هر چند درون مایه اینها یکی است. بالاخره مردم به این قانون اساسی رای داده اند، می توانید برخورد تعالی بخش با رای مردم بکنید تا با این همه سرمایه که دارید از گردش کار و شرکت در دموکراسی محروم نشوید. به قول تقی رحمانی، در آن مقطع آقای خاتمی وقتی از ایران برای ایرانیان می گفت از ما جلوزده بود، وقتی از جامعه مدنی می گفت از ما جلوزده بود، وقتی از گفت و گوی تمدن ها حرف می زد، از ما جلوزده بود. من به هدی صابر هم گفتم در بحث ایدئولوژی، خاتمی می گوید در رنسانس، علم دین را عقب زد، در انقلاب فرانسه آزادی مطرح شد و دین را عقب راند و در انقلاب اکتبر؛ عدالت، دین را عقب زد؛ ولی اسلام زیربنای علم، عدالت و آزادی است. من چنین جمع بندی را در ملی - مذهبی ها ندیدم.

بعداً جلسه ۶ نفره و شورای فعالان ملی - مذهبی تشکیل شد که البته بنده در آن شورا نبودم. در جلسه بحث برای تشکیل حزب که داشتیم، خلاصه دستاوردهای جلسه به اینجا رسید که مرام نامه ای تدوین شود. ما می گفتیم آیین نامه و مرامنامه در قالب قانون اساسی هست؛ ببینید با چه چیز آن مخالف و موافقیم؟ اینکه بیابیم و مطالب جدید بنویسیم که در قانون اساسی هم هست، کار بیهوده ای است. اگر حرف جدید و مطلب جدید می خواهیم بنویسیم، باید ببینیم حرف جدید چیست. این جمع هم نتوانست ادامه پیدا کند و به جمع بندی برسد.

■ جلساتی که معطوف به تشکیل حزب بود از سال ۱۳۷۱-۱۳۷۴ بود؟

میشمی: سال ۱۳۷۵. ۱۳۷۴ که انتخابات اصفهان شد، هنوز جلسات فعال بود. قبل از آن، جلسات ۶ نفره داشتیم. یک مساله بین جلسات ۶ نفره دیدم، من اشکالی در روابط دیدم که به مهندس گفتم شما دیگر نمی توانید کار تشکیلاتی کنید، شما «اُذن» باش، گوش باش که همه ببینند حرفهایشان را بنزد مثل پیامبر. این جلسات تدریجاً گم رنگ شد و تبدیل شد به اینکه ۶ نفر ببینند و همراه یک سخنرانی داشته باشیم. بعدها از این جلسات شورای فعالان پدید آمد که دیگر من شرکت نکردم.

اختلاف دیگر ما سر این بود که مهندس می گفت مردم از اسلام زده شده اند و باید روی ایران کار کنیم. من می گفتم اگر ما اسلام را از خرافات نجات بدهیم، ایران هم نجات پیدا می کند. یعنی اگر اسلام را همانطور که قرآن مطرح می کند که شیطان و فرعون خدا را قبول دارند و بی دینی و بی خدایی و بی ایمانی در قرآن به رسمیت شمرده نشده، جامعه بدون حذف هم انجام می شود و به نوعی Nation-state و به تقویت و تحکیم دموکراسی می انجامد و بسیار هم خوب است ولی نظر مهندس تا پایان عمر همان بود که گفتم.



یکی از ویژگی های

مهندس، خارج

از بحث سیاست،

منافع ملی بود.

وقتی بحث مرگ

برضد ولایت فقیه

مطرح شده بود،

ایشان گفت: ما

تضادی به نام

تضاد شیعه و سنی

داریم، این تضاد

کاهنده است.

حالا شما مرگ بر

ضد ولایت فقیه

می گوئید، ۷۰٪

شیعیان و مراجع

هم ولایت فقیه را

قبول ندارند؛ این

باعث به وجود

آمدن تضادی در

بین شیعیان یعنی

تضادی روی تضاد

می شود.

■ خاطرم است که تحلیل ایشان به طور خلاصه

این بود که در ایران مذاهب و ادیان مختلف در گذر ایام، آمده اند و رفته اند، مثل دین زرتشت قبل از اسلام، ولیکن سرزمین ایران پابرجا مانده است. مضافاً اینکه ادیان و مذاهب مختلف در این گستره سرزمینی هستند، در نتیجه باید نقطه اول تاکیدمان همان عنصر ملی و ایرانیست باشد.

میشمی: من می گفتم توحید که مانده، زرتشت هم موحد بود، از توحید به خیلی چیزها می شود رسید. این موضوع جزو کارهای نهایی من هم هست، روی آن کار می کنم که جامعه بدون حذف برای بشریت هم راهنما باشد. در جوامع دمکراتیک از سال ۱۹۴۵ که جنگ جهانی دوم تمام شد، ملاک ایدئولوژیک در دموکراسی حاکم این بوده که کمونیست ها خدا، آزادی و مالکیت را قبول ندارند. ولی دنیای آزاد، آزادی و مالکیت و خدا را قبول دارند. آزادی، مالکیت و خدا در جامعه دمکراتیک و در زمان جنگ سرد محور حذف بوده است. خدا به حضرت محمد در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ می فرماید، اینهایی را که تنگه را رها کردند و افسرده شدند و یک گوشه کز کردند و نشستند و مشارکت ندارند فعال کن. اگر رحمت خدا نبود تو با مردم رقیق القلب نمی شدی و



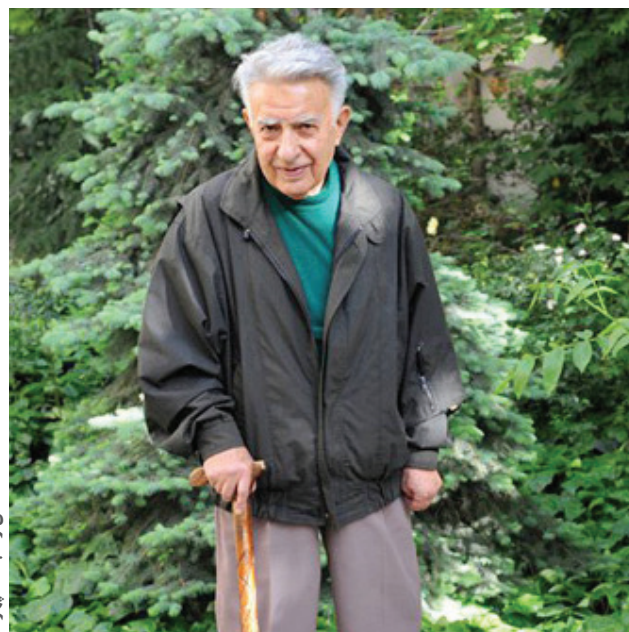
یک نامه تاریخی به آقای خاتمی نوشت و در آن نامه گفت شما که از آزادی می‌گویید، آزادی باید پایگاه اقتصادی هم داشته باشد. می‌گفت وقتی مصدق می‌خواست اصلاحات ارضی کند، قانون ۲۰٪ را وضع کرد، آن زمان ۸۰٪ مردم در روستاها بودند، در واقع دموکراسی را از روستاها و شورای ده شروع کرد. در شورای ده، دو نفر دهقان، یک نماینده مالک، یک نماینده دولت یا یک ژاندارم بودند، در کل ۵ نفر بودند. می‌گفت اگر دموکراسی پایگاه اقتصادی نداشته باشد، ثبات و تداوم ندارد. باید ۲۰٪ کل تولید قبل از تقسیم بین زمینداران، به این شورا برود که این شورا از نظر اقتصادی شکست نخورد. مثلاً در تونس که اوج دموکراسی است، حزب النهضة اقلیت شده و اقتصاد به جریان حاکم تونس هم خیلی فشار آورده و احتمال می‌رود عربستان در آنجا کودتا کند. مهندس سحابی می‌گفت اگر شعار آزادی می‌دهید، از بورژوازی ملی و خرده بورژوازی چپ که طبقه حامل این دموکراسی است اگر استفاده نکنید، دوامی نخواهد داشت.

■ نکته بسیار مهمی است. این نقد را مهندس جایی به صورت مدون و تفصیلی هم مطرح کرده است؟

میشمی: در این مورد با من خیلی صحبت کرد. فکر کنم مفهوم نامه‌ای که به خاتمی نوشت هم همین است.

■ آقای علی حاج قاسمی سال‌های ۱۳۷۹-۱۳۸۰ کتابی با عنوان «اصلاحات؛ روندی برای همه فصول! جنبش سوسیال دموکراسی و یک قرن اصلاح طلبی» نوشته و جریان اصلاحات را از این منظر نقد کرده که پایگاه اجتماعی مشخص ندارند. در مجموع با توجه به روندی که از شخصیت و رویکرد سیاسی مرحوم مهندس سحابی و تمایزاتی که خودتان با ایشان داشتید، ترسیم کردید، در شرایط فعلی که وارد دوره جدیدی می‌شویم از ۱۴۰۰ به بعد، با توجه به ویژگی‌های اقتصادی و سیاسی که حکومت و جامعه پیدا کرده‌اند، به هر حال جامعه امروز ایران با دهه ۷۰ خیلی متفاوت است و نیروهای اقتصادی که مرحوم مهندس به عنوان اتحادیه جنايتکاران از آنها یاد می‌کرد، ظاهراً خیلی متشکل تر شده و در ارکان مختلف سیاست و رسانه نفوذ پیدا کرده‌اند و نسبت به دهه ۷۰، پیچیده‌تر و تکامل یافته‌تر شده‌اند. فکر می‌کنم ساده‌انگاری است که تصور شود با همان شعارها و راهبردی که دهه ۷۰ بوده بشود

وقتی ابتدای دهه هفتاد درصد تشکیل حزب بودیم، من سه پیشنهاد داشتم یکی اینکه مهندس کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری شود، دوم اینکه مهندس خاطرات خود را بنویسد، سوم بحث کارشناسی-ملی. خودم هم فعال شدم.



عکس از جنت سپهوند

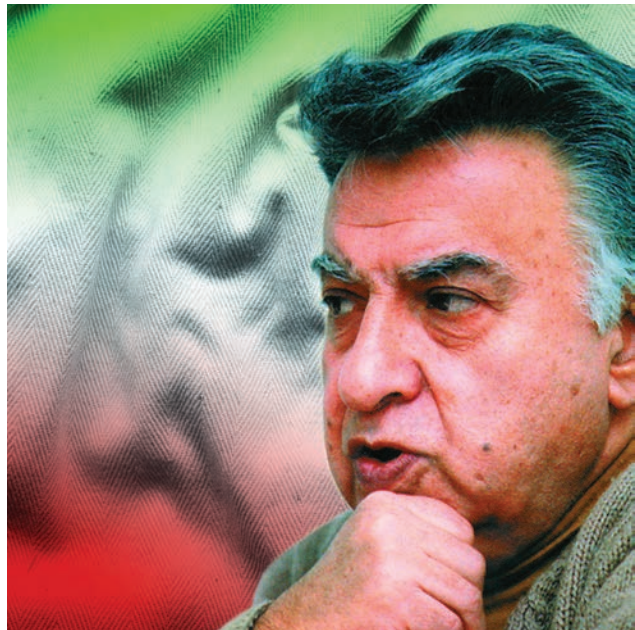
اشتغفزلهم و شاورهم فی الأمر» معنی «شاوژهم» این است که آنها را به رسمیت بشناس و فعالشان کن، منظور صرفاً مشورت گرفتن نیست، بلکه افسرده دل را فعال کردن است. من می‌گویم این تحکیم و تقویت دموکراسی است.

سال ۱۳۸۴ به خاطر دارم به مهندس سحابی گفتم، جریان هاشمی، سرمایه‌داری روی زمین است، ولی احمدی نژاد سرمایه‌داری زیرزمینی است. هر دو سرمایه‌داری هستند ولی هاشمی به احمدی نژاد ترجیح دارد. یادم است سربخش خصوصی هم با ایشان اختلاف داشتم. گفت کاری که نظام در مورد اصل ۴۴ قانون اساسی و در راستای خصوصی سازی انجام داد، برای جامعه خوب است. گفتم در شرایطی که فقر و فساد و تبعیض حاکم است، خصوصی سازی به خوبی انجام نمی‌شود. اولین کارشان هم این بود که مخابرات را به نیروهای نظامی دادند.

مهندس سحابی در مورد اختلاف بر سر قانون کاری گفتم در ایران اتحادیه جنايتکاران حاکم هستند. در این شرایط باید کارگران ما خودشان را در خط کارفرما بدارند. یعنی کارگرو کارفرما منافع مشترک دارند. اگر راست افراطی حاکم شود، کارخانه‌ای باقی نخواهد ماند و فقط یک لشگریکار می‌ماند که کاری هم نمی‌توانند بکنند. مساله دیگر، اینکه برخی دوستان قبول نداشتند بورژوازی ملی، در ایران وجود دارد. مهندس معتقد بود که بورژوازی ملی در ایران وجود دارد و من هم با ایشان موافق بودم.

■ دیدگاهی که مرحوم مهندس راجع به بحث رابطه کارگرو کارفرما داشتند، خیلی شبیه به بحث روابط صنعتی در ژاپن است. آنجا در مقایسه با مدل‌های اتحادیه‌ای که مبتنی بر اعتصاب و تقابل بین اتحادیه‌های کارگری و کارفرمایی هست، یک نفع مشترک تعریف کرده و سعی می‌کنند حول نفع مشترک به تعامل ایجابی برسند. در بحث‌های روابط صنعتی همیشه گفته می‌شود مدل اتحادیه‌ای در ژاپن که بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفت، یک نمونه مثال زدنی است که بین جریانات کارگری و کارفرمایی می‌توان هم راستایی ایجاد کرد؛ به جای اینکه روابط از نوع تضادآمیز باشد. در مورد دهه ۸۰ و سال ۱۳۸۸ اگر نکته‌ای راجع به راهبرد سیاسی مرحوم مهندس خاطرتان است بفرمایید.

میشمی: سال ۱۳۸۸، مهندس سحابی حرکت میرحسین را قبول داشت. یک بار هم با هم ملاقات کرده بودند و از ایشان حمایت می‌کرد. ایشان در خرداد ۱۳۷۶



به تحولات ۱۴۰۰ به بعد پاسخ داد. به نظر شما با توجه به مجموعه شرایط، توصیه کلیدی و چه باید کرد امروز ما، به جز بحث انتخابات و صندوق رای که همیشه یک مفری بوده، چه نقطه دیگری برای شروع وجود دارد؟

میثمی: به نظر من، «احیا» و «اجرای» بدون تنازل قانون اساسی راهبرد مبنایی است. مهندس سبحانی می‌گفت آنچه در انتخابات میان دوره‌ای مجلس پنجم در اصفهان انجام شد، در سال ۱۳۷۶ در ایران سراسری شد. در کادر قانون اساسی با انتخابات رفتار دوم گونه، هم احیای قانون اساسی و هم اجرای بدون تنازل و بدون برجسته‌سازی برخی اصول آن، تنها راه ما است. برخی نیروهای درون لایه‌های نظام این قانون اساسی را قبول ندارند و آن را برانداز می‌دانند و شورای نگهبان هم فقط اصل ۴ و ۲ را قبول دارد. درست است که قانون اساسی برای نیروهای سیاسی تحول خواه ایده آل نیست و برای مهندس سبحانی هم نبود، ولی اجرا شدن و احیاء آن خیلی کار بزرگی است. اگر بخواهیم قانون اساسی را احیاء کنیم خودش یک انقلاب است. مثلاً تحقیق و تفحص در زیرمجموعه رهبری ممنوع است، ولی قانون اساسی این را نمی‌گوید؛ نظارت استصوابی هماهنگ با قانون اساسی نیست و آنچه در تشخیص مصحلت تصویب شده با نظارت استصوابی رایج تضاد دارد. صلاحیت در حد قوه قضاییه است و اگر قرار باشد صلاحیت مطرح شود، دادگاه انتخاباتی هیئت منصفه لازم است. دکتر نجات‌اللهی، سخنگوی سابق شورای نگهبان هم این را گفته است. آقای جنتی می‌گوید هیچکس حق ندارد از دست شورای نگهبان به قوه قضاییه شکایت کند؛ یعنی خودش را قوه قضاییه می‌داند. از طرفی قانونگذاری می‌کند و از طرف دیگر در اجرا هم هست. نبض انتخابات که بحث اجرایی است را با نیروهای دست خودش گرفته است. ۱۰-۲۰ مورد است که قانون باید احیاء شده و بعد اجرا شود.

■ **مهندس سبحانی هم به ظرفیت قانون اساسی به عنوان راهبرد تغییر قائل بودند؟**

میثمی: بله خیلی؛ فقط ولایت فقیه را قبول نداشت. بازگان در پاسخ به اینکه چرا به قانون اساسی که ولایت فقیه در آن گنجانده شده بود رای دادید، می‌گفت امر دائر بود به اینکه به این قانون رای بدهیم یا نفس قانون‌گرایی به خطر نیفتد. برای اینکه نفس قانون‌گرایی دوام پیدا کند به این قانون اساسی رای دادیم. من می‌گویم هر ملتی یک

توان تاریخی دارد، این توان تاریخی خیلی مهم است. هیتلر آشپز خودش را اعدام کرد به این خاطر که غذای چرب به او داده بود و باعث شده بود در ارزیابی سربازهایش در سرمای شدید به خطا بیفتد. ارزیابی نیرو خیلی مهم است. آقای طالقانی اوج اخلاص و صفا را داشت. مهندس سبحانی تعریف می‌کرد که طالقانی در کمیسیون ولایت فقیه خبرگان قانون اساسی بود، آیت الله سبحانی هم بود. می‌گفت آقای طالقانی فقط نگاه می‌کرد و مخالفت نمی‌کرد و فقط من مخالفت می‌کردم و آقای سبحانی هم به من یاد می‌داد که چطور مخالفت کنم. زمان رای دادن، سبحانی هم به ولایت فقیه رای داد. نزد مرحوم بسته نگار رفتم و گفتم چرا طالقانی این طور برخورد کرد؟ گفت طالقانی کتاب «حکومت اسلامی» (مقدمه بر «تنبيه الامه و تنزیه المله» نائینی) را نوشته، موضوع اصلی حکومت اسلامی - کتاب علامه نائینی - در مورد حکومت در عصر غیبت است. از منظر نائینی، شکل حکومت در زمان غیبت همان ولایت فقیه می‌شود. دیگر اینکه طالقانی خیلی عشق به امام داشت و از اینکه بین او و امام دوگانگی کاشانی - مصدق رخ بدهد خیلی پرهیز داشت. اینها جزو توان تاریخی یک ملت است.

یک مقطع همه نیروها جمع شدند و انتخاب دموکراتیک شده و قانون اساسی درآمده، نباید بگوییم قبول نداریم. شورای نگهبان، هیچ اصلی از قانون اساسی را قبول ندارد. مقاله «انقلاب دوم با کمترین هزینه» را در همین زمینه بر مبنای احیاء و اجرای بدون تنازل و بدون برجسته‌سازی قانون اساسی نوشتم. شاه را برجسته‌سازی ساقط کرد. در حکومت پهلوی، اول، مبنای قانون اساسی مشروطه بود؛ بعد التزام به نظام شاهنشاهی را کنار آن گذاشتند، بعد اصلاحات ۶ گانه و ۱۴ گانه (انقلاب سفید شاه) و بعد هم عضویت در حزب رستاخیز را هم از قانون اساسی قرار دادند. اینها هر کدام برای خودش یک هویت است و گرنه نظام شاهنشاهی در قانون اساسی بود، چرا جدایش کنیم و تبدیل به مصالح عالی‌ه‌اش کنیم؟ چیزی جایگزین تمسک به قانون اساسی نیست. برخی دوستان می‌گویند انقلاب که شدنی نیست، کمک از خارج هم اصلاً نمی‌شود، تغییر قانون اساسی هم باین وضع موجود امکان پذیر نیست بازنگری شود، اعطای اختیار انحلال مجلس به رهبری را که در بازنگری سال ۶۷ مطرح کردند و به جایی نرسید، این دفعه قطعی مطرح خواهند کرد. بهترین راهبرد همین است که استمرار مداوم در احیاء و اجرای قانون داشته باشیم و در این مسیر اگر هزینه هم بدهیم، هزینه قانونی است.

درست است که
قانون اساسی برای
نیروهای سیاسی
تحول خواه ایده آل
نیست و برای
مهندس سبحانی
هم نبود، ولی اجرا
شدن و احیاء آن
خیلی کار بزرگی
است. اگر بخواهیم
قانون اساسی را
احیاء کنیم خودش
یک انقلاب است.



در رابطه با مهندس سحابی سخن گفتن، با توجه به محدودیت وقت و از طرفی گستردگی فعالیت‌ها و نقش‌هایی که این مرد در طول شصت سال مبارزات صادقانه، متعهدانه و هوشمندانه خود داشت، کار بسیار مشکلی است. جهت آشنایی دوستان به سه جلد کتاب اشاره می‌کنم؛ دو جلد تحت عنوان «نیم قرن خاطره و تجربه» که جلد اول آن سال ۱۳۸۸ در ایران و جلد دوم آن سال ۱۳۹۲ در پاریس منتشر شد. کتاب دیگری که از ایشان برجای مانده «ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی» است که ویژگی خاص مهندس، یعنی شناخت کارشناسانه عمیق از دو مقوله انقلاب و ناگفته‌های آن و مباحث بنیادی ملی را نشان می‌دهد. با مراجعه به این سه جلد کتاب می‌شود تا حدودی به دنیای زیست این شخصیت ورود پیدا کرد.

■ سحابی، پایگاه نزول ملائکه الهی

یاد مهندس سحابی ناخودآگاه ذهن بنده را متوجه این آیه می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» مهندس سحابی را صرفاً بر پایه تلاش‌های شخصی خودش نمی‌بینم. بلکه اصراری که در آیه است: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» یعنی کسانی که بر پایه بینش توحیدی و معرفت نسبت به ربوبیت الهی و اذعان به این ربوبیت هستند، باور دارند به اینکه نظام هستی را ربوبیت الهی با مکانیزم‌های خاص خودش مدیریت می‌کند و اظهار می‌نماید «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ»؛ ربوبیت خدا را بیان می‌دارند «ثُمَّ اسْتَقَامُوا»؛ و بر سر موضع ربوبیت الهی یکپارچه استقامت هستند، اینها بنا به مشیت خدا متفاوت می‌شوند. «إِنَّ» که ابتدای آیه آمده می‌خواهد «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» را بر «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» تاکید کند؛ یعنی وجود این آدم‌ها و شخصیت‌ها پایگاه نزول و اجلال «الْمَلَائِكَةُ» الهی می‌شود و این است که این افراد را متمایز می‌کند و قرآن هم بر همین معنا اصرار دارد. یعنی نیمه پنهان شخصیت این افراد به ظاهر دیده نمی‌شود و آنچه که از آنها دیده می‌شود، قول و فعل آنهاست. «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» قرآن می‌فرماید: «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» مهندس سحابی و همه شخصیت‌هایی را که در این صراط مستقیم الهی گام برداشته‌اند از این منظر اگر مطالعه کنیم، به همین نتیجه می‌رسیم. شناخت بنده از مهندس به من می‌گوید یکی از مصادیق بارز این آیه خدا، شخص مهندس سحابی است.



کانون‌های الهام‌بخش شخصیت عزت‌الله سحابی گفتاری از محمود دردکشان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (سوره مبارکه فصلت، سی امین آیه)

در آستانه دهمین سالگرد رحلت مرحوم مهندس، عزت‌الله سحابی هستیم، دوستان علاقمند و متعهد برای این شدند که به پاس پایمردی‌ها و مبارزات مستمر ۶ دهه، به تدوین تجارب زیسته این بزرگمرد بپردازند. متشکرو قدردان هستیم از دوستان ارجمندی که در پی دریافت تجارب و رهیافت‌های ناشی از تفکر، بینش و منش این شخصیت تاثیرگذار دوران هستند. انصاف این است در شرایط کنونی که بحران‌ها به شکل فزاینده هستی این کشور را تهدید می‌کنند و ابعاد مختلف زندگی را به چالش می‌کشند و بدترین وضعیت ممکن را برای مردم رقم می‌زنند و روز به روز و بلکه ساعت به ساعت شاهد خسارات فراوان و آسیب‌های جدی به لحاظ روحی، روانی، عقیدتی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و امنیتی در همه شئونات هستیم، یکی از کارهای اساسی در خصوص مقابله با این بحران‌ها بهره‌مندی هوشمندانه از این سرمایه ملی یعنی انباشت و تدوین تجارب زیسته شخصیت‌های اصیلی چون مهندس عزت‌الله سحابی باشیم.

از طرفی باز وقتی مهندس سبحانی را با فعالیت ها، کنشگری ها، اخلاق، صلابت فکر و اندیشه، قدرت تحمل و مقاومت شان که همه زندان ها و زندان بان ها را به ستوه می آورد می بینم برای من آنچه تداعی می شود لحظاتی است که بر فرق مبارک امیرالمومنین علی (ع) ضربت زده می شود و به عنوان جمع بندی و لایحه دفاعیه از نوع زیست خودش، ۱۷ محور را تحت عنوان وصیت مطرح می کند. وصیت خاص و عام، وصیت انسان شمول که می فرماید: «وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي» هر کس وصیت من به او رسید. بنده که زندگی مهندس سبحانی را تحلیل و بررسی می کنم می بینم گویا مهندس خود را به عنوان مخاطب این وصیت نامه تلقی کرده و مسئولیت عینیت بخشی به آن محورهای ۱۷ گانه را دارد که علی بن ابی طالب بیان می کند. پس آنچه من از مهندس می شناسم و باورم هست، اول آیه ۳۰ سوره مبارکه فصلت و دوم وصیت نامه علی علیه السلام است.

■ کانون های الهام بخش شخصیت سبحانی

می خواهیم از شخصیتی صحبت کنیم که الهام بخش آن در درجه اول، کانون گرم و صمیمی و خداپاوری است که پدرش معماری کرده است؛ مرحوم دکتریدالله سبحانی با اخلاص، فهم، صداقت و احساس مسئولیت، تعهداتشان نسبت به انسان، اسلام، ایران و سرنوشت انسان ها که داشتند. اینجا اولین کانون تاثیرگذار و پایگاه الهام بخش مهندس سبحانی است. دومین هم محیط پیرامونی که فراتر از خانه و خانواده و حتی جمع خویشاوندی، مجموعه باصفایی است که طالقانی ها و بازگان ها مدیریت می کردند. این هم در یک فاز متفاوت تاثیر خاصی روی مهندس می گذارد.

سومین کانون تاثیرگذار و الهام بخش مهندس سبحانی، شخصیت، عملکرد، هوشیاری و وفاداری مرحوم دکتر مصدق نسبت به سرنوشت کلان و ملی مردم ایران است. مصدق الگوی رفتاری مرحوم سبحانی در رابطه با حفظ و حراست از منافع مردم ایران، آن هم به هوشمندانه ترین و وجه ممکن و معقول ترین حالت مقتضی بود. جالب اینکه این تاثیرگذاری به شکل گسترده بر نخبگان و توده های میلیونی مردم ایران سرنوشت ساز بود؛ آن هم بایک برد معنادار بین المللی.

چهارمین کانون الهام بخش مهندس که بسیار تعیین کننده است نفس حق طلبی، مبارزه و ظلم ستیزی و مقاومت در زندان است. مهندس خیلی الهام می گیرد و در کوران مبارزات و به ویژه بر پایه مقاومت در زندان، تحول پیدا می کند. اینها را بعنوان کلیت می توان برای مهندس بیان کرد.

بنده از اینجا شروع می کنم؛ تکلیف آیه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» که روشن است. این آیه را ذکر کردم که بیانی باشد که اگر بخواهیم از منظر این آیه مهندس سبحانی با همه کسانی را که مصداق این آیه هستند بررسی کنیم، «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» و اینکه ملائکه به ایشان می گویند: «لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» را به خوبی دریافت می کنند.

اولین ویژگی مهندس، انسجام درونی ایشان است. به این دلیل می گویم به یاد وصیتنامه امیرالمومنین علی (ع) می افتم، که وقتی وصیتنامه را می خوانیم می فرماید: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَلَا تَبْغُوا الدُّنْيَا وَإِنْ بَغْتُمْهَا» «تقوای الهی بیشه کنید و از دنیاگرایی و مجذوب و اسیر دنیا شدن به شدت بپرهیزید، هر چند که دنیا به شما روی آورد» بعد یک شاخص بیان می کند: «وَلَا تَأْسَفَا عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا زُرِّي عَنْكُمْ»؛ یعنی «تأسف نخورید و غم زده نشوید از اینکه چیزی از دنیا را از دست دادید یا زور غنکها» از دست شما رفت؛ که اگر تأسف خوردید، این شاخصی است برای گرایش به دنیا. یعنی می خواهد حساسیت موضوع را بیان کند. اما اگر این شاخص رعایت شود که به باور من مهندس آن را رعایت کرده، انسان به انسجام درونی می رسد. یعنی دستمایه ها و زیرساخت این است که انسان تکلیفش را با خودش، با خدا، آن چنان روشن کند که به جمع بندی در خصوص زیست مسئولانه برسد. این انسجام درون است، یعنی بهره ای که مهندس از این دو فراز وصیتنامه گرفته این است که به انسجام درونی برسد.

دو محور دیگر هم برای انسجام درونی هست: «قُولَا بِالْحَقِّ وَاعْمَلَا لِلْآخِرِ»؛ «قُولَا بِالْحَقِّ» یعنی اینکه بر پایه حق، گفتن حق داشته باشید، حق گو و حق گرا باشید. کارنامه و رتبه مهندس دقیقاً مبتنی بر حق مداری است. یعنی مشهود و ملموس است که حق مداری در دوران حیات این مرد، موج می زند. «وَاعْمَلَا لِلْآخِرِ» و عمل کنید برای اجر، یعنی کارآمد باشید. آنچه در زندگی مهندس می بینیم، حق گرایی و کارآمدی است. «قُولَا بِالْحَقِّ وَاعْمَلَا لِلْآخِرِ» را پیاده می کند. البته هر کدام از اینها هم پیش نیازهای خاص خودش را دارد. چه کسی می تواند حق را بگوید؟ آن کسی که حق و حقانیت را (در بعد معرفتی و نظری) فهمیده باشد و با خودسازی ها و تزکیه نفس ها که بر مبنای تقوا و عدم اسارت است، نسبت به جاذبه های دنیایی و وابستگی ها و دلبستگی ها مقابله کند.

پیش نیاز: «قُولَا بِالْحَقِّ»، بُعد معرفتی و خودسازی آن در کنار کارآمدی «وَاعْمَلَا لِلْآخِرِ» یعنی اهلیت عمل، نه بسنده کردن به شعار و صرف گفتار، بلکه ورود به عرصه های اجرایی و عملیاتی با شاخص کارآمدی و مفید بودن، در بررسی نوع زیست مهندس کاملاً مشهود است. او انسانی توانمند است، توانمندی هم پیش نیازهای خاص خودش یعنی هوشمندی و تخصص، علم و دانش داشتن را می طلبد، تا بتواند کارایی و کارآمدی داشته باشد. یک فرد حق گرا که فعال است و عمل می کند و سنجیدگی در عمل و کارآمدی تاثیرگذار در زندگی دارد.

محور بعدی: «وَكُونَا لِلظَّالِمِ حَضَمًا» یعنی ظلم زدایی «وَلَمَّا ظَلَمُوا عَوْنًا» یعنی و پشتوانه و پناهگاه و چتر حمایتی برای مظلوم بودن است. در گام اول رهایی از جنگال ظلم و تباہ گری ظالمان و مستبدان را باید نشانه رفت. زندگی مهندس را در این چارچوب می بینیم. یک نکته در رابطه با شخصیت مهندس سبحانی مطرح است، اگر ما مستندات زندگی ایشان را خوب بررسی کنیم، عجیب سرمایه ای خواهد شد برای کسانی که در پی ایجاد تغییر و تحول و رهایی این ملت مظلوم از تباہی ها، تباہ گری ها و تباہ گران هستند و می خواهند ایران مستقل، آباد و آزاد و سرزمین قابل قبول با متر و معیارهای انسان داشته باشند.

■ پرسش مبنایی از سرشت و سرنوشت انقلاب

اینجا مجموعه شاخص هایی است که مهندس را

چه شرایطی رخ داد که مهندس سبحانی را با ۱۲ سال تجربه بعد از انقلاب و با همان انسجام درونی که خاستگاه انسجام بخشی طیف وسیعی از نیروهای انقلاب بود، دوباره به زندان انداخت؟ باور بنده در مورد مهندس سبحانی این است که همان بینش و استدلالی که زمان شاه غالب بود و مهندس را به بند و زنجیر کشید، مجدداً علیه او عمل کرد.



عکس اول روزنامه‌ی بهار، چند ساعت پس از آزادی مهندس سبحانی از زندان



۱۳۶۹ یعنی ۱۲ سال بعد از پیروزی انقلاب است. فردی که ۱۲ سال سلول‌ها، زجرها، شکنجه‌ها، مرارت‌ها و محرومیت‌ها را تحمل کرده، زندانی را تجربه می‌کند که محاکم و زندان بان آن به نام انقلاب، انقلابی که مهندس هستی خود را برایش گذاشت. تجربه می‌کند. جرم ایشان هم آگاهی است. جرم ایشان هیچ فرقی نکرده. ایشان نامه‌ای با ۹۰ امضاء از شخصیت‌های نخبه و فرهیخته کشور تدوین و تحلیلی از وضعیت حاکم بر کشور می‌کند. وقتی هم مسببین آن با این سوال مواجه می‌شوند که چرا مهندس سبحانی را به زندان انداختند؟ در جواب با این پاسخ و عباراتی از این دست مواجه می‌شوند که «می‌خواستیم روی ایشان را کم کنیم!!» یا «ایشان خیلی پررو شده بودند!!».

سوال جدی بنده این است که مهندس که عوض نشده بود، همان آدم با همان اعتقادات بود. چه شرایطی رخ داد که مهندس سبحانی را ۱۲ سال تجربه بعد از انقلاب و با همان انسجام درونی که خاستگاه انسجام بخشی طیف وسیعی از نیروهای انقلاب بود، دوباره به زندان انداخت؟ باور بنده در مورد مهندس سبحانی این است که همان بینش و استدلالی که زمان شاه غالب بود و مهندس را به بند و زنجیر کشید، مجدداً علیه او عمل کرد. چرا باید شخصیتی مثل مهندس سبحانی که تمام وجود و هستی‌اش را وقف سربلندی و اعتلای کلمه توحید و بهینه‌سازی و آبادی ایران کرد، به زندان برود؟ این بینش چگونه از درون نظامی که مدعی اسلامیت و جمهوریت بود، سربر آورد؟ مهندس که وقف اسلام و مردم بود، هیچ تغییر و تحولی هم نکرد. اگر این بزنگاه و مقوله را بتوانیم فهم کنیم، جواب بسیاری از سوالات حساس، به خصوص در عرصه حاکمیتی و سیاسی داده می‌شود. چرا این اتفاق افتاد و تکرار شد؟ سال ۱۳۶۹، سال ۱۳۷۵ و سال ۱۳۷۹ و نهایتاً سال ۱۳۸۹، عین شرایط قبلی بود. مهندس تغییر نکرد و روز به روز پخته‌تر و مصمم‌تر و جدی‌تر روی مواضع به حق و عملکرد تاثیرگذارش بود. اما همان تفکری که نه اسلامیت را برمی‌تابد و نه جمهوریت را واقعی می‌نهد، در جهت سرکوب مهندس و ملکوک کردنش به تناسب رشد روزافزون مهندس حساسیت به خرج می‌دهد. تاجایی که مهندس را به وضعیت بحرانی درمی‌آورند و برنامه هویت می‌سازند که این بزرگمرد تاریخ معاصر، وادار به اذعان به امر جاسوسی توسط خودش و همفکرانش کرده و طلب مرگ کند!

این همان شخصیتی است که آخرین حرفش در

اگر مهندس
سبحانی زنده بود،
انسجام اجتماعی
و وحدت ملی را
نشانه می‌رفت
تا بتواند بر پایه
وحدت ملی، تلاش
حداکثری را در
سطح ملی، پیش
ببرد. مهندس به
کمتر از توسعه
متوازن در زندگی
خود تن نمی‌دهد.
مهندس اگر بود،
در این شرایط،
حاکمیت اشرار
را با راهکار امر به
معروف و نهی از
منکر و بازتولید
فرهنگ گفت‌و
دموکراسی محور
هدف قرار می‌داد.

به انسجام می‌رساند. یعنی مهندس زندگی خود را بر اساس محورهای حق‌مداری، کارآمد بودن، ظلم‌ستیزی، حمایت از مظلوم با زیربنایی همچون تقوا و رهایی از اسارت جاذبه‌های دنیایی به انسجام رساند و وارد عرصه کرد. توجه نمایم مهندس سبحانی، اولین زندانی که تجربه کرد سال ۱۳۳۳ بود. سال ۱۳۰۹ متولد و سال ۱۳۳۳ روانه زندان می‌شود. زندانی شدن ایشان مرتبط با نشریه «راه مصدق» و در رابطه با آگاه‌سازی جامعه است. این فرد که انسجام درونی پیدا کرده، در طول بازجویی‌ها و محاکمات همه مسئولیت‌های نشریه «راه مصدق» را در همه زمینه‌ها برعهده می‌گیرد و دیگران را تبرئه و حبس را هم تحمل می‌کند.

ایشان سال ۱۳۴۲ مجدداً به زندان می‌افتد و با همان رشادت مبتنی بر انسجام درونی، به ۶ سال حبس محکوم می‌شود. سال ۱۳۵۰ بر اساس فعالیت‌های گسترده‌ای که می‌کند باز به ۱۵ سال زندان محکوم می‌شود. یعنی جهت و معیارهای این حجم از فعالیت و کنشگری مشخص است. این فرد با پیروزی انقلاب که بهتر است به آن واقعه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بگوییم، در شرایطی که ۱۲ سال زندان تحمل کرده، از زندان بیرون می‌آید. یعنی یک مهندس نخبه‌ای که هزاران راه توجیه برای پرداختن به زندگی فردی‌اش با خدمات اجتماعی بدون صبغه سیاسی و درگیر شدن با حاکمیت دارد، در رشته مکانیک دانشکده فنی دانشگاه تهران، لیسانس مهندسی گرفته، از زندان آزاد می‌شود.

به طور طبیعی، با توجه به این سابقه درخشان و انسجام درونی و ویژگی‌هایی که داشته، باید بتواند در این مقطع، حساس‌ترین مسئولیت‌ها و نقش‌های خود را ایفا کند. چون مهندس کلان‌اندیش است «وَأَعْمَلُ الْآجِرِ» به او می‌گوید: کارهای بنیادی، اساسی و زیربنایی بکند، طبیعی است روی می‌آورد به کارهایی که در سطح ملی به خصوص در بخش صنایع می‌تواند به توسعه کشور معنا ببخشد. مردم به ایشان رای می‌دهند و نماینده خبرگان قانون اساسی می‌شود. باز هم مردم به ایشان رای می‌دهند و ایشان نماینده مجلس شورای اسلامی می‌شوند.

اما تمام نکته، از اینجا شروع می‌شود که چه اتفاقاتی در کشوری می‌افتد؟ تمام این بحث را برای گفتن همین نکته، ارائه کردم که یک شخصیت مثل مهندس سبحانی را، با آن همه تجربه، آگاهی و اخلاص، زجر و خون دل خوردن‌های دوران ۱۲ ساله زندان، مجدداً راهی زندان می‌کنند. اولین زندانی که مهندس بعد از انقلاب می‌رود، در سال



حبيب الله پيمان، محمد بيستة نگار، عزت الله سبحانی و حسين شاه حسيني در حال عزيمت به بيت آيت الله منتظری - ۲۹ آذر ۱۳۸۸

بیمارستان این است: «من دارم می میرم، خدایم داند که من چقدر برای ایران نگرانم و کاری برای ایران نکردم.» کسی که اصلاً به نظر من میزان فعالیت ها و کنشگری ها و تاثیرگذاری هایش در رابطه با سرنوشت این مردم غیرقابل ارزیابی و وصف است. به این نکته باید به درستی پرداخته شود. نمی توان به راحتی از کنار این مساله گذشت که چه اتفاقی درون حاکمیت می افتد که زندانیان و متهمان و کسانی که محاکمه می شوند و باید پشت میله های زندان زندگی سپری کنند، شخصیت هایی چون مهندس سبحانی هستند؟

به وصیتنامه علی بن ابیطالب برمی گردم. این انسجام درونی خاستگاه انسجام بیرونی است که در وصیتنامه علی بن ابیطالب می فرماید: «الله الله» مقوله های مختلفی را بیان می کند و از قول پیامبر می فرماید: «صَلِّحْ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ» یعنی انسجام، وحدت بخشی، همدلی بین آدم ها و نیروها ایجاد کردن از یک سال نماز و روزه بالاتر است. دو پایگاه تحت عنوان ایتم و جیران و همسایگان معرفی می شود و بعد به یک سلسله مطالبی می پردازد که همگی در رابطه با انسجام و وحدت ملی است. مهندس خیلی خوب درخشید، اوج و نقطه عطف او هم به لحاظ عملکرد این است که مورد غضب و خشم قرار می گیرد و در دوران بازجویی و زندان ها با ایشان ناجوانمردانه برخورد می شود.

با این همه، او به گونه ای عمل می کند که عملاً جریان ملی - مذهبی را بسیار فعال و تاثیرگذار راه می اندازد. در شرایطی که یأس از درو دیوار می بارید، اکثریت منفعل شده بودند، انسداد ایجاد کرده بودند، هنرمندس سبحانی بود که چنین جریانی را از میان نیروهای اصیل و فہیم مذهبی و ملی طراحی و مدیریت می کند و در واقع با پشتوانه مردمی بومی سازی می کند، این نکته مهم است و فعالیت را ادامه می دهد. مهندس در مکتب علی به خوبی درس آموخته که از تدابیر و تقاطع (پشت کردن به همدیگر و جدایی) بهره می زند. «وَعَلَيْكُمْ بِالْتَّوَّاضُلِ وَالْتِبَادُلِ» خیلی انرژی صرف می کند تا بر پایه آن بینش انسجام بخشی که عرض کردم خاستگاه انسجام درونی که خود مهندس است، جریان ملی مذهبی را ساماندهی کند و خوب هم موفق می شود و دستاوردهای فوق العاده ای پیدا می کند.

■ جهاد همه جانبه و مبارزه حرفه ای در زندگی سبحانی

شاخص بسیار مهم در زندگی مهندس بعد از فاکتور انسجام بخشی، جهاد همه جانبه و مبارزه حرفه ای است. مهندس سبحانی، مبارزی پرتکنیک است، بسیار فنی و هوشمندانه مبارزه می کند، خیلی معطوف به هدف پیش می رود. در خط سیر مبارزات مهندس، حرکت می بینیم، تقلا و درج زدن نیست. فکری کم هم مقاومت ۱۵ ساله ایشان در زندان که ۱۲ سال آن در رژیم گذشته بود و سه سال هم در رژیم فعلی، عملاً یک چهارم حیات مبارزاتی مهندس را پوشش می دهد. هم مقاومت ایشان در زندان و هم عملکردشان، او را پرتکنیک کرد و هم الهامی که از زندان گرفت. یعنی یک رابطه دوسویه بین مهندس و زندان برقرار شد. از زندان الهام و قدرت می گرفت تا راه خود را ادامه بدهد و نفس مبارزه کردن او را آنقدر حرفه ای بار آورد که باتکنیک عمل می کرد.

■ مسئولیت در قبال حاکمیت

نکته بعدی که در زندگی مهندس با الهام از نهج البلاغه است، این است که مادر قبال حاکمیت مسئولیم. اولین و اساسی ترین وظیفه ما این است که نگذاریم اشرار حاکم باشند. علی بن ابیطالب مکانیزم این موضوع را توضیح می دهد. سنت الهی را در این وصیتنامه توضیح می دهد که حاکمیت اشرار یعنی فاسدترین و تباہ ترین آدم های دوران ریشه در فقدان یا ضعف احساس مسئولیت شما و بی تفاوتی شما دارد. مهندس با این بینش خودش را متهم ردیف اول در قبال حاکمیت اشرار می دانست.

می گفت من به مسئولیت هایم خوب پاسخ ندادم و وظایفم را درست عمل نکردم که بستری فراهم شد که اشرار حاکمیت پیدا کنند. علی بن ابیطالب هم فرموده: «لَا تَتْرُكُوا الْأُمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ التَّنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُولَى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَكُمْ» امر به معروف و نهی از منکر را فرو نگذارید که اشرار بر شما حاکم شوند که در این صورت دعاها دیگر اثری ندارد. یعنی حاکمیت اشرار قبل از اینکه کنشگری اشرار باشد، عدم احساس مسئولیت مردمان یک جامعه است. این است که مهندس در روزهای آخر عمر وضع حاکمیت را که می بیند و تحلیلی که دارد این چنین بیان می دارد: «دارم می میرم، کاری برای ایران نکردم» اینطور خودش را سرزنش می کند. این هم مساله خیلی جدی در زندگی مهندس بود. اینطور نبود که مهندس به اقتضای این بینش ملهم از وصیتنامه علی بن ابیطالب دغدغه در قبال حاکمیت آدم های بی صلاحیت نداشته باشد. اصلاً برای مهندس یک کابوس است که آدم های فاقد صلاحیت و اشرار مسئولیت بپذیرند و خاستگاه شرارت بشوند. اختلاس ها،

■ ■ ■
هم مقاومت سبحانی در زندان و هم عملکردشان، او را پرتکنیک کرد و هم الهامی که از زندان گرفت، یعنی یک رابطه دوسویه بین مهندس و زندان برقرار شد. از زندان الهام و قدرت می گرفت تا راه خود را ادامه بدهد و نفس مبارزه کردن او را آنقدر حرفه ای بار آورد که باتکنیک عمل می کرد.



وحشتناک‌ترین و سببانه‌ترین برخورد با این دخترشد، که منجر به قتل ایشان شد. هاله سحابی می‌توانست نقش اساسی در رابطه با جنبش زنان که ضرورت حیات اجتماعی ما است، داشته باشد و این جنبش را تعمیق ببخشد و از وادادگی و انفعال این جنبش و خودباختگی، زنان ما را نجات بدهد. فرصت را غنیمت شمردند و این دختر را از جامعه گرفتند. هدی صابر یکی از دانش‌آموختگان مکتب انسجام‌بخش و تامین‌کننده نیروی انسانی است. چون یکی از شاخص‌ها در این انسجام‌بخشی، تامین کادر و نیروی انسانی است. هدی صابر هم از مکتب سحابی بهره‌ها برده بود. خدامحوری، بازتعریفی از فعالیت سیاسی و فعال سیاسی بودن و اینکه از برج‌های عاج نظریه‌پردازی و نهایتاً مطالبه‌گری‌های رویایی و نق زدن‌های همیشگی بیرون بیاید، متحول شود و به عنوان یک کنشگر در تاروپود حیات اجتماعی نقش آفرینی کند؛ این یعنی بومی‌سازی فعالیت سیاسی. هدی صابر به خوبی این درس را گرفت و با تمام وجود نسبت به این مکتب و بینش و نگرش وفادار بود. او در پی دریافت خبر قتل هاله، اعتصاب غذا می‌کند و از قضا قداره‌بدن دوران، این راه هم فرصتی برای حذف هدی دانستند.

می‌خواهم بگویم هاله سحابی به عنوان دختر مهندس سحابی و هدی صابر به عنوان دانش‌آموخته مدرسه سحابی، دو بال و دو پر پروازی برای اندیشه مهندس سحابی بودند که در پی درگذشت مهندس، با شکار لحظات و مغتنم شمردن فرصت، آنها را از ملت گرفتند. ما با چنین پدیده‌ای در کشور مواجه هستیم که آزاداندیشی، صلابت، وفاداری به مذهب و مکتب بر پایه اندیشه توحیدی و پرداختن به سرنوشت جامعه را اصلاً بر نمی‌تابد و برایش نابودی و از بین بردن این نیروها، بسیار مهم است.

خدایا تو را قسم می‌دهیم به عزت و عظمت علی بن ابی طالب، همانطور که با نوع زیست و دریافت خودش از مکتب وحی، الهام بخش سحابی‌ها در طی قرون و اعصار شد، باران رحمت و غفران همه جنبه‌ها را شامل حال این سه شخصیت بفرما: مهندس عزت‌الله سحابی، که عزت این سرزمین بود، هاله سحابی که صادقانه‌ترین نوع رفتار و ایفاگری نقش یک زن مسلمان متعهد و سرنوشت‌ساز دوران را بر عهده داشت و هدی صابر که بذرا امید برای رهایی و نجات محرومان بود. خدایا در جاتشان عالی است، متعالی بفرما. «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»



مهندس سحابی
زندگی خود
را بر اساس
محورهای
حق‌مداری،
کارآمد بودن،
ظلم‌ستیزی،
حمایت از مظلوم با
زیربنایی همچون
تقوا و رهایی از
اسارت جاذبه‌های
دنیا بی به انسجام
رساند و وارد عرصه
کرد.

جنايات، فجایع، سوزاندن‌ها و کشتن‌ها ریشه در اینجا دارد. مهندس خودش را مسئول می‌داند، برای همین در زندان‌ها مقاومت می‌کند و مبارزه را ادامه می‌دهد و مبارزه متن زندگی او می‌شود.

■ اگر سحابی اکنون زنده بود چه می‌کرد؟

با این اوصاف، اگر مهندس الان در قید حیات بود چه می‌کرد؟ یعنی با توجه به بینش و منش، و کلان‌اندیشی‌های مهندس و پرداختن ایشان به کارهای بنیادین و اصولی، چطور عمل می‌کرد و عمل صالح مورد تشخیص و قابل قبول ایشان چه بود؟ اولین پیام و حرفی که از زندگی انسانی با این نوع سبک زندگی که یک عمر از این زندان به آن زندان رفتن است، تلاش حداکثری، صادقانه، مومنانه، کارشناسانه برای بحران‌زدایی و بهبود بخشی به وضعیت مردم و «وَأَعْمَلُ لِلْآخِرِ» است. اگر مهندس سحابی زنده بود، انسجام اجتماعی و وحدت ملی را نشانه می‌رفت تا بتواند بر پایه وحدت ملی، تلاش حداکثری را در سطح ملی، پیش ببرد. مهندس به کمترین توسعه متوازن در زندگی خود تن نمی‌دهد.

دومین کاری که مهندس روی آن اصرار دارد این است که از موضع ابتکار، به مسائل ورود داشته باشد و از انفعال بپرهیزد. یکی از آموزه‌های جدی زندگی مهندس به ما، سامان ذهنی، سازمان‌دهی نیروهای اصیل اجتماعی به توسعه و نگاه کارشناسی در بین فعالان سیاسی و اجتماعی است تا برای یافتن راه برون‌رفت از بحران‌ها کار جمعی مومنانه و مخلصانه را بپشتوانه خود قرار دهیم. از این منظر فعال سیاسی که مجهز به نگاه کارشناسانه در حوزه‌های تخصصی نباشد، صرفاً در باتلاق مطالبه‌گری از قدرت، بن‌بست بی‌بانیه‌نویسی و سخنرانی‌های بی‌ثمر گرفتار شده و هنر ایجاد تحولات اساسی در جامعه را از دست می‌دهد.

در این رابطه اصل هزینه‌پردازی در روند حق‌گرایی و کارآمدی در مصادف با ظلم و ستم و در مقام دفاع از مظلوم است. پیام مهندس، همان پیام مولی‌الموحدین است: «وَنُظِمُّ أُمُورَهُمْ» می‌دانید نظم، به خصوص در عرصه فعالیت‌های اجتماعی مستلزم برخورداری از اتاق فکر و اندیشه است. یعنی پشتوانه فکری و اندیشه‌ورزانه برای فعالیت‌ها در عرصه مناسبات اجتماعی و عالم سیاست می‌تواند نظم‌آفرین و انتظام بخش تلاش‌ها و فعالیت‌ها به صورت هرچه گسترده‌تر باشد.

مهندس اگر بود، در این شرایط، حاکمیت اشرار را با راهکار امر به معروف و نهی از منکر و بازتولید فرهنگ گفت‌وگو دموکراسی محور هدف قرار می‌داد؛ یعنی با تعمیق بخشیدن به آگاهی‌ها و اطلاعات مردم این کار را انجام می‌داد. مهندس برای اینکه بتواند در این زمینه‌ها تأثیرگذار باشد از عنفوان جوانی به رسانه‌ای شدن و پیام‌رسان شدن مبادرت می‌ورزید. ۲۴-۲۵ سال بیشتر نداشت که سردبیر مجلات و نشریات می‌شود و تجربه‌اندوزی می‌کند و نقطه عطف آن هم راه‌اندازی «ایران فردا» است با تمام تأثیراتی که در آن مقطع گذاشت. این آگاهی‌های موزون اگر نشر و اشاعه پیدا کند بسیاری از قضایا فرق خواهد کرد.

طبیعی است اگر مهندس بود، با تمام وجود تلاش می‌کرد تا در رابطه با انسدادی که به طور وحشتناک و بخت‌آوار امروز بر سرنوشت این کشور افتاده، راه مفروض معبری باز کند. همه اینها در گرو عقیده، فهم، درک و باور و طراحی و برنامه‌ریزی است. این آن چیزی است که از زندگی ایشان دریافت کرده‌ام.

■ فاجعه قطع دو بال پرواز اندیشه سحابی

بسیار سخت و سنگین است که چنین پدری از دنیا برود و دختری که در مکتب این پدر بزرگ شده و با فراز و فرودهای این زندگی به آگاهی و رشد رسیده و در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و مدنی فعال است، با شاخه‌گلی در دست بخواهد پدر را بدرقه و روانه خانه قبر کند. بنده به عنوان شاهد و ناظر آن لحظات عرض می‌کنم،

مهندس سبحانی مبتکر شورای فعالان ملی-مذهبی



محمد حسین رفیعی

مهندس عزت الله سبحانی، مبتکر و محور شورای فعالان ملی-مذهبی بود. او بیش و پیش از همه ماها دغدغه اسلام و ایران را داشت و پس از پایان کار مجلس اول شورای اسلامی در ۱۳۶۴ به دنبال ایجاد یک تشکل مستقل سیاسی که جایش در جامعه خالی بود، بود و در این مورد تقلاهایی هم کرد که عملاً به نتیجه نرسید ولی، تشکیل شورای فعالان در سال ۱۳۷۸ و پس از موج دوم اصلاح طلبی، از درون حاکمیت، میسر شد. لذا، در این نوشتار؛ ابتدا به ویژگی های مهندس سبحانی پرداخته و سپس آسیب شناسی این تشکل را خواهیم کرد.

ویژگی های مهندس سبحانی

۱. او یک نواندیش دینی بود. اعتقادات مذهبی عمیقی داشت. مفسر خوبی برای نواندیشان دینی دیگر (سیدجمال، اقبال، طالقانی، شریعتی، مهندس بازرگان) بود. نسبت به قرآن دارای بصیرت بود، برداشت های ظریف و مستند داشت. به آیات قرآن و به احادیث نبوی تسلط داشت، با ادعیه شیعه رابطه عمیقی داشت و همیشه به اطرافیان اهمیت آنها را توصیه می کرد. تحت تأثیر تربیت مذهبی و اخلاقی خانواده بود و از آن عدول نمی کرد. نظام اخلاقی خود را وجه المصلحه قرار نمی داد. پاک دامنی مالی و اخلاقی او الگوست. هرگز دروغ نگفت. برای اینکه دروغ نگوید محرمانه ترین حرف هایش را در مقابل سوال هر کس، بیان می کرد. حرف دوپهلوی نمی زد، قول دوپهلوی نمی داد. اگر وعده می کرد، به آن عمل می نمود. بسیار عاطفی بود. به هنگام نیاز به دوستانش محبت می کرد و عاطفه نشان می داد.

۲. ایران، حفظ آن، ارتقاء آن، توسعه آن؛ دغدغه اصلی او بود. مسائل مربوط به اقتصاد و توسعه ایران را ۶۰ سال تعقیب کرده بود. به ریز و دقیق. همیشه از نابسامانی های اقتصادی رنج می برد و برآشفته می شد. به همین دلیل در سازمان برنامه به سرعت مسلط شد. برای اعضای حرفه ای سازمان برنامه، آقای عبدالمجید مجیدی رئیس دوران شاه، تیپ ایده آل بود. این کارشناسان مهندس سبحانی را «یک مجیدی منهای پدر سوختگی او» می دانستند. با حرفه ای های سازمان برنامه روابط خوبی برقرار کرد. کلاه سر او نمی رفت. تخصصی اظهار نظر می کرد. مطالعات وسیع اقتصادی. اجتماعی در دوران طولانی زندان و چارچوب اصولی و هوش او کمکش می کرد. تعهد او به منافع ملی، بی نظیر بود. به استقلال اقتصادی ایران اعتقاد عمیق داشت. علاقه او به کتاب فردریک لیست آلمانی که آن را در شرکت انتشار چاپ کرده بود، از همین رو بود. یعنی اقتصاد ملی. این کتاب موجب توسعه مستقل آلمان شده بود و از نفوذ اقتصادی انگلستان در آن مقطع که انگلستان پیشرفته تر از آلمان بود، جلوگیری کرده بود.

۳. دانش تئوریک سیاسی نداشت. درس سیاسی نخوانده بود ولی تجربه عملی خوبی داشت. از اواخر دهه ۲۰ موقعیت های خوبی داشته است، لیکن، سیاست ورز و سیاستمدار به معنی مصطلح کلمه نبود. سیاستمدار، مهارت ها و توانایی های

ذهنی معطوف به قدرت دارد ولی مهندس اصلاً نداشت. هر جا مسئله رقابت مطرح شد خود را کنار کشید. برنامه ریز نبود. هدف گذار نبود. اهل نظارت و کنترل نبود ولی سیاست را خوب می فهمید. ذیل چنین فردی تشکیلات شکل نمی گیرد. چندین بار تلاش کرد که تشکیلاتی. قبل از شورای فعالان که به آن خواهیم پرداخت. ایجاد کند ولی موفق نبود. کارهایی می کرد که خلاف سیاست ورزی بود. احساسات و عواطف، او را با خود می برد. گرفتار نفوذ پذیری می شد. تحت تأثیر قرار می گرفت. همه کس را صادق می پنداشت. از زیرکی های یک سیاستمدار فاصله می گرفت و تحت تأثیر افراد قرار می گرفت و آنها را باور می کرد. گارد جدی در مقابل نفوذهای نداشت. خفا و علن نداشت. دلش را پیش هر کسی باز می کرد، حتی بازجو. طبیعت و خصلت او بود. ویژگی و سرعت انتقال یک سیاستمدار باهوش را نداشت. قابلیت مانور در کارهای سیاسی را نداشت.

۴. عدالت طلب و ضد سرمایه داری بود. برای تحقق عدالت به برنامه های عملی توجه داشت و نه شعارهای تئوریک. در قرآن و نهج البلاغه و سیره نبوی و تاریخ حکومت های گذشته و حتی فقه، دنبال اجرای عدالت می گشت. تئوری های جدید عدالت خواهانه را خوانده بود و فهمیده بود. قانون اساسی پیشنهادی دولت موقت که لیبرال دمکرات بود در شورای انقلاب با کمک او و شهید بهشتی به یک قانون اساسی سوسیال. دمکرات تبدیل شد. ملی شدن بانک ها و بیمه ها و صنایع به ابتکار او بود. هر چند بعداً آن را اقدامی عجولانه می دانست و می گفت که باید این نهادها حساسی می شدند و بعضی از آنها ورشکسته بودند و در واقع «بدهی آنها را ملی کردیم». انشعاب او از نهضت آزادی هم وجه تئوری عدالت خواهانه او را داشت علاوه بر عوامل دیگری که در جلد دوم خاطرات خود بدان پرداخته است. با مهندس بازرگان در مورد عدالت، اختلاف داشت.

۵. از تکرار تجربه حزب توده و سازمان مجاهدین خلق بسیار می ترسید. به همین دلیل سعی در کار جبهه ای داشت تا حزبی. الگوی جبهه ملی اول را بیشتر می پسندید. معهذراً، در آخر عمر کوشش جدی برای ایجاد یک تشکیلات کرد. متوجه شده بود که از خود میراثی باقی گذارد و از ۱۳۷۸ که شورای فعالان را تشکیل داد به دنبال این امر بود و حتی پس از ضربه ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ و ۴۴۱ روز زندان انفرادی و ضربات سنگینی که خورد، از اواسط دهه ۱۳۸۰ دوباره به طور جد به

«شهرتم را برای قبرستان نمی خواهم» این تکیه کلام مهندس سبحانی بود. او، مرد صراحت و شفافیت بود. او دغدغه ای جز ایران و اسلام نداشت. هر وقت این دوراد در خطر می دید، کوتاه نمی آمد. در سال ۱۳۵۸ در خزانة جنوب در نقد ولایت فقیه سخن گفت.



هم خطر امریکا را جدی می دانست ولی سابقه تاریخی رفتار روسیه را همیشه در نظر داشت و نگران این رفتار روسیه در آینده بود. گذشته استعماری روسیه را مرتباً یادآوری می کرد.

تکیه کلام مهندس سحابی

«شهرتم را برای قبرستان نمی خواهم» این تکیه کلام مهندس سحابی بود. او، مرد صراحت و شفافیت بود. او دغدغه‌ای جز ایران و اسلام نداشت. هروقت این دورا در خطر می دید، کوتاه نمی آمد. در سال ۱۳۵۸ در خزانه جنوب در نقد ولایت فقیه سخن گفت، چون خطر قطعی شدن جامعه را در آن می دید و در همین رابطه با آیت الله خمینی هم ملاقات کرد و دغدغه خود را بیان نمود. می گفت که آیت الله خمینی هم با او همدلی داشته و ولایت فقیه را، حال که در قانون اساسی آمده بود، به عنوان ناظر عالی امورات مملکت می دانسته اند. در سال ۱۳۶۶ نامه‌ای به آیت الله خمینی نوشت که کاری پرخطر بود ولی آیت الله خمینی آن نامه را خواند و دستوری علیه او صادر نکرد بلکه در محافل خصوصی آن را از روی دلسوزی دانست. او در سال ۱۳۶۸ که بازنگری قانون اساسی و تدوین برنامه پنجساله اول جمهوری اسلامی در دستور کار بود، بیانیه‌هایی در هر دو مورد داد. این بیانیه‌ها انتقادی بودند و شاید آغاز تمهیدات بر علیه او شد که در سال ۱۳۶۹ به زندان افتاد... بیانیه‌های سال ۱۳۶۸ او در مورد اصلاحات قانون اساسی برنامه ۵ ساله اول و نامه‌ای در سال ۱۳۶۶ به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی را در ضمائ آمده اند.

او دغدغه این را نداشت که اظهار نظرهایش چه عکس العملی خواهد داشت و چه عواقبی را برای او رقم خواهد زد. ولی یک منطق داشت: «شهرتم را برای قبرستان نمی خواهم» چیزی که در افراد بسیار نادر است. افراد سیاسی در مقاطعی، بستن یک قرارداد اقتصادی، دیدار خانواده، مسافرت خارج، ترس از زندان، معالجه بیماری و... را بر تمامی ارزش‌های ترجیح می دهند و شهرتشان را برای قبرستان حفظ می کنند ولی او علیه این ملاحظات بود. در آخرین لحظات عمرش و قبل از سکنه مغزی در بیمارستان در صدد صدور اعلامیه‌ای علیه دارودسته رجوی بود که از نزدیکی‌های این دارودسته به امریکا، اسرائیل، عربستان و... بسیار عصبانی بود. متأسفانه اجل مهلت نداد که این بیانیه منتشر شود.



سحابی
عدالت طلب و
ضد سرمایه داری
بود. برای تحقق
عدالت به
برنامه‌های عملی
توجه داشت و
نه شعارهای
تئوریک. در قرآن
و نهج البلاغه و
سیره نبوی و تاریخ
حکومت‌های
گذشته و حتی
فقه، دنبال اجرای
عدالت می گشت.
تئوری‌های جدید
عدالت خواهانه
را خوانده بود و
فهمیده بود.

دنبال تدوین مبانی یک تشکیلات برآمد تا یک فراکسیون منسجم از افراد نزدیک به خود در شورای فعالان ملی مذهبی، تشکیل دهد.

۶. شجاعت و جسارت از ویژگی‌های او بود. وقتی به ضرورتی می رسید از بیان آن نمی ترسید. سخنرانی او در مورد ولایت فقیه در خزانه در سال ۱۳۵۸، هرچند به «سوختن» او تمام شد، از بیان حقیقت او نشأت می گرفت و یا در اوج تظاهرات ۸۸ و ۸۹، اعلامیه‌ای رسمی داد که به «آقای خامنه‌ای توهین نکنید» چون این شعارها را در راستای منافع ملی نمی دید. و یا در اوج درگیری‌های خونین اوایل دهه ۱۳۶۰ گفت که: «ایران تحمل یک انقلاب دیگر را ندارد.» به رجوی و همراهانش یادآوری می کرد که ایران را دارند نابود می کنند. به هیچ وجه گستاخ نبود. از خود گذشته و ایثارگر بود و تقبل هزینه‌های کارهای سیاسی را داشت. همانطور که دکتر فاطمی بیشترین هزینه‌های دوران مصدق را داد، مهندس سحابی هم بیشترین هزینه‌های جمهوری اسلامی را داد. آیت الله خمینی نسبت به او خوش بینی داشت ولی اطرافیان آقای خمینی خود را از او کنار کشیدند و اولین بار در ۱۳۶۹ آقای هاشمی او را به زندان انداخت تا «رویش کم شود»! به عنوان یک رجل سیاسی جاذبه عرفی را نداشت، هرچند دافعه هم نداشت. در صداقت و راستگویی، بی نظیر بود. حتی در بازجویی‌ها هم این روش را ادامه می دهد. متن‌های غیر واقعی را بازجویان به زور از او می گرفتند انشاء بازجویان بود و امضای او را داشت. با همان روحیه عدم مخفی کاری بانفوذی‌ها و با بازجوها هم برخورد می کرد و ضربه خورد. غیبت نمی کرد و نفاق نداشت. اشتباهات خود را با صراحت می پذیرفت. اشتباه انشعاب از نهضت، ملی کردن بانک‌ها و بیمه‌ها و صنایع و... را بعداً اعلام کرد.

گاهی در برخورد با دوستان برآشفته می شد ولی بعداً عذرخواهی می کرد. قلبی صاف و بدون کینه داشت.

افراد برای فعالیت سیاسی یا پول دارند یا حامی، او نه پول داشت و نه حامی. به فکر آن هم نبود. به امید خدا، پیش می رفت. در راه اندازی «ایران فردا» هم همین‌طور پیش رفت و موفق هم شد. اگر چیزی در ذهن او متمرکز می شد و رسوب می کرد، زدودن آن کار مشکلی بود. روی رفتار روسیه در گذشته موضع تند داشت و آن را رها نمی کرد و هرچه استدلال می شد که خطر کنونی امریکا است و امریکا اصل است، او



جمعی از فعالان شورای ملی مذهبی



■ علیرضا رجایی، مرحوم مهندس سحابی،
مرحوم وحید میرزاده، مسعود پدram و دیگران.

مقیم وحدتم هرچند در کثرت وطن دارم
به دریا همچو گوهر خلوتی در انجمن دارم
بیدل دهلوی

تفاوت و همبستگی

شورای فعالان ملی- مذهبی و بازیابی امر سیاسی

اختلافات در میان اعضای شورا، جدی و گاه مبنایی بود؛ از معنای سیاست و عمل سیاسی بر اساس تعریفی که هریک در ذهن داشتیم گرفته تا توزیع منابع مادی و مدل تشکیلات و استراتژی. به دلیل همین تفاوت‌ها و اختلافات بود که در انتخابات ریاست جمهوری، در دو دوره ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸، شورای فعالان ملی- مذهبی دوسویه را برگزید. در ۱۳۸۴ پس از مباحث زیاد و رأی گیری، در مجموع تصمیم مان بر آن شد که در انتخابات شرکت نکنیم، اما بعد از این تصمیم گیری دغدغه‌ی مخاطرات آینده باعث شد که مهندس سحابی و برخی دیگر از اعضای شورای فعالان به هاشمی رفسنجانی رأی بدهند. در انتخابات ۱۳۸۸، در پی مباحثی طولانی معلوم شد نزدیک به شصت درصد اعضا به میرحسین موسوی رأی می دهند و حدود چهل درصد به مهدی کروبی و این تصمیم را اعلام کردیم. در مورد اختلافات و تعارضاتی که اشاره شد بحثی آشنا و تکرار شونده در میان اعضای شورا وجود داشت. بحث این بود که مهندس سحابی معمولاً افرادی را با گرایش‌های متفاوت و اغلب مخالف به دور خود گرد می آورد و طبیعی است که قرار گرفتن اعضاء در کنار هم، اختلافات را دامن می زند. اغلب اعضای شورا اگر به زبان نمی گفتند، در دل چنین اعتقادی داشتند که تقصیر این تشنت و پراکندگی

حدود دوازده سال کنار هم بودیم؛ سال هایی مملو از اختلاف و معارضة در درون تشکیلات شورای فعالان ملی- مذهبی. وجود اختلافاتی زیاد و معارضة آمیز در میان اعضای شورا، بی تردید برای بسیاری عجیب و غیر متعارف می نماید. تشکیل شورای فعالان ملی- مذهبی، در اواخر دهه ۱۳۷۰ به دنبال مشارکت افراد و گروه های این شورا در انتخابات مجلس ششم و کمک به پیش بردن اصلاحات، به تدریج، با محوریت مهندس عزت الله سحابی هویت و عملکرد سیاسی ویژه ای یافت. این نیروی سیاسی، پس از انتخابات مجلس ششم، فعالیت های سیاسی خود را به نوعی سامان داد که گویی عهده دار بازآفرینی امر سیاسی شده است؛ تا اندازه ای از سیاست واقعی و تلاش برای دستیابی به حکومت فاصله گرفت و فعالیت خود را در سپهر عمومی متمرکز کرد.



مسعود پدram

در بخشی از جامعه ی سیاسی، معمولاً افراد سیاسی با تشکیل یک گروه با ساختار معمول حزبی با هدفی مشخص جمع می شوند و با برنامه و استراتژی مدونی تلاش می کنند جامعه را با خود همراه کنند. در بخش دیگری از جامعه ی سیاسی، روشنفکران فعال در سپهر عمومی نیز در تکاپوی آزادی و عدالت با سیاست درمی آمیزند و معمولاً با فاصله ای از تشکیلاتی از احزاب، هر کدام با یک گرایش سیاسی یا با چند گرایش سیاسی نزدیک به هم، همسوی شوند. اما به نظرمی آید که تشکیلات سیاسی شورای فعالان ملی- مذهبی، صورت یک حزب، به معنای متداول رانداشت. صورت باشگاهی از روشنفکران فعال در سپهر عمومی را نیز نداشت. بلکه در مرز میان یک حزب و جماعتی از روشنفکران صورت خود را می یافت؛ گویی روشنفکرانی بودیم که در یک سازمان سیاسی گرد هم آمده ایم تا فعالیت سیاسی هماهنگی را در پیش گیریم. همین صورت نیز می توانست در این شورا، با اختلاف و تعارض آرامیان مایه فرزند.



برابری خواهی می‌برد. نمی‌دانم به لحاظ نظری، تاجچه اندازه، خودآگاهانه با نظریاتی که امر سیاسی را حاکمی از تفاوت و برابری می‌داند همسویی داشت؛ اما عمل او نمایانگر این همسویی است

مهندس سبحانی نقل می‌کرد که در دوره ی پیش از انقلاب در میان نیروهای سیاسی و مبارزان زندان، یعنی آنان که خود را حامل تغییر می‌پنداشتند، کمتر فرد یا گروهی بود که دموکراسی را مورد توجهی جدی قرار دهد و بیشتر به دموکراسی به عنوان پدیده‌ای لوکس نگاه می‌کردند. در حالی که خودش را در زمره کسانی می‌دانست که برایشان دموکراسی اهمیت زیادی داشت و اقوال دیگر نیروهای سیاسی از سبحانی در آن زمان موید پذیرش تفاوت و به رسمیت شناختن دیگری است.

سحابی پایگاه اصلی خود را برای فعالیت سیاسی در سپهر عمومی از طریق وسائل ارتباطی مستقل از دولت، به ویژه نشریه‌ی ایران فردا، جنبش دانشجویی، نیروهای سیاسی غیرحکومتی و محافل روشنفکری قرار می‌دهد. چرا که سپهر عمومی فضایی است که برای گفت‌وگو و نقد با تکیه بر اصولی بر امر عمومی گشوده می‌شود. جایی است که افراد متفاوت در وضعیتی برابر گرد هم می‌آیند تا از طریق گفت‌وگو به اموری که مربوط به زندگی عموم مردم است بپردازند. مهمترین رخدادهای سپهر عمومی باز یابی و بازبینی ارزش‌ها و قواعد از طریق عقلانیتی انتقادی است و از این طریق است که چشم‌اندازهای نوینی گشوده می‌شود. شورای فعالان ملی-مذهبی در فعالیت خود که بیش از یک دهه به طول انجامید، نظریه و ولایت فقیه، سلطه‌ی حکومت در اشکال اقتدارگرایی و تمامیت‌خواهی، در آمیختن دین با حکومت، فرهنگ مصرفی و سرمایه‌داری دولتی را در سپهر عمومی مورد نقد قرار می‌دهد و بر جامعه‌ی مدنی، دموکراسی، عدالت توزیعی و توسعه‌ی درون‌تکیه می‌کند؛ تغییر را بر مبنای آگاهی بخشی و حضور در میدان برای نقد حکومت، با شیوه‌ی عدم خشونت پی‌گیری می‌کند و به همین دلیل شورای فعالان در بخش غیرحکومتی جامعه‌ی سیاسی ایران جایگاهی کانونی می‌یابد. برای تعامل با نیروهای مختلف سیاسی به دلیل وجود تفاوت در میان اعضای شورا از ظرفیت بالایی برخوردار است. آن چه در ذهن من از میراث فعالیت مهندس عزت‌الله سبحانی در شورای فعالان ملی-مذهبی مانده است، تأثیر او بر حکومت نیست، بلکه افقی است که برابری می‌گشاید. او در جامعه‌ی مدنی ایستاد و با تکیه بر تفاوت و برابری، رو به سوی بازآفرینی و باز یابی امر سیاسی نهاد. تلاش سبحانی در زمانه‌ای است که سیاست نه تنها از امر سیاسی جدا می‌شود، بلکه به بهای ماندگاری خود، در پی محو آن است.

و چند سویی در عملکرد سیاسی، و نیز استمرار مباحث طولانی و وقت‌گیر در مورد این اختلافات به گردن عزت‌الله سبحانی است.

به خاطر دارم که در سال ۱۳۸۴ در روزنامه شرق در باب عدم شرکت در انتخاباتی که رقابت میان احمدی‌نژاد و هاشمی‌رفسنجانی بود مطلبی نوشتم و معتقد بودم شورای فعالان نباید وارد این بازی شود و باید فعالیت خود را در سپهر عمومی متمرکز کند. در همان زمان مهندس سبحانی در لزوم شرکت در این انتخابات و رأی دادن به هاشمی‌رفسنجانی سخن می‌گفت و معتقد بود که اگر میان نیروهای سیاسی آبرویی دارد، آن را باید در این جا و برای نجات ایران مصرف کند. وجود این گونه اختلافات و مناقشات، حاکی از چه وضعیتی است؟ بر اساس نگاه سنتی به فعالیت‌های سیاسی و حزبی، یعنی نگاهی که در قرون نوزدهم و بیستم میلادی رواج پیدا کرد و تا هم اکنون هم با شدت کمتری ادامه دارد، رویه و سازمان فعالیت شورای فعالان حکایت از تخطی از قواعد فعالیت سیاسی و بی‌تجربگی در امر سیاست دارد. من نیز به عنوان یکی از اعضای آن شورا بر این نظر هستم که واقعیت این است که سبحانی افراد و گروه‌هایی را در زیر چتری از ملیت-مذهب گرد هم می‌آورد که دارای تفاوت‌ها و بلکه اختلافات عمیقی بودند. در نگاه اول این رویه‌ی بازدارنده و منفی تلقی می‌شود، اما اگر با نگاهی امروزین و از زاویه‌ی دیگری به آن نگاه کنیم، البته با تکیه بر واقعیات، موضوع صورت دیگری به خود می‌گیرد.

اما پیش از آن باید یادآوری کنم که با وجود اختلافاتی که از آن سخن رفت، علاقه و دوستی میان اعضای شورای فعالان باعث می‌شد که این جماعت همچنان همبسته بماند و با وجود تلاش دستگاه‌های امنیتی برای رساندن ملی-مذهبی به نقطه‌ی صفر یا مرحله‌ی فروپاشی، اعضا همچنان پشت یکدیگر بودند. در انتهای زمستان سال ۱۳۷۹، علیرغم این که اطلاعات سپاه اغلب اعضا را دستگیر می‌کند و در فرایندی از بازجویی‌های طولانی همراه با زندان انفرادی، با همراهی دادگاه انقلاب همه ما را به جرم‌هایی چون تاسیس گروه غیرقانونی یا مشارکت در تشکیل آن و نیز تشویش افکار عمومی و اقدام علیه امنیت ملی و توهین به رهبری محکوم می‌کند، در پایان دوباره همه گرد هم می‌آییم و دوباره کار را آغاز می‌کنیم.

اما چرا با این حجم از اختلافات مادر کنار هم ماندیم و به رغم این که موضوع نظام را در مورد خودمان می‌دانستیم، همچنان ادامه دادیم. از نظر من یکی از عوامل عمده وضعیتی بود که در آن رویه‌ی تفاوت‌پذیر عزت‌الله سبحانی در شورای فعالان ملی-مذهبی شکل می‌گرفت. اما او این تفاوت‌پذیری را همراه با برابری می‌خواست به نحوی که نمی‌بایست منجر به وضعی سلسله‌مراتبی شود. تفاوت و تکثر در کنار برابری به آزادی ماهیت دیگری می‌بخشد و این از مباحث امروزین است و در گذشته‌ی جامعه‌ی سیاسی ایران مورد توجه نبوده است.

در شورای فعالان اگر مباحث طولانی می‌شد و عمل سیاسی از یکسانی و یکسویی فاصله داشت، به علت بی‌تجربگی و عدم تعهد ما به قواعد پذیرفته شده نبود، بلکه به دلیل وجود آزادی نسبی در عمل سیاسی بود که در شورا حس می‌کردیم. هر یک خود را وابسته به یک هویت واحد تاریخی می‌دیدیم که باید از مسیری ناهموار عبور کنیم. به علاوه، فعالیت در چنین وضعی شبیه به فعالیت شبکه‌ای یا فعالیت در تشکیلاتی افقی است. به لحاظ سازمانی، به طور رسمی سبحانی در مقام ریاست قرار داشت، اما یک رأی داشت و دیگر اعضای شورا نیز هر کدام یک رأی داشتند. اغلب اعضا در جامعه‌ی سیاسی هویت سیاسی مستقل و ارتباطات ویژه‌ی خود را هم داشتند و مبتنی بر آن عمل می‌کردند.

هنگامی که از این زاویه به موضوع اختلافات و تعارض‌های ناشی از رویه‌ی سبحانی نگاه کنیم به نکته‌ی مهمی می‌رسیم که در اینجا قصد دارم آن را برجسته کنم. کار اصلی مادر شورای فعالان این نبود که درگیر بازی "قدرت برای حکومت" در سیاست ایران شویم. کار اصلی ما این نبود که در انتخابات شرکت بکنیم یا نکنیم و به این یا آن نامزد ریاست جمهوری یا نمایندگی مجلس رأی بدهیم یا ندهیم. بلکه تعهد سیاسی ما و عمل جمعی حاصل از آن نقد عقلانی دستگاه ایدئولوژیک و عملکرد سیاسی نظام و پیامدهای آن در حوزه‌های دیگر بود. چنین وظیفه‌ای با تدوین استراتژی و تجهیز شدن برای کسب قدرت در یک حزب سیاسی همگن، با یک ایدئولوژی واحد، فاصله زیادی دارد و بیشتر نیازمند دیدگاه‌های متکثر افرادی همراه و همبسته است؛ افرادی متکی به یک هویت تاریخی که در شبکه‌های اجتماعی-سیاسی وسیعی حضور دارند. من نمی‌دانم سبحانی تاجچه اندازه آگاهانه شورا را به این سمت سوق می‌داد، اما تفاوت‌پذیری گویی همچون رانای در درون او بود؛ رانه‌ای که او را به سوی سیاستی مبتنی بر تفاوت‌پذیری و



سحابی افراد و گروه‌هایی را در زیر چتری از ملیت-مذهب گرد هم می‌آورد که دارای تفاوت‌ها و بلکه اختلافات عمیقی بودند. در نگاه اول این رویه بازدارنده و منفی تلقی می‌شود، اما اگر از زاویه دیگری به آن نگاه کنیم، موضوع صورت دیگری به خود می‌گیرد.



عزت‌الله سحابی در کنار هاشم صباغیان و داریوش فروهر در سفر به کردستان در جریان ناآرامی‌های این استان در سال ۱۳۵۸

سرمایه معنوی سحابی

دولت در ایران کمابیش نقش آقای هال را پیدا کرده است. انقلابی بزرگ در ایران شکل گرفت و مردم بر اساس «قانون» دولت را موظف نمودند تا «زمینه مشارکت را در تمام مراحل تصمیم‌گیری‌های سیاسی و سرنوشت‌ساز برای همه افراد اجتماع فراهم کند تا در مسیر تکامل انسان هر فردی خود دست اندرکار و مسئول رشد و ارتقاء و رهبری گردد.» همچنین از لحاظ اقتصادی وظیفه دولت را چنین تعیین نمودند: «فراهم کردن زمینه مناسب برای بروز خلاقیت‌های متفاوت انسانی است و بدین جهت تأمین امکانات مساوی و متناسب و ایجاد کار برای همه افراد و رفع نیازهای ضروری

در فیلم اودیسه فضایی ۲۰۰۱، انسان‌ها سفینه‌ای ویژه ساخته‌اند و آن را با چند سرنشین روانه سفری اکتشافی برای دریافتن رازهای حیات کرده‌اند. اما در میانه راه آقای «هال»، رایانه سخنگوی هدایت‌گرایین سفینه، علیه انسان سازنده سفینه و خود او، با این استدلال که عقل ناقصی دارند طغیان می‌کند و تصمیم می‌گیرد سرنشینان سفینه را از میان بردارد. که البته موفق نمی‌شود و بالاخره انسانی هوشمند و شجاع و خشمگین با سختی و دشواری بسیار، در حالی که «هال» از آن چه کرده پوزش می‌طلبد، خاموشش می‌کند و در ادامه سفر استعلاء می‌یابد.



کمال اطهاری



نمی‌توانید آنها را از هم تمیز دهید. بجای برنامه تحقق، همه آزادی و عدالت و حفظ محیط زیست و... دم می‌زند و سعی می‌کنند از واژگان فارسی سره استفاده کنند و...

سرمایه معنوی بی‌بدیل سحابی، جبهه اندیشی او بر اساس برنامه بود. نه دادن شعار جبهه برای ذوب دیگران در خود، آن هم بدون برنامه‌ای مشخص، بلکه ابتدا تشکیل جبهه وسیع فکری (نه گزینشی به شیوه استخدام دولتی) برای انباشت سرمایه معنوی یا دانش توسعه، و آن گاه تشکیل جبهه سیاسی برای تحقق آن. ازین رو به من ماموریت داد تا پیش نویسی به عنوان کارپایه جبهه آزادی و عدالت تهیه کنم که متاسفانه خود مجال دیدن و ویرایش نهایی آن، و ما مجال بهره‌مندی مستقیم از سرمایه معنوی او را نیافتیم. این کارپایه مدتی است که بطور محدود انتشار یافته و مورد بحث و نقد قرار گرفته است، امید که این بحث و نقد فراگیرتر گردد و جایگزین بیانی‌ها و شکوایی‌ها و نامه‌ها شود و به تدوین یک برنامه بدیل برای تشکیل یک جبهه سیاسی یا بلوک تاریخی بینجامد. برنامه‌ای بدیل که بدون آن اراده ملی-مردمی برای تکامل فردی و اجتماعی جهت نخواهد یافت، و سیاسیون ایران هم چنان سیاست زده باقی خواهند ماند و در آستانه انتخابات هم چنان دنبال یک «فرد» خواهند گشت که حداقل دشمن آنها نباشد. آن گاه به او باری کنند تا بتواند با چند شعار برای تقسیم نان و پیسی بین مردم، همراه با تقسیم باغ‌های ملی بین ۲۵ انبوه‌ساز نظامی و غیر نظامی، و البته وعده نخ‌نمای ازدیاد یارانه، رای بیشتری جمع کند.

■ ■ ■
سرمایه معنوی
بی‌بدیل سحابی،
جبهه اندیشی او
بر اساس برنامه
بود. نه دادن شعار
جبهه برای ذوب
دیگران در خود، آن
هم بدون برنامه‌ای
مشخص، بلکه
ابتدا تشکیل جبهه
وسیع فکری (نه
گزینشی به شیوه
استخدام دولتی)
برای انباشت
سرمایه معنوی یا
دانش توسعه، و آن
گاه تشکیل جبهه
سیاسی برای
تحقق آن.

جهت استمرار حرکت تکاملی او... اما اکنون عده‌ای، با تفاسیر نقلی و نه عقلی از فقه و در نتیجه در ضدیت با «قانون»، همان انسان‌هایی را که این دولت را ساخته‌اند ناقص العقل می‌پندارند و آنها را قابل و مسئول مشارکت، رشد و ارتقاء و رهبری و تعیین سرنوشت خود نمی‌دانند. اینها قصد به نابودی جامعه مدنی نموده و راه استعلاش را بسته‌اند. در حالی که دولت با تضعیف جامعه مدنی در واقع کمر به نابودی خود می‌بندد، چون امر عمومی بدون امر خصوصی یا دولت بدون جامعه مدنی، هستی خود را از دست می‌دهد. تجربه تاریخی هم چیزی جز این را نشان نمی‌دهد. آنتونیو گرامشی در دهه ۱۹۳۰ به استالین هشدار داده بود که در شوروی یک جامعه سیاسی قوی وجود دارد نه یک جامعه مدنی قوی و این بسیار خطرناک است. جامعه مدنی شوروی نیز به میل و به اجبار به برپایی یک دولت قوی تن در داد تا راه تکاملی‌اش را بپیماید، اما نتیجه، فروپاشی دولت اتحاد جماهیر شوروی به مثابه یک ابر قدرت سیاسی و نظامی بود. در واقع هر دولتی با هر ایدئولوژی‌ای هنگامی که دچار این توهم شود که همه چیز را از همگان بهتر می‌داند، دچار خشم انسان‌ها گشته و در ورطه هلاک می‌افتد.

شگفت این که نتیجه کار دولت در ایران در در دهه اخیر، به جای استمرار حرکت تکاملی، انقطاع آن؛ به جای فقر زدایی، فقر زایی؛ و به جای «مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی» و «رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی»، فساد و تبعیض فراگیر تر بوده است، اما باز هم قلیلی با قدرتی انحصاری، بر ناتوانی عقلی جامعه مدنی پای می‌فشارند. زنده یاد عزت‌الله سحابی در نامه خود به محمد خاتمی برای تبریک ریاست جمهوری وی در سال ۱۳۷۶، شجاعانه و بخردانه چنین می‌نویسد: «انباشت سرمایه معنوی از مالی مهم تر است، و اگر این یک نباشد، آن دیگری ضایع می‌گردد... طی ۲۵ سال گذشته بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار سرمایه به داخل این مملکت سرازیر شده. اگر سرمایه معنوی می‌بود، این مبلغ کافی بود که صحرای کویر افریقا هم به گلستان تبدیل شود.»

توضیح بیشترین که قبل از انقلاب در دوره‌ای ۶۷ ساله (۱۲۹۰ تا ۱۳۵۷) مجموع درآمد نفتی ایران حدود ۱۳۲ میلیارد دلار بوده است. یعد از انقلاب، دولت موسوی در دوران جنگ تحمیلی با ۱۱۰ میلیارد دلار کمترین درآمد نفتی را داشته است؛ و دولت هاشمی رفسنجانی ۱۴۱، دولت خاتمی ۱۵۷ میلیارد دلار، دولت احمدی نژاد حدود ۷۰۰ میلیارد دلار، و دولت روحانی تاکنون حدود ۳۱۰ میلیارد دلار درآمد داشته‌اند. اما بطور مثال در دولت احمدی نژاد که درآمد نفتی‌اش از مجموع درآمد نفتی ایران در یک قرن قبل از خود بیشتر بوده، رشد اشتغال در ایران صفر بوده است. به علاوه تله‌های فضایی فقر از سیستان و بلوچستان گرفته تا سکونتگاه‌های غیر رسمی شهری گسترش یافته و فقر در آنها پرچال شده، و فقر رشد جمعیت در ایران را به کمتر از یک درصد رسانده است، در شمال ایران ۱/۶ میلیون هکتار جنگل زدا شده، بهره‌برداری از منابع آبی ایران بیش از دو برابر حد مجاز است، ۵۶ درصد امنیت غذایی ایران وابسته به خارج است، ایران تقریباً به هیچ یک از اهداف سند چشم‌انداز بلند مدت توسعه خود برای سال ۱۴۰۰ نرسیده و از عمده کشورهای منطقه عقب‌تر افتاده است. این یعنی داشتن سرمایه مالی اما نداشتن «سرمایه معنوی» که آن دیگری راضیع و بیابان به جای گلستان ساخته است. حال آیا جای شگفتی نیست که آن اقلیتی که سالیان سال است دخالت و نظارت انحصار جویانه‌اش بر انتخابات و تقابله با قوانین مترقی، به جای ازدیاد مشارکت و انباشت سرمایه معنوی، هر دو را به کمترین حد ممکن رسانده، باز هم خود را ناپندارانه بر مواضعش بر ضد جامعه مدنی پافشاری کند؟

سخن غرض سحابی را در نامه مذکور، «جرالد میر» اقتصاددان بزرگ توسعه به این گونه گفته که «کمپاب‌ترین عامل توسعه، دانش است.» در واقع بی‌دانشی یا انباشت نشدن سرمایه معنوی در حوزه سیاسی ایران (در حاکمیت و بیرون از آن) مانع اصلی توسعه است و توسعه سیاسی و اقتصادی وابسته به انباشت آن است. اما شگفت این که نه روشنفکران رسمی و نه غیر رسمی در پی انباشت دانش لازم برای توسعه نیستند، نام حزب، جبهه، اتحاد و... بر خود می‌نهند، اما هیچ یک بر اساس برنامه مشخص نیست و تشکیل نشده‌اند. آن چه به اسم برنامه می‌دهند، در واقع هدف است و تقریباً عبارات آن نزد مخالفان سرسخت یکدیگر هم یکی است؛ و اگر به سرنام برنامه‌های آنان نگاه نکنید،



در بازار سیاست خریدار نداشت

مرحوم مهندس سحابی خصائل نیکوی زیادی داشت که این روزها سخت بدان نیازمندیم. از جمله آنها انصاف و صداقت بود. یک عادت فرهنگی رایج در جامعه ما اینست که اگر کسی به ما بدی کرد، ستمی روا داشت و بدخواه ما بود، اما اوج انصاف وقتی است که در مورد منتقدین و مخالفین و دشمنان به کار رود، محاسن و نیکی های مخالف را ببینی و صداقت داشته باشی بیان کنی.



مهدی غنی



در این بازار اگر نگوییم دروغ، اغراق و بزرگنمایی کژی های رقیب یا دشمن، و پوشاندن ضعف های خودی سکه رایج است و صداقت و انصاف کالایی متروکه و بی مصرف. از همین رو مرحوم سحابی تاجر خوبی در این بازار نبود و به خاطر همین دو ویژگی «انصاف و صداقت»، چه هزینه هار پرداخت.

و محاسن او را نبینیم. اما نکته مهم این بود که این صرفاً یک انتقاد از خود شعاری و ژستی روشنفکرانه نبود، در طول زندگی پرفراز و نشیب اش با این نگاه زیست. او نه فقط با همفکران، که در واکنش به بی مهری ها و ستم هایی که بر او روا داشتند، «انصاف و صداقت» را زیاد نبرد، دو گوهری که در بازار سیاست خریداری نداشت.

در این بازار اگر نگوییم دروغ، اغراق و بزرگنمایی کژی های رقیب یا دشمن، و پوشاندن ضعف های خودی سکه رایج است و صداقت و انصاف کالایی متروکه و بی مصرف. از همین رو مرحوم سحابی تاجر خوبی در این بازار نبود و به خاطر همین دو ویژگی، چه هزینه ها پرداخت. سال ۱۳۶۹ به خاطر امضای یک نامه انتقادی سرگشاده بازداشت شد. چندماه زندان بود. بعد از آزادی اش همراه مهندس میثمی به دیدارش رفتیم. برایمان عجیب بود که از بازجوهایش با نوعی خوش بینی تعریف می کرد. خبرهای دست اولی از پرونده مظفر بقایی برایش گفته بودند. از اینکه او در زمان دکتر مصدق با انگلیس و آمریکا مرتبط بوده، در قتل تیمسار افشارطوس دخالت مستقیم داشته و حتی دفترچه تلفن آن شهید در منزلش بوده، از فساد اخلاق، نفوذش بر آیت الله کاشانی، و شخصیت هایی که بعد از انقلاب با او مرتبط بودند و... که اعتراف کرده خبر داده بودند. به جای ابراز ناراحتی از بازداشت ظالمانه، از اینکه اینان متوجه حقایق تاریخی گذشته شده و حقانیت دکتر مصدق را خواهند فهمید خوشحال بود. اما این واکنش مهندس برای من شنونده قابل هضم نبود.

همگان هم شاهد بودند در انتخابات سال ۱۳۸۴ که آیت الله هاشمی در برابر دکتر احمدی نژاد قرار گرفت، او گرچه در زمان ریاست جمهوری آن مرحوم، به زندان افتاده و رنج ها برده بود، اما وقتی پای منافع ملی را در میان دید حاضر شد از ایشان حمایت کند. موضعی که بسیاری همفکرانش با آن سازگاری نداشتند. امروز ممکن است کسانی به برخی مواضع و کنش های آن مرحوم نقدی وارد بدانند، اما هرکس با او حشور و نشوری داشته، در برجستگی دو ویژگی «انصاف و صداقت» در شخصیت ایشان تردید نمی کند که مصادیق زیادی را می تواند به یاد آورد. دو گوهری که سخت کمیاب شده است.

مهندس سحابی می گفت ما قبل از انقلاب، به همه مسائل از دریچه سیاست و آن هم مخالفت با رژیم نگاه می کردیم و هر برنامه و اقدامی را به منافع حاکمیت مربوط می دانستیم. از جمله قانونی وضع کرده بودند که عشاير چند ماه از سال را حق ندارند دام های خود را در مراتع به چرا ببرند. ما آن زمان این را چنین تحلیل می کردیم که حکومت چون با این استقلال و تحرک عشاير مشکل دارد، به وسیله این قانون می خواهد اقتصاد آنها را دچار اختلال کرده و آنها را وادار به یکجانشینی کند که قابل کنترل باشند.

مرحوم سحابی می گفت سال ۵۸ که از سوی دولت موقت سرپرست سازمان برنامه و بودجه شدم متوجه شدم کارشناسان سازمان درباره مسائل مختلف کشاورزی، صنعتی و دامداری و... تحقیقات زیادی کرده اند و برای هر موضوع پرونده ای وجود دارد. از جمله دیدم پرونده قطوری درباره همین مراتع و به چرا بردن دام ها هست. آنجا متوجه ماجرا شدم. طبق تحقیقات کارشناسان، گیاهان مراتع در آن ایام مشخص به گل نشست و تخم تولید می کنند و با ریزش این تخم ها سال بعد گیاهان جدیدی می رویند.

لذا اگر قبل از تخم ریزی، دام ها این گیاهان را بخورند، سال های بعد مرتع از بین می رود. ایشان به آن زاویه دید قبل از انقلاب انتقاد می کرد و می گفت نباید چنین ساده انگارانه و سیاست زده به مسائل می نگریستیم و همه مسائل را با انتساب به رأس حکومت تحلیل می کردیم. یا وقتی با کسی و جریانی مخالفیم، نیکی ها



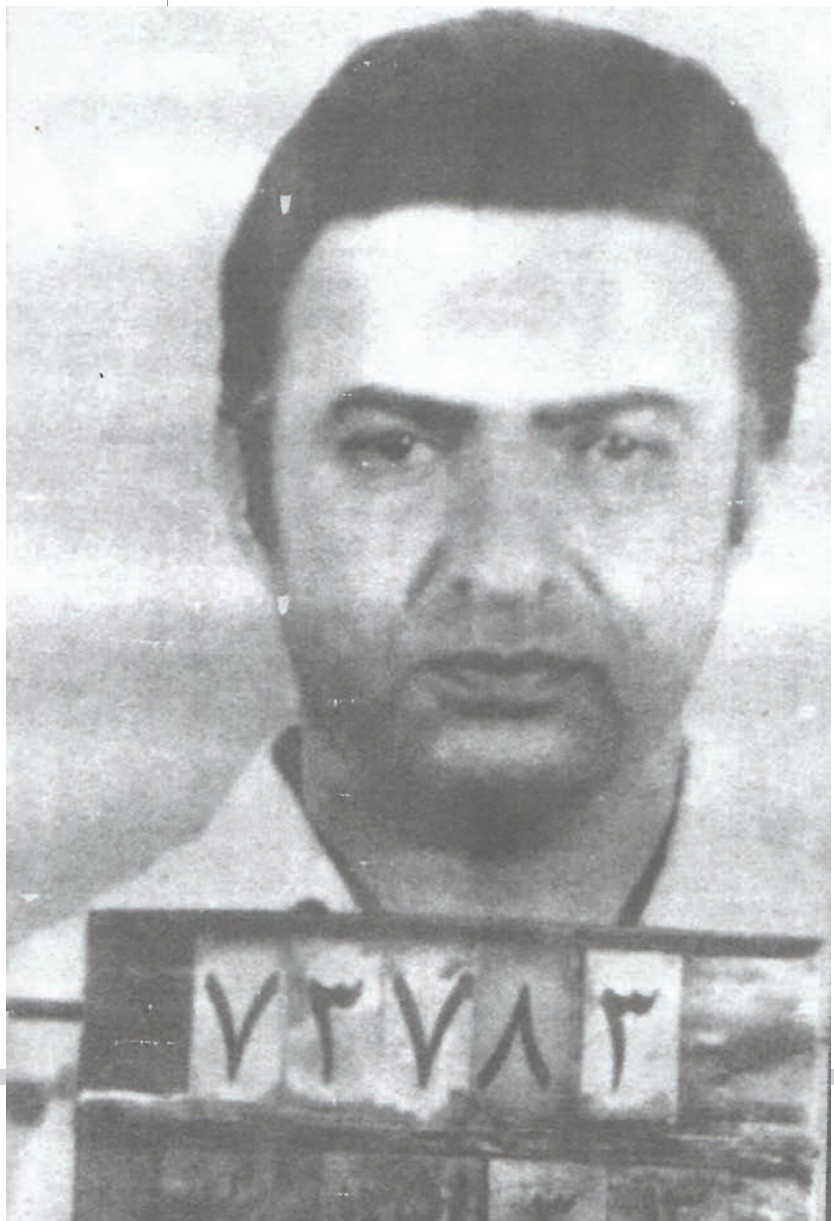
بامهندس سحابی در عادل آباد شیراز

دو ماه قبل از آن روز، اوایل اسفند ۵۵، دانشگاه شیراز در پی تظاهرات دانشجویان شلوغ شده بود و ساواک به قصد بازداشت من به خوابگاه دانشجویی در باجگاه، محل دانشکده کشاورزی ۱۵ کیلومتری شیراز ریخته بود و با واریسی اتاق من و بازداشت یکی از هم رشته‌ای‌ها رفته بودند. من آن شب خوابگاه نبودم و برای سرزدن به مادرم به خانه خودمان رفته بودم. صبح برای رفتن به کلاس درس در دانشکده ادبیات، هنوز ۵۰ متری از خانه دور نشده بودم که هم رشته‌ای صمیمی ام مرتضی شهیدزاده با حالی آشفته و نگران مرا متوقف کرد. خبر هجوم ساواک به خوابگاه را داد و گفت «دانشگاه نباید بری، وسایلت را بردار بریم بهیمن منزل ما». حدود ۴۰ روزی را در بهیمن گذراندم که خود داستان مفصلی است... ادامه تظاهرات به تعطیلی کامل دانشگاه انجامید و من به شیراز بازگشتم. یک هفته‌ای را از روی احتیاط در خانه عمومیم گذراندم و به سیاق موارد قبلی با این تصور که با تعطیلی دانشگاه، ساواک هم بازداشت‌ها را متوقف می‌کند، شب به خانه خودمان رفتم. بازداشت، صبح فردای آن شب اتفاق افتاد. چهار نفر مأمور ساواک مرا با یک پیکان به ساختمان ساواک در زیرزمین شهربانی شیراز بردند. تازه خوردن کره و خرما و تکه نانی را که به عنوان صبحانه داده بودند شروع کرده بودم که مرا برای بازجویی و بلافاصله شکنجه به اتاق مخصوصی منتقل کردند. و دوباره بازجویی و شکنجه تا آن زمان که متن یادداشتی را نشان دادند که دست خط من بود و در نقد رژیم با عنوان «کوروش بخواب که ما بیداریم» نوشته شده بود. آن را در اتاق‌های خوابگاه پیدا کرده بودند و نسخه‌های بازنویسی شده آن متن در دانشگاه پخش شده بود. حدود دو هفته با پاهایی دردناک، ورم کرده و پوست انداخته بر اثر ضربات کابل در سلولی فاقد پنجره در زیرزمین شهربانی بودم تا به بند یک زندان عادل آباد که انفرادی و مخصوص افراد بازداشتی تا قبل از دادگاه و صدور حکم بود، منتقل شدم. چندی بعد در دادگاه نظامی شیراز به اتهام اقدام علیه امنیت و توهین به شخص اول مملکت به چهار سال زندان محکوم شدم. این زمان بود که به بند چهار رفتم و دوره آشنایی با مهندس سحابی به مدت یک سال و نیم در زندان عادل آباد شیراز شروع شد.

روز پنجم اردیبهشت سال ۱۳۵۶ که توسط ساواک در منزل مان در محله بیات بازداشت شدم، خیلی زود به دیدار و آشنایی با چهره معروف و ماندگار تاریخ معاصر ایران، یعنی عزت‌الله سحابی در زندان عادل آباد شیراز انجامید. صبح آن روز هنوز ساعت ۷ نشده بود و من در رختخواب بودم که مادرم را هراسان بالای سرم دیدم که می‌گفت «برو تو پستولابای رختخواب‌ها مخفی شو، ساواک اومده دنبالت». اما دیر شده بود و فرصتی برای مخفی شدن وجود نداشت. آن‌ها وارد خانه شده بودند و از همسایه که آن طرف حیاط خانه قدیمی پدری زندگی می‌کردند، سراغ مرا گرفته و سریع به اتاق ما رسیده بودند.



بهرزگرانیپایه



■ مهندس سبحانی را چگونه دیدیم؟

سحابی لیدر جمع مذهبی‌های زندان بود. از حدود ۱۳ زندانی سیاسی در بند چهار عادل آباد شیراز، بیست و سه چهار نفر مذهبی بودند و بقیه را گروه‌های مختلف مارکسیستی، از اعضای حزب توده و فرقه دموکرات تا چریک‌های فدایی، مجاهدین مارکسیست شده، مائوئیست‌ها و سازمان انقلابی که منشعبین حزب توده بودند و نیز افرادی با مواضع شخصی، تشکیل می‌دادند. مرا نخست در سلول ۹ نفره‌ای جا دادند که تخت خالی داشت و افرادی بریده از چریک‌های فدایی، یا بازداشتی‌های متفرقه مثلاً فردی که ظاهراً اشتباهی بازداشت شده بود و طرفدار برنامه چشمک تلویزیون بود در آن به سر می‌بردند. یک هفته بعد، به صلاح‌دید بزرگان با سحابی و چند نفر از اعضای سازمان مجاهدین خلق که حبس ابد داشتند، هم سلولی شدم.

این که گفته شده زندان خودش نوعی دانشگاه است، چندان بی‌وجه نیست. برنامه‌ریزی آموزش و انتقال تجربه برقرار بود و کلاس‌های دو یا چند نفره در موضوعات مختلف به طور مرتب و منظم تشکیل می‌شد. من با مرحوم مهندس سبحانی دو برنامه داشتم، یکی هستی‌شناسی و تکامل و دیگری که سه نفره برگزار می‌شد تفسیر قرآن بود. سحابی را از نظر تفکر و دیدگاه - و قطعاً از جنبه‌هایی دیگر - باید ادامه دهنده مکتب مهندس بزرگان دانست. تفکری عمدتاً علمی که در تبیین جهان و اثبات وحدت و یگانگی آن نه بر مفاهیم فلسفی و علم کلام، بلکه به علوم دقیقه و آخرین دستاوردهای دانش بشر اتکا می‌کند. وقتی بحث روح مطرح می‌شد صرفاً به آیه: «و یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتینم من العلم الا قلیلاً، استناد نمی‌کرد و برای تقریب ذهن، از «میدان مغناطیسی» و یا کشف آپارین (Oparin) در کتاب حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن، مثال می‌آورد. آپارین که در جستجوی نخستین شکل‌های حیات به مجموعه‌های مولکولی دارای قابلیت خودتکرار سازی، به وجود آمدن آنزیم‌ها و پیدایش حیات ماقبل سلولی می‌پردازد، جایی از وجود «میدان حیاتی» در اطراف سلول به هنگام شکل‌گیری سخن می‌گوید. این کشف، سحابی را به وجد آورده بود و آن را طلیعه شناخت بیشتر بشر از نسبت روح و بدن می‌دانست. آموزه‌های سحابی بر ذهنیت من و نوع نگاهم در شناخت جهان و اشیاء که قبل از زندان اکثر کتاب‌های بزرگان را هم خوانده بودم، تأثیر مضاعفی داشت. هر چند من خلأ و جوهر فلسفی نگرش را که مؤلفه نگاه عقلانی به پدیده‌هاست بعدتر با مطالعه فلسفه غرب و نیز اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبائی پوشش دادم. نگاه علمی سحابی به جهان، نه فقط در هستی‌شناسی و توحید که پایه اعتقادی وی بود



**سابقه مبارزاتی
و شخصیت
چندوجهی
سحابی به او
در بین جمع
مذهبی‌های
زندان محوری
و مرجعیتی
معتبر و مقتدر
بخشیده بود که
احترام گروه‌های
غیرمذهبی را نیز
به همراه داشت.
دغدغه‌اش ایران
بود و رمز ماندگاری
کشور را همزیستی
اقوام کشور در
طی سده‌ها و
هزاره‌های گذشته
می‌دانست.**

بلکه در ابعاد دیگر نیز جلوه داشت و سبب نگاه دقیق و کارشناسانه وی در مسایل اقتصادی جامعه شده بود. مسئولیت‌های وی پس از پیروزی انقلاب در ستاد بسیج اقتصادی کشور و سازمان برنامه و بودجه، به پشتوانه دانش و توانمندی وی در این عرصه‌ها بود. و آن‌گاه که نظام، خود را از بهره‌بردن از تخصص سحابی و امثال او محروم ساخت، تحلیل‌های عمیق و واقع‌بینانه سیاسی - اقتصادی وی و پیش‌بینی‌هایش از روند اوضاع همیشه الهام بخش بود.

سابقه مبارزاتی و شخصیت چندوجهی سحابی به او در بین جمع مذهبی‌های زندان محوری و مرجعیتی معتبر و مقتدر بخشیده بود که احترام گروه‌های غیرمذهبی را نیز به همراه داشت. همین نفوذ و اعتبار سحابی و قدرت تحلیل و استدلال وی بود که مانع از آن شد در ماه‌های آخر زندیک به انقلاب، وقتی مصطفی کتیرایی یکی از اعضای زندانی سازمان مجاهدین خلق با مأموریتی خاص از اوین و از طرف مسعود رجوی به عادل آباد آمد، در یارکشی و جذب افراد با ناکامی مواجه شد.

سحابی در عرصه سیاست نگاهی ملی داشت. دغدغه‌اش ایران بود و رمز ماندگاری کشور را همزیستی اقوام کشور در طی سده‌ها و هزاره‌های گذشته می‌دانست. افسوس می‌خورد که تجربه مشروطه و جنبش ملی شدن نفت به استقرار دولتی مردمی و توسعه یافته که پاسدار فرهنگ و تمدن ایران باشد نینجامید. این دغدغه و این نگاه در آخرین لحظات زندگی و هوشیاری روی تخت بیمارستان مدرس تهران این‌گونه ابراز شد: زندگی مردم سخت شده است. خدایم داند که من چقدر برای ایران نگرانم! من دارم می‌میرم و کاری برای ایران نکردم.

سحابی را مومنی مقید و موحدی مبارز می‌دیدم که دلسوز وطن و خواهان رفاه و آزادی و عدالت بود. آرامش و متانت و صلح‌اندیشی او مثال زدن است. اهل پرخاش نبود اما زورگویی را بر نمی‌تابید. انسانی خوشدل و عاطفی که سیاسی بود اما پیچیده و سیاس نبود. و همین باعث می‌شد تا گاه نابخردان به خطا او را بیازارند. جمهوری اسلامی نه قدر او را دانست و نه انتقادهای کارشناسی او را تحمل می‌کرد. گام نخست در به انزوا بردن این سرمایه گرانقدر و آزدن او را هاشمی رفسنجانی برداشت. آن‌گاه که در سال ۶۹ و در پی نامه‌ای انتقادی به عملکردهای دولت، در پاسخ به چند تن از نمایندگان که به آقای هاشمی اعتراض کردند چرا عزت الله سحابی را گرفت؟ پاسخ داده بود: رویش زیاد شده بود، می‌خواستیم رویش را کم کنیم. رابطه دوستی من با مهندس سحابی پس از انقلاب هم ادامه یافت. و آن نیز حکایت دیگری است.

عزت الله سبحانی در کنار دکتر علی شریعتی، طاهر احمدزاده و تنی چند از دوستانش در مشهد





تحول اجتماعی: از اراده‌ها تا توازن قوای اجتماعی

بررسی مواضع مهندس سحابی در مجلس بررسی قانون اساسی و مواجهه با اصل پنجم

در بزنگاه‌هایی از صحنه غایب بوده‌اند و تنها هر از چندگاهی به تناسب احوال شخصی و احوال روزگار موضعی گرفته‌اند، حرفی زده‌اند یا حرکتی انجام داده‌اند. هر چند که تاریخ در بسیاری از موارد نقطه چین‌های فعالیت این عده را به هم متصل کرده و خطی ممتد از فعالیت سیاسی و اجتماعی اینان ارائه داده است، اما آنچه درباره مهندس سحابی به راحتی به چشم می‌آید این است که این خط سیر ممتد در عالم واقع نیز وجود دارد و می‌توان با کمی کنکاش و جستجو موضع و

بیش از پنجاه سال سابقه مبارزاتی و حضور فعال در تمامی جریان‌ها و اتفاقات این دوران، چه در موضع مدافع و چه در موضع مخالف یا منتقد، مهندس سحابی را به فعال سیاسی و اجتماعی کم‌نظیری در ایران بدل کرده است که بدون اغراق می‌توان از او به عنوان تجسم عینی تاریخ ایران معاصر یاد کرد. در پنجاه سال منتهی به درگذشت مهندس سحابی کمتر واقعه یا حادثه مهمی را در عرصه سیاست و اجتماع می‌توان سراغ گرفت که مهندس سحابی موضعی را در برابر آن اتخاذ و اعلام نکرده باشد یا حرکتی در جهت تأیید و همراهی یا نفی و نقد آن انجام نداده باشد. بوده‌اند و هستند اشخاصی که حتی سوابقی بیش از مهندس سحابی داشته‌اند اما



محمد رضائی

راه حل بینابینی آیت الله طالقانی تأیید شد که به جای مجلس مؤسسان مجلسی کوچکتر با عنوان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی (یا مجلس خبرگان قانون اساسی) با برگزاری انتخابات و تعیین نمایندگان مردم تشکیل شود و کار بررسی قانون اساسی را به انجام برساند.

■ اولین مواجهه با مسئله ولایت فقیه در قانون اساسی

مجلس بررسی قانون اساسی انتخاب شد و نزدیک به هشتاد درصد از منتخبین آن را گرایش خاصی از روحانیون یا اشخاص هم موضع با آنها تشکیل می داد. در سخنرانی های ابتدای کار مجلس تقریباً تمام نمایندگان که از طیف اکثریت مجلس بودند به این نکته اشاره کردند که باید در قانون اساسی جدید ولایت فقیه گنجانده شود. در این مقطع مهندس سبحانی به عنوان یکی از سخنرانان مطالبی را عنوان می کند که اولین مواجهه وی با مسئله ولایت فقیه و نحوه رسیدگی به پیش نویس قانون اساسی است. در این سخنان مهندس سبحانی ضمن واکاوی روح حاکم بر پیش نویس قانون اساسی، با دید تاریخی خود طرح مسئله ولایت فقیه را تا انقلاب مشروطیت و مجادله بین مشروطه و مشروعه به عقب می برد و عنوان می کند بحث هایی که در مجلس رسیدگی به قانون اساسی در حال انجام است همان بحث های زمان مشروطه است که در زمان خود توسط علما و مخصوصاً آیت الله نائینی حل شده است و ما نباید امر تجربه شده را دوباره تجربه کنیم.

مهندس سبحانی در ابتدای سخنانش با قرائت بخشی از آیه ۹۲ سوره نحل (و مانند آن (زنی) که رشته خود را پس از محکم بافتن، (یکی یکی) از هم می گسست مبادید که سوگند های خود را میان خویش وسیله (فریب و) تقلب سازید (به خیال این) که گروهی از گروه دیگر (در داشتن امکانات) افزونترند... می گوید:

«در این مجلس محترم از طرف برادران عزیزمان مطالب زیادی ابراز شد که اکثر آنها - اگر نگوییم همه اش - در جهت نفی این پیش نویس قانون اساسی بود یا اگر مستقیماً در جهت نفی نبود در جهت پیشنهاد طرح های جدید بود... لازم می دانم مطالبی را... درباره این پیش نویس و روحی که بر آن حاکم است به عرض برسانم... قانون اساسی به طور کلی عبارتست

مهندس سبحانی

ضمن واکاوی روح حاکم بر پیش نویس قانون اساسی، با دید تاریخی خود طرح مسئله ولایت فقیه را تا انقلاب مشروطیت و مجادله بین مشروطه و مشروعه به عقب می برد و عنوان می کند بحث هایی که در مجلس رسیدگی به قانون اساسی در حال انجام است همان بحث های زمان مشروطه است که در زمان خود توسط علما و مخصوصاً آیت الله نائینی حل شده است و ما نباید امر تجربه شده را دوباره تجربه کنیم.

عملکرد مهندس سبحانی را در وقایع اصلی دوران حیات سیاسی و اجتماعی اش یافت. این استمرار در حضور فعال هر چند از شخصیت و بینش مهندس سبحانی نشأت گرفته، اما در روند فعالیتش بر شخصیت و بینش وی نیز اثر گذاشته است. در کنار این ویژگی مهندس سبحانی که حوادث و اتفاقات را تاریخی و روندی می دید و در نتیجه توان قابل اعتنائی برای پیش بینی سیر روند حوادث داشت، استمرار حضور فعال، موجب گشوده بودن افق دیدش شده و راه را بر نفوذ تحجر و تصلب در دیدگاهش مسدود کرده است. همین گشودگی است که موجب شده بود که مهندس سبحانی در کنار وفاداری به آرمان ها، همیشه در مقام یک کارشناس خبره به راه حل ها و راه کارهای جدید فکر کند و به طرح آنها بپردازد.

بدون شک یکی از مهمترین مقاطعی که مهندس سبحانی در آن حضور فعال داشته و نقش آفرینی کرده است مقطع انقلاب و وقایع منجر به تثبیت نظام جمهوری اسلامی است. در این نوشته می کوشم، به اجمال، به نحوه مواجهه مهندس سبحانی با یکی از شاکله های اصلی نظام برآمده از انقلاب یعنی تصویب اصل پنجم قانون اساسی، یا آنچنان که مشهور شده است اصل ولایت فقیه، بپردازم. اهمیت این بررسی نه فقط در ارائه روایتی دیگر از تاریخ انقلاب، بلکه نشان دادن آن نوع مرزبندی اصولی و اساسی است که خط فاصلی مشخص و معین مابین دیدگاه های مهندس سبحانی با همه نیروها و جریاناتی که پس از انقلاب در مسند قدرت قرار گرفتند می کشد. قبل از ارائه دیدگاه های مهندس سبحانی پیرامون اصل پنجم قانون اساسی، مرور مختصری بر سیر وقایع آن دوران مفید است.

■ پیشینه تهیه پیش نویس و تشکیل خبرگان قانون اساسی

رفراندوم برگزار شده در روزهای ۱۱ و ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ تا حدودی نیروی غالب بر روندهای آتی را مشخص می کرد و خطوط کلی نظام برآمده از انقلاب را به شکلی مبهم و در نتیجه با قابلیت تفسیرهای متناقض نشان می داد. هر چند «جمهوری اسلامی»، در دیدگاه بسیاری از فعالین سیاسی مذهبی و حتی مردم عادی، که درگیر حوادث انقلاب بودند، نام مستعاری بود برای رفع ستم و تبعیض و فساد، اما در همان حال برای برخی دیگر از دست اندرکاران انقلاب نام مستعاری بود برای حاکمیت فقه و فقهها. هر چند از همان ابتدای پیروزی انقلاب و حتی پیش از آن تفاوت این دیدگاه ها را می شد در برخی از حوادث و اتفاقات دید، اما جریان تصویب قانون اساسی و اختلاف قانون تصویب شده در مجلس خبرگان قانون اساسی با پیش نویس تهیه شده قبلی توسط دولت موقت و مصوب شورای انقلاب، این تفاوت را لااقل در خطوط اصلی اش کاملاً مشخص نمود. تاریخچه تدوین قانون اساسی، به آنجا برمی گردد که با اوج گیری وقایع سال ۵۷ و با موافقت رهبری انقلاب تدوین پیش نویس قانون اساسی در پاریس و تهران آغاز می شود. این پیش نویس در جلسات متعدد شورای انقلاب بررسی و به تصویب شد و بدون آنکه ذکری از ولایت فقیه در آن بیاید با تغییرات بسیار مختصری به تأیید رهبری انقلاب و مراجع قم نیز رسید.

اکنون نوبت تصویب نهایی قانون اساسی و برگزاری رفراندوم برای تأیید آن توسط مردم بود. از آنجا که از یک سو در حکم آیت الله خمینی به مهندس بازرگان برای تشکیل دولت موقت یکی از وظایف دولت موقت تشکیل مجلس مؤسسان برای تهیه قانون اساسی ذکر شده بود و از سوی دیگر تسریع تصویب و تأیید قانون اساسی یکی از اولویات های بخش اعظمی از انقلابیون بود، برای تأیید قانون اساسی دو دیدگاه در شورای انقلاب شکل گرفت. دیدگاه اول که مهندس بازرگان و دکتر سبحانی آن را نمایندگی می کردند با این استدلال که به مردم وعده تشکیل مجلس مؤسسان داده شده و لذا احتماً باید این مجلس تشکیل و پیش نویس قانون اساسی در آن تصویب شود، در پی برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس مؤسسان بود. اما دیدگاه دوم که اکثر روحانیون شورای انقلاب طرفدار آن بودند، و مهندس سبحانی نیز با این دیدگاه موافق بود، معتقد بودند برای تسریع کار همین پیش نویس تهیه شده به رفراندوم گذاشته شود. در نهایت



تجارب گذشته استفاده نمی‌کنیم و تجارب گذشته را دوباره می‌خواهیم تجربه کنیم... و این درست نیست چه فرد، چه جامعه، چه ملت در جریان زندگی خودش آنچه را که تجربه می‌کند باید در زاویه محفوظات و مکنونات خودش نگهدارد و همیشه از آن تجربیات استفاده کند... بحث اصلی در صدر مشروطیت این بود که در زمان غیبت معصوم مردم باید چه بکنند. آیا حکومتی نداشته باشند یا به حکومت‌های ظلم و جور و استبدادی که در آن زمان بود و همیشه در جوامع هست تن به آن حکومت‌ها بدهند، یا حال که حکومت معصوم نیست به حکومتی که در راه معصوم باشد یعنی شباهت نسبی با حکومت [معصوم] داشته باشند تا بعد بحث بر سر این موضوع پیش آمد که آن حکومتی که شباهت به حکومت معصوم داشته باشد، چگونه حکومتی است و راجع به این موضوع مرحوم نائینی دلالی آوردند... ایشان موضوع را این طور حل می‌کنند که معصوم یک فرد است و به دلیل خصوصیات و خصلت‌هایی که به صورت طبیعی یا به صورت تربیتی که در وجودش هست، آنچنان بر وجودش مسلط است... که وقتی تمام قدرت سیاسی جامعه در دستش باشد از آن قدرت سوء استفاده نمی‌کند یا حفظ قدرت برایش هدف نمی‌شود، هدف را فراموش نمی‌کند. بعد ایشان می‌گویند در غیبت معصوم پیدا کردن چنین فردی حکم پیدا کردن کبریت احمر را دارد و چنین آدمی را ما نمی‌توانیم در بین افراد عادی بشیر پیدا کنیم... ما باید آن کیفیتی که در نفس معصوم هست... بعد صورت خارجی به آن کیفیت بدهیم... بعد با استدلال‌هایی که ایشان می‌کنند سه نوع قوه را در نفس معصوم تشخیص می‌دهد یکی قوه مسدوده عاقله است که اینها تطبیق می‌کند بر قوه مقننه و قانون‌گذار و یکی قوه رادعه و مانعه است که حمل می‌کند بر قوه اجرایی و قوه قضائیه و می‌گوید ما این قوا را بیانییم در خارج تشکیل بدهیم و حکومت را که در فرد معصوم خلاصه می‌شد بیانییم و در یک هیأت پیاده بکنیم که آن هیأت از این قوا تشکیل می‌شود و بعد این قوا تحت نظارت آن مقامی باشد که پیامبر می‌فرماید «لا یجتمع امتی علی الخطا»، چون احتمال خطایش از افراد و سازمان‌ها و نهادهای منفرد خیلی کمتر است. احتمال خطای یک

معرفی عزت الله سحابی از سوی حزب جمهوری اسلامی به عنوان کاندیدای مجلس خبرگان قانون اساسی



هر چند «جمهوری اسلامی»، در دیدگاه بسیاری از فعالین سیاسی مذهبی و حتی مردم عادی، که درگیر حوادث انقلاب بودند، نام مستعاری بود برای رفع ستم و تبعیض و فساد، اما در همان حال برای برخی دیگر از دست اندرکاران انقلاب نام مستعاری بود برای حاکمیت فقه و فقه‌ها.

است یک سلسله از کلی‌ترین ضوابط و مقرراتی که بین عناصر دولت... یعنی هیأت حاکمه - با عناصر قدرت سیاسی و ملت تعیین روابط و تعهداتی که بین اینها برقرار می‌شود و به صورت پیوندی یا عهدنامه یا میثاقی درمی‌آید، این را قانون اساسی می‌گویند و این طرحی که الان در اختیار ما قرار گرفته یک چنین مجموعه‌ای است... آنچه که اینجا مطرح است و مسئله اصلی است، نحوه کیفیت قدرت سیاسی در جامعه است. مبارزاتی که در صدر مشروطیت بود و منجر به قانون اساسی و مخصوصاً متمم قانون اساسی شد در آن موقع هم یک چنین بحث‌هایی که الان در بین جامعه ما هست مطرح بود. آن موقع تحت لوای دو شعار حکومت مشروعه و حکومت مشروطه مطرح شد و امروز تحت عنوان ولایت فقیه و مثلاً حکومت دموکراسی یا حکومت قانون اساسی و امثالهم... این بحث مطرح بود که طبق آن پیشنهاد و قانون اساسی آن روز [اگر حکومتی بر مبنای قدرت مردم و حکومت و دولت زیر مراقبت و نظارت و انتخاب مردم تعیین بشود، آیا چنین حکومتی، اطاعت و تبعیت از آن، مشروعیت شرعی دارد یا نه؟] بعضی می‌گفتند نه، این مشروعیت ندارد، بعضی می‌گفتند مشروعیت دارد... این دعاو مدتها طول کشید و فقهای بزرگ شیعه... مرحوم آخوند ملا کاظم خوانساری و مخصوصاً مرحوم نائینی... مسئله را از دریچه علمی و فقهی حل کردند. مسئله یک بار در آن موقع حل شده و اگر حالا ما دوباره این بحث‌ها را مطرح بکنیم یعنی برگشته‌ایم به سرخانه اول. از

اما با تصویب این پیشنهاد که «متن منتشر شده از طرف دولت به عنوان زمینه انتخاب بشود، منتهی گروه‌ها می‌توانند همه نوع تغییر در اصول آن بدهند. نقش این متن تنظیم است به طوری که معلوم باشد که همه گروه‌ها روی این مطلب کار می‌کنند و مطالب پیشنهادیشان را به شورای هماهنگی می‌دهند.» عمل‌پیش‌نویس ارائه شده توسط هیأت دولت کنار گذاشته شد.

■ کفایت زود هنگام مذاکرات درباره اصل پنجم

با تصویب اجازه اعمال هرگونه تغییر در پیش‌نویس ارائه شده توسط دولت موقت، اصل پنجم قانون اساسی به ولایت فقیه اختصاص می‌یابد. در جلسه پانزدهم این مجلس به تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۵۸ بحث درباره این اصل انجام می‌شود و آقایان مقدم مراغه‌ای و دکتر بهشتی به عنوان مخالف و موافق این اصل سخن می‌گویند. آنچه که از لایبای سخنان اظهار شده در این جلسه مشخص می‌شود این است که بحث پیرامون این اصل در کمیسیون مربوطه و در جلسات خصوصی به صورت مبسوط انجام شده و مهندس سبحانی نیز در آن جلسات فعالانه شرکت کرده است. متأسفانه بحث‌های انجام شده در این جلسات خصوصی و استدلال‌های طرفین ماجرا موجود نیست. پس از سخنان دکتر بهشتی به عنوان موافق، مخالفین درخواست بحث و بررسی بیشتر می‌کنند، مهندس سبحانی در استدلال خودش برای مذاکره بیشتر می‌گوید:

«این اصل، یک اصل بسیار اصولی و اساسی است و انقلابی در جامعه ایران ایجاد خواهد کرد، بنابراین نگذارید که این اصل سرسری بگذرد. در جلسات خصوصی بنده به عنوان مخالف فقط ده دقیقه توانستم صحبت کنم، در حالی که ده‌ها مطلب دیگر داشتم که فرصت نشد و در حدود بیست و شش سیه نفر در دنباله حرف‌های من جواب دادند و باز جواب داشت، ولی به هیچ‌کدام نوبت نرسید. بنابراین روی این اصل به قدر کافی در این مجلس خبرگان توضیح داده نشده. شما اگر بخواهید با یک قیام و قعود مسئله را تمام بکنید، این در نظر ملت ایران مسئله‌ای است که ایجاد مسائل و مشکلات خواهد کرد و خود جنابعالی [منظور آیت الله بهشتی نایب رئیس مجلس بررسی قانون اساسی است.] اینجا مطالبی فرمودید که

جامعه یا یک ملت از دیدگاه پیامبر اسلام مخصوصاً امت اسلامی احتمال خطایش خیلی کم است... حالا این پیش‌نویس قانون اساسی بر این اساس است... حضرت علی (ع) موقع وفاتشان به مردم توصیه می‌کنند «اوصیکم به تقوی الله و نظم امرکم»... نظم و نظام یک مقدار مقررات و قانون نوشتن است، یک مقدار اجرا کردن و یک مقدار هم قضاوت کردن است و اینها چیزهایی است که در این قانون اساسی مبنای کار بوده و به هیچ وجه مغایرتی با ولایت فقیه ندارد. ولایت فقیه در امر استخراج احکام است، رد فروع بر اصول است. استخراج احکام فرض شرعی است ولی فقیه در مقام اجرا نیست. ولایت فقیه مرادف با این نیست که فقیه حتماً در اجرای سیاست و در توزیع قدرت سیاسی در جامعه عمل بکند و نظارت بکند، این مطلب نوشته نشده مضافاً به اینکه فقیه به سبب خصلت کارش از یک سلسله خصایص باید برخوردار باشد که این خصایص لازم هست ولی برای یک فردی که حاکمیت سیاسی بر جامعه دارد کافی نیست، یعنی فردی که حاکم بر مسائل سیاسی جامعه هست و قدرت سیاسی را دارد و نظارت می‌کند از خصایص خیلی بالاتری باید برخوردار باشد، آنچنان کسی باید باشد که وقتی قدرت کامله انحصاری سیاسی و اقتصادی و نظامی در اختیارش قرار گرفت، منحرف نشود یعنی قدرت را به بیراهه نبرد یا برایش وسیله و هدف قرار نگیرد. به این جهت این قانون اساسی مغایرتی با ولایت فقیه ندارد و ما نباید این دورا مقابل هم قرار دهیم و بی خود هم این را مطرح نکنیم که یا رئیس جمهوری بر طبق این قانون اساسی با ولایت فقیه، نه، رئیس جمهور می‌تواند کار خودش را بکند. فقیه هم وظایف خودش را دارد و تکالیف خودش را می‌تواند انجام بدهد.»

پس از این سخنرانی آیت الله بهشتی نایب رئیس مجلس بررسی قانون اساسی طی سخنانی گفت:

«برادرمان در مطالبشان اشاره‌ای به ولایت فقیه کردند که من انتظار دارم ناطقین بعدی بیشتر توضیح بدهند. یکی از نمایندگان محترم یادداشتی فرستاده‌اند که خود من این توضیح را به هم به هر حال در همین جلسه باید توضیح داده بشود کوتاه‌ترش این است که در دو جمله خود بنده توضیح بدهم که آقای سبحانی شما ولایت فقیه را با فقه فقیه اشتباه کردید بعداً در مذاکرات مفصل خدمتان توضیحات کافی خواهیم داد.»

■ تاکید بر مبنایی بودن پیش‌نویس قبلی قانون اساسی

در ادامه کار با بررسی آیین‌نامه داخلی مجلس در خصوص پیش‌نویس ارائه شده توسط هیأت دولت تصمیم گرفته شد. مهندس سبحانی در ارتباط با پیش‌نویس تهیه شده قبلی و با این استدلال که این پیش‌نویس تمام مراحل را طی کرده و برای اطلاع عموم منتشر شده است و مردم برای بررسی همین پیش‌نویس نمایندگان خود را انتخاب کرده‌اند در سخنان کوتاهی برای تاکید بر مبنایی بودن پیش‌نویس مصوب هیأت دولت و حیطة کار مجلس بررسی قانون اساسی، چنین گفت:

«پیش‌نویس پیشنهادی از همه مجراها چه شورای انقلاب و چه هیأت دولت گذشته و حتی به عرض مراجع هم رسیده و نسبت به آن اظهار نظر کرده‌اند و بعد منتشر شده است. این طرح‌ها که حالا ما می‌بینیم مطابق طرح پیشنهادی منتشر شده است. به این ترتیب که آن طرح پیشنهادی، زمینه تمام این طرح‌ها قرار گرفته است و ما به مردم اعلام کردیم که مجلس برای بررسی این پیش‌نویس تشکیل می‌شود و وعده‌ای را انتخاب کنند که این پیش‌نویس را بررسی و رسیدگی و اظهار نظر کنند. بنابراین انتظار مردم این است که ما همان پیش‌نویس منتشر شده را بررسی و رسیدگی کنیم.»

■ ■ ■
مهندس
سحابی در ادامه
تلاش‌هایش، حتی
پس از تصویب اصل
پنجم در مجلس،
این بار موضوع
رأیه صورت
گسترده‌تری در
مراسم هفتمین
روز درگذشت
آیت الله طالقانی
در سخنرانی‌اش
در ترمینال خزانة
مطرح کرده و
می‌گوید ما بسیار
از جامعه توحیدی
و حکومت معصوم
دوریم و هر کس
که در رأس قدرت
بنشیند بدون تردید
قدرت او را به سوی
حفظ قدرت و
هدف شدن قدرت
می‌راند و این یعنی
آغاز افول اسلام.



می‌رود. و از طرفی این قدرت در مقابل قدرت دولت و حکومت، جامعه را به دو قطب تقسیم کرده و نظم جامعه را به هم می‌زند و از نظر دینی هم روحانیتی که طی ۱۴۰۰ سال در درون مردم بود و پناه و ملجأ مردم در برابر آرباب زور و ستم بود وقتی در مرکز قدرت قرار گیرد مسئولیت هر آنچه در جامعه اتفاق می‌افتد به عهده اوست و مردمی که طی ۱۴۰۰ سال به علت ظلم و ستم نسبت به دستگاه‌های حکومتی و سیاسی بیگانه بودند آن بیگانگی خودشان را متوجه روحانیت خواهند کرد و این برای خود روحانیت و برای اسلام بسیار خطرناک است. یعنی اسلام به صورت دین دولتی و رسمی درمی‌آید. درست است که در یک جامعه توحیدی واقعی بین دولت و مردم فاصله و فرقی نیست، ولی ما بسیار از جامعه توحیدی و حکومت معصوم دوریم و هر کس که در رأس قدرت بنشیند بدون تردید قدرت او را به سوی حفظ قدرت و هدف شدن قدرت می‌راند و این یعنی آغاز افول اسلام و در جامعه‌ای که به دنبال غرب زدگی، به دنبال جنایات رژیم گذشته و به دنبال سیاست خارجی که برای محو و نابودی اسلام و جامعه تلاش می‌کردند و مردم علیه آن به پا خواستند و اسلام را به جامعه با گرداندند، پذیرش این طرحی که مطرح می‌کنند آغاز افول اسلام است زیرا بر مشکلات سیاسی سال‌های بعد هم می‌شود فائق آمد ولی اگر خدای نکرده به مکتب ضربه‌ای بخورد این دیگر جبران ناپذیر خواهد بود.»

■ جایگاه شورای نگهبان در پیش‌نویس قبلی قانون اساسی

در این سخنرانی منظور مهندس سبحانی از شورای نگهبان قانون اساسی، بر اساس پیش‌نویس منتشر شده، این بود که مطابق فصل دهم این پیش‌نویس با عنوان شورای نگهبان قانون اساسی «به منظور پاسداری از قانون اساسی از نظر انطباق قوانین عادی با آن، شورای نگهبان قانون اساسی با ترکیب زیر تشکیل می‌شود: ۱- پنج نفر از میان مجتهدان در مسائل شرعی که آگاه به مقتضات زمان هم باشند مجلس شورای ملی این پنج نفر را از فهرست اسامی پیشنهادی مراجع معروف تقلید انتخاب می‌کند. ۲- شش نفر از صاحب‌نظران در مسائل

عزت‌الله سبحانی در کنگره آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله جعفر سبحانی در مجلس خبرگان قانون اساسی



این مطالب در آن جلسه گفته نشده بود و جوابش نیز داده نشده بود، همین مطالب شما جواب دارد.»

اما نمایندگان مجلس، با اکثریت آرا، رأی به کفایت مذاکرات می‌دهند و پس از آن با رأی‌گیری از نمایندگان، مهمترین اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی با پنجاه و سه رأی موافق، چهار رأی ممتنع و هشت رأی مخالف به تصویب مجلس بررسی قانون اساسی می‌رسد.

■ سخنرانی خزانة در هفتمین روز درگذشت آیت‌الله طالقانی

مهندس سبحانی در ادامه تلاش هایش، حتی پس از تصویب اصل پنجم در مجلس، این بار موضوع را به صورت گسترده‌تری در مراسم هفتمین روز درگذشت آیت‌الله طالقانی در سخنرانی‌اش در ترمینال خزانة مطرح می‌کند. متأسفانه متن کامل این سخنرانی در دسترس نیست. روزنامه کیهان در تاریخ ۲۷ شهریور ۵۸ در گزارشی از این مراسم با عنوان «طالقانی پریروز در جنوب شهر بود» خلاصه‌ای از این سخنرانی را نقل کرده و می‌نویسد:

«سحابی در خاتمه سخنان خود درباره ولایت فقیه صحبت کرد و اشکالاتی را به بعضی از برداشت‌ها نسبت به این اصل مطرح کرد و گفت که در فروردین امسال مردم با اکثریت آرا به جمهوری اسلامی رأی دادند. جمهوری اسلامی یعنی نظامی که محتوای آن اسلام است و مکتب و تعالیم اسلام و سازمان آن جمهوری یعنی قوانین مکتبی اسلام در قالب و شکل آرا مردم و از طریق حاکمیت مردم اعمال می‌شود و در این نظام اسلام‌شناسان واقعی باید یک نظارت مکتبی بر قوانین و مقرراتی که می‌گذرد داشته باشند و این امر در نهادهای در پیش‌نویس قانون اساسی با اصل شورای نگهبان قانون اساسی مطرح شده است و ما اصل ولایت فقیه را که یک اصل غیرقابل انکار مکتبی است تا این حد می‌توانیم پیاده‌اش کنیم ولی آن طرحی که نوعی حاکمیت و سرپرستی بلا رقیب یعنی نوعی قدرت در مقابل قدرت حکومت است در شرایط امروز قابل قبول نمی‌تواند باشد زیرا هیچ فردی معصوم نیست و امکان خطا و اشتباه

مهندس سبحانی
در استدلال
خودش برای
مذاکره بیشتر
درباره اصل ولایت
فقیه می‌گوید:
«این اصل، یک
اصل بسیار اصولی
و اساسی است و
انقلابی در جامعه
ایران ایجاد خواهد
کرد، بنابراین
نگذارید که این
اصل سرسری
بگذرد. در جلسات
خصوصی بنده
به عنوان مخالف
فقط ده دقیقه
توانستم صحبت
کنم.»

حقوقی، سه نفر از اساتید دانشکده های حقوق کشور و سه نفر از قضات دیوان عالی کشور که بوسیله مجلس شورای ملی از دو گروه مزبور انتخاب می شوند، «همچنین اصول دیگر این فصل نحوه کار این شورا را این گونه مشخص کرده بود که «شورای نگهبان به درخواست یکی از مراجع معروف تقلید، یا رئیس جمهور یا رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، صلاحیت رسیدگی به قوانین را پیدا می کند، مشروط بر اینکه از تاریخ توشیح قانون بیش از یک ماه نگذشته باشد... در صورتی که شورا قانون سندی را به دلیل مخالفت صریح با اصول مسلم شرعی یا سایر اصول این قانون متعارض با قانون اساسی بداند، آنرا برای تجدید نظر با ذکر دلایل متعارض به مجلس برمی گرداند و مجلس با توجه به دلایل ذکر شده تجدید نظر به عمل می آورد... تصمیم های شورای نگهبان با رأی حداقل دو سوم اعضا معتبر است.» همچنین بر اساس همین پیش نویس «شورای نگهبان نظارت بر انتخاب رئیس جمهور و مراجعه به آراء عمومی (رفراندوم) را نیز به عهده دارد. درخواست مراجعه با آراء عمومی باید از طرف رئیس جمهور یا دو سوم از نمایندگان مجلس شورای ملی باشد و برای اجرا به شورای نگهبان تسلیم شود.»

پیش بینی دوفصلی شدن ساخت سیاسی

مهندس سبحانی خود نیز در خاطراتش درباره این سخنرانی چنین می گوید: «من در آن سخنرانی به فرمایشات آقای منتظری که گفته بودند مردم برای ولایت فقیه و روحانیت انقلاب کرده اند و می باید قانون اساسی بر اساس ولایت فقیه باشد اشاره کردم و گفتم من به دلایل شرعی این مسئله که در صلاحیت من نیست، وارد نمی شوم. مسئله ولایت فقیه از قدیم الایام در میان فقهای شیعه مطرح بوده است. شیخ الفقه، مرحوم شیخ مرتضی انصاری، رحمه الله علیه که از بزرگترین فقهای است که به تفوا نیز معروف بود و مرجعیت علم را نیز ایشان مطرح کردند و نقش بزرگی در میان فقهای شیعه دارد، ضمن طرح مسئله ولایت فقیه با آن مخالفت کرده بود. همچنین مرحوم آیت الله بروجردی هم که در زمان خود مرجع کل شیعه بودند و به دلیل اعلیت مورد قبول همگان بودند نیز با نظریه ولایت فقیه مخالف بودند. استدلال مرحوم بروجردی هم این بود که علیرغم وجود دلایل عقلی بر اثبات نظریه ولایت فقیه، به دلیل فقدان دلایل نقلی، نمی توان این نظریه را پذیرفت. نظریه آقای خمینی هم در زمینه ولایت فقیه از میان نوزده روایت موجود تنها به یک روایت معروف به مقبوله عمر بن حنظله مستند است. در ادامه اظهار داشتیم من به



طی همه پرسی قانون اساسی در تاریخ ۱۱ و ۱۲ آذر ماه سال ۱۳۵۸، قانون اساسی با تمام تغییراتی که مجلس بررسی قانون اساسی در پیش نویس ابتدایی داده بود، با رأی قریب به اتفاق (۹۸/۲ درصد) مردم به تصویب نهایی رسید و یک بادیگر مشخص شد که در عرصه تحولات اجتماعی تنها اراده ها مؤثر نیستند بلکه توازن قوای اجتماعی نیز به شدت تأثیرگذار است.

این دلایل شرعی که در صلاحیت من نیست، وارد نمی شوم بلکه استدلال من بر پایه اصل مدیریت مجموعه ها و سیستم ها و بخصوص مجموعه های انسانی استوار است. در هر مجموعه یا سیستم و حتی مجموعه های فیزیکی و بیجان در صورت حاکمیت بیش از یک قطب مدیریت یا نظام، آن نظام یا نیرو که قوی تر است، سایرین را از بین خواهد برد. یا اگر بین نظام های متعدد تعادل نباشد، سیستم به هرج و مرج و سرانجام به نابودی کشیده می شود. قرآن نیز به این نکته اشاره کرده و می فرماید: لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا (سوره انبیا ۲۲)، اگر در جهان بیش از یک گرداننده، ناظم یا مدیر وجود داشت، عالم فاسد می شد و اصلاً عالمی بر جای نمی ماند. در صحنه نظام های اجتماعی و سیاسی هم نمی شود دو یا چند نظام یا حاکم وجود داشته باشد. در سیستم های سیاسی جدید، صحنه سیاسی کشور یک دولت مسئول که در قبال مجلس مسئولیت دارد، وجود دارد. مشروعیت این دولت از مجلس و مشروعیت مجلس هم از مردمی که نمایندگان آن را برمیگزینند، اخذ می شود. مردم هم نظریات خود را از طریق جماعات، مطبوعات و کرسی هایی که نمایندگان آنها در مجلس در اختیار دارند، ابراز می کنند. این سیستم های سیاسی که مرکب از سه قوه مجریه، قضاییه و مقننه است، سیستم منسجمی است که هر یک مسئولیت هایی نیز در قبال یکدیگر دارند. اما ولی فقیه از مسئولیت مبرا است و به لحاظ اینکه تشکیلاتی نیز در اختیار خواهد داشت، این تشکیلات حتی اگر قصد مداخله در امور جاری را نیز نداشته باشد، به هر صورت به نحوی در امور دخالت خواهد کرد. در چنین شرایطی عملاً در کشور دو نظام به وجود خواهد آمد و همین مسئله به نابودی کل نظام منجر خواهد شد.»

البته هیچکدام از این فعالیت ها نتیجه بخش نبود و نهایتاً طی همه پرسی قانون اساسی در تاریخ ۱۱ و ۱۲ آذر ماه سال ۱۳۵۸، قانون اساسی با تمام تغییراتی که مجلس بررسی قانون اساسی در پیش نویس ابتدایی داده بود، با رأی قریب به اتفاق (۹۸/۲ درصد) مردم به تصویب نهایی رسید و یک بادیگر مشخص شد که در عرصه تحولات اجتماعی تنها اراده ها مؤثر نیستند بلکه توازن قوای اجتماعی نیز به شدت تأثیرگذار است.

مهندس سبحانی در کنار مهندس بازرگان و دکتر پدیده سبحانی در اولین دوره مجلس شورای ملی پس از انقلاب





آخرین باری که مهندس سحابی را هوشیار دیدم، با لبخندی گفت: «این دفعه تقصیر خودم بود». صحبت از کدام قصور بود؟ جرمی صورت گرفته بود: بایک بی احتیاطی سلامتی و زندگی اش را به خطر انداخته بود. کار همیشگی او طی نیم قرن مگر همین نبوده است؟ اما مثل این بود که می دانست فعلاً چنین حقی ندارد. برای همین بود که خود را سرزنش می کرد. شاید هم در نگاه «ما»یی که بر بالینش آمده بودیم سرزنشی می دید. «مرگ حق است» حتی برای اوایی که در شأن زندگی، زندگی کرده است. مردن حق آدم است اما برای استفاده از چنین حقی باید در زندگی کارت تمام باشد و عزت الله سحابی در نگاه دیگران می دید که هنوز اجتناب ناپذیر است: همچون انسان و همچون سیاستمدار.

این دورا-انسان و سیاستمدار-همیشه نمی توان با هم صرف کرد و بدبینی تاریخی مانسبت به بی پدر-مادری سیاست حکایتی طولانی و همچنان باقی است. جایی که پای سیاست در میان باشد، سخن از قدرت است، صحنه ای که «خبر و شر» و «زشت و زیبا» رایک «مفید و مضر» است که تعیین می کند با سه شعار: «عمل کن و بعداً عذرخواهی کن»، «انجامش که دادی، منکرش شو»، «تفرقه بینداز و مسلط شو». همانی که بنیان های سیاست مدرن خوانده می شود، سیاست با منطقی معطوف به خود، با هدف موفقیت به هر قیمت و با احتساب این امر که انسان، پلیدتر، خطرناک تر و مذبذب تر از آن است که وفادار به حقوق و قوانین باشد و برای برقراری حق و قانون، توسل به زور ممکن است و مجاز. از همین رومیان انسان ماندن و سیاست ورزیدن مجبور به انتخاب می شویم. در کنار این نوع صحنه گردانی سیاست، در این رانده شدن خبر و ساز ساخت عمومی، می توان از آن تجربه ای نیز سخن گفت که ادعای آن را داشته است که تابع متغیری به نام واقعیت نیست و حقیقت را به تمامی می خواهد و به یکبار، از حقیقت های مطلق تبعیت می کند و تحقق آن ها را در همین جا و هم اکنون پی می گیرد؛ حتی به قیمت درهم ریختن و انهدام جهان موجود در دسترس. باز هم همان حکایت داستان آلوده و اجبار به انتخاب میان انسان ماندن و سیاست ورزیدن. گاه چنان مواج و بی ثبات که هر دم لباس عوض می کند گاه چنان ثابت و معطوف به حقیقت های لازمال که انهدام امروا قع را تدارک می بیند. آنچه سیاست ورزی را از حیثیت انداخته است مگر همین نوسان میان این و آن نبوده است؟ وقتی که پای اخلاق را به میان کشیده است و وفاداری به اصول را، سراز انکار تنوع و



سرحداتِ سیاست ورزی برای عزت الله سحابی

از افتخارات بگریز، افتخارات به دنبال خواهند آمد.
با مرگ در آمیز، زندگی به توداده خواهد شد. (ابوبکر)

عزت الله سحابی می میرد. از ما و دنیای ما و باقی قضایا... آرام آرام کناره می گیرد تا غیبتش را برای بازماندگان قابل تحمل تر کرده باشد، تا ما را به نبودنش عادت دهد. او که نیم قرن شاهد زنده و وجدان بیدار حیات اجتماعی و سیاسی این مرز و بوم بوده است.



سورسن شریعتی



سحابی در دادگاه نشریه ایران فردا

قهرمان محبوب داریم، با عمرهای کوتاه و مرگ‌های ناگهان اما سیاستمدار پیرو پاکدل و پاک - کم داشته‌ایم. چهره‌ای که مانده باشد در صحنه‌های مدام در حال تغییر، بی آنکه دست از بی‌گیری آرمان هایش بردارد. هم در روش، هم در اهداف. انعطاف‌پذیر باشد اما متلون خیر. جبهه‌اش را عوض نکند اما اسیر فرقه‌گرایی نشود. وفادار بماند اما تنگ نظر خیر. مصلحت کلان را ببیند اما نه به قیمت ضایع کردن حقوق خرد. قدرت را بجوید اما در بی توزیع عادلانه آن باشد. با قدرت دریفتد اما نه برای تصاحب آن. مهندس سحابی طی نیم قرن، نماد وفاداری به حقیقت بود و نیز سیاست ورزیدن در مقام اپوزیسیون و در مقام پوزیسیون نیز. قبل از انقلاب و پس از آن. در رفت و آمد مدام میان دو موقعیت در هر دوره‌ای؛ ضد قدرت و صاحب آن نیز. در هیچ موقعیتی همیشگی نماند و البته هیچ‌گاه متهم به اپورتونیسم نشد. لجباز و بی‌گیرماند بی آنکه برای پوزیسیون و یا اپوزیسیون بودن قدسیتی قائل باشد. همیشه در صحنه ماند، سلول‌ها را تجربه کرد و کرسی‌ها را نیز اما نه در هیئت یک قهرمان و نه در مقام قدرت‌مدار. طی این سال‌ها پیر شد و تا خورده و کوچک اما از هیچ‌کدام کیسه‌ای ندوخت. هرچه التماس کردیم و متوسل شدیم تا بگذارد فیلمی به یادگار از او ساخته شود، با تحکم و بی‌زاری دست رد زد. از خود ناراضی بود و بیان یک عمر را نقد می‌کرد و دلخوری نشان می‌داد. سیاستمداری از این دست زیاد دیده‌اید؟ هنرمند چرا، روشنفکر شاید، عارف و زاهد... به نوعی، اما سیاستمدار خیر. تردیدی نیست، باید از پاکدامنی و پاک دستی خود مطمئن باشی تا قادر به نقد خود، شفافیت و تواضعی از این دست شوی. و اگر چه نماد یک طیف بود و یا سخنگوی یک جبهه، اما به قلب همه انانی که برای ایران و آزادی، ایرانی آزاد و مستقل دل سوزانده‌اند و می‌سوزانند، راه یافته و این چنین نماینده طیف و جبهه‌ای وسیع گشته است. اگر قرار باشد سیاست‌ورزی حیثیتی داشته باشد، باید آن را در همین نوع نگاه و زندگی یافت. انسان و سیاستمدار بی آنکه محکوم به انتخاب باشیم. اگر هوشیار بود حتماً با تشرو و بی‌زاری و با همان تواضع بی تصنع همیشگی می‌گفت:

- این حرف‌ها چیست که می‌زنی، دختر جان!

افسوس! چه لذتی داشت یکی به دو کردن با عزت‌الله سحابی. فراموش می‌کردی کوچک‌تری، فراموش می‌کرد بزرگ‌تراست.

■ ■ ■
**مهندس سحابی
طی نیم قرن،
نماد وفاداری به
حقیقت بود و نیز
سیاست ورزیدن در
مقام اپوزیسیون و
در مقام پوزیسیون
نیز. قبل از انقلاب
و پس از آن. در
رفت و آمد مدام
میان دو موقعیت
در هر دوره‌ای؛
ضد قدرت و
صاحب آن نیز.
در هیچ موقعیتی
همیشگی نماند و
البته هیچ‌گاه متهم
به اپورتونیسم
نشد. لجباز و
بی‌گیرماند بی آنکه
برای پوزیسیون و
یا اپوزیسیون بودن
قدسیتی قائل
باشد.**

تکثر و تساهل سرد آورده و متوسل به روش‌های خشن برای اعمال حقیقت یگانه و یکپارچه ساز شده است (اخلاق مستبدانه) و وقتی اخلاق را به حاشیه رانده تا جابر روز واقعیت باز شود - با همان منطق فزار و پرتناقض اش - از واقعیت محتومیت جدیدی ساخته، محتومیتی که در آن امکان اندیشیدن به هر تغییری ناممکن گشته است. تجربه‌ای دوگانه که در هر دو حال نه تنها مانع از پیوند فرد و شهروند شده و او را از برقراری نسبتی طبیعی با دیگری، با کلیتی به نام اجتماع محروم گذاشته که سیاستمدار را نیز متهم و تنها، گیرم سوار بر کرسی قدرت نشانده است، قدرتی شکننده و ترس خورده که مجبور است برای پنهان کردن ترس و تنهایی و بی اعتباری خود در چشم و دل شهروند، خشن گردد و نامهربان. چه فرقی می‌کند که به نام حقیقت ما را مجبور به انتخاب کنند و یا به نام واقعیت. محصولش یکی است و آن رانده شدن از صحنه‌ای است که در آن پیش شرط‌های زیست انسانی طراحی می‌شود: سیاست.

با این همه، مگر نه اینکه امید به تغییر، به یک باید باشدی که نیست و باید در تدارک آن بود، پیش شرط سیاست ورزی است؟ خوب چه راهی می‌ماند برای هنوز امیدوار ماندن؟ به جز سیاست، برای اعتراض به سیاست؟ سیاستی که در این تجربه دوگانه رئال - پلیتیک و اتوپیا، جا را بر انسان تنگ ساخته و در تجربیات تراژیک مادر بسیاری اوقات موجبات مرگ انسان را فراهم ساخته؟ چه راهی می‌ماند جز سیاست برای اینکه بفهمی و بفهمند که تو معترضی به مرگ انسان؟ در همین جا و هم اکنون... همین لحظه است که انسان می‌میرد یعنی همین لحظه است که باید اعتراض کرد. این تنها نگاه حیثیت بخش است به سیاست. وقتی که ورود به سیاست با انگیزه حیثیت بخشیدن به انسان و کرامت او انجام می‌گیرد. جایی که این اخلاق است که تو را به حوزه قدرت می‌کشاند و از تومی خواهد که به آن پیردازی و از توزیع عادلانه آن سخن بگویی. همانی که ژوزف کونراد مجارستانی، نامش را «ضد سیاست» می‌نامد و واکلاو هاول، «سیاست خارج از قدرت».

در میان این اشکال دوگانه سیاست ورزی‌های ناکام در تاریخ معاصر ما کم‌اند چهره‌هایی که بتوانند به یک «نه این و نه آن» مباهات کنند. سیاستمدارانی که نیاز به عذرخواهی نداشته باشند، مجبور به انکار صفحه‌ای از اعمالشان نباشند و برای ماندن بر سریر قدرت بذرتفرقه نپاشیده باشند. یا برعکس در گریز از مصلحت‌گرایی به توتالیتاریسم حقیقت‌گرایی گرفتار نیامده باشند و تحقق آن را مشروط به اجماع عمومی و متکی بر ظرفیت‌ها و استعداد‌های واقعیت برای تغییر کرده باشند. سیاست ورزانی بی سیاسی، بی دن کینشوت بازی. با حضوری مداوم و بی وقفه بی آنکه خیانتی، یا رسوایی یا جنایتی بیاید و آن‌ها را از صحنه براند. چریک



مهندس سحابی و اصلاح طلبان



سعید مدنی

اگر اصلاح طلبی را به منزله یک مثنی سیاسی در نظر بگیریم باید خاطر نشان سازیم که مهندس سحابی و نیروها و شخصیت های هم فکر او (ملی مذهبی ها) از همان فردای انقلاب ردای اصلاح طلبی را برتن کردند و برپایه معیارهایی که متأثر از فهم آنها از انقلاب و اهداف آن بود تلاش کردند تا از انحرافات و کجی ها ممانعت به عمل آورند و در این مسیر هزینه های بسیار و جدی پرداخت کردند.



مهندس سحابی در سال ۱۳۷۲ در سرمقاله ایران فردای شماره ۱۱ با عنوان «به کجا چنین شتابان» نوشت:

«روند کلی جامعه ایران را جز با یک تغییر بنیادی نمی توان متوقف کرد، اما تغییر بنیادی آیا از راه سقوط و واژگونی و انقلاب مجدد، عبور می کند؟ در این راه جز فوران کینه ها و انتقام ها و تخریب های مکرر و سپس ورود بیگانگان و اضمحلال کلی ملیت و استقلال چیزی نمی توان بیش بینی کرد. در ادامه این روش دیگر کشور ایرانی بر صفحه جغرافیا و تاریخ جهان نخواهد ماند و قومیتی به نام ایرانی وجود نخواهد داشت، تا به کیفیت و نوع حکومت آن اندیشیده شود.»

براین اساس رئیس دیدگاه مرحوم سحابی درباره ویژگی های اصلاح طلبی عبارت بودند از: (۱) دعوت به تغییرات بنیادین در ساختار یا اصلاح ساختار (۲) مشی خوشونت پرهیز (۳) تلاش برای تغییر تدریجی و نه یک باره و انقلابی. دو سال پیش از نوشتن این سرمقاله، مهندس سحابی به همراه جمعی از دوستانش در نامه ای با امضای ۹۰ نفر از هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور وقت، خواست به اصلاح ساختار سیاسی در کنار اصلاحات اقتصادی توجه و اقدام کند و به سبب همین نامه نزدیک یک سال را در زندان انفرادی به سربرد. در آن مقطع اگرچه شخصیت ها و افراد درون نظام در مورد چگونگی اداره امور اختلاف نظراتی داشتند، اما هنوز نیرویی تحت

عنوان اصلاح طلب در درون ساختار شکل نگرفته بود. در نامه مورد اشاره سه مطالبه مشخص مطرح شده بود:

- ۱- جلوگیری از خلاف ها و خرابی ها و انعقاد قراردادهای اسارت آوری بیگانگان بدون نظارت ملی؛
- ۲- بازگرداندن حقوق قانونی مردم که در فصول سوم و پنجم قانون اساسی تصریح گردیده به مردم و جلوگیری از سیاست های سرکوبگرانه بعضی از نهادها؛
- ۳- آزاد گذاردن و تامین فعالیت احزاب و جمعیت های سیاسی و مطبوعاتی که فعالیت قانونی و علنی دارند؛
- ۴- امکان استقرار حاکمیت قانونی ملت.

این خواسته ها که ۷ سال پیش از خرداد ۱۳۷۶ مطرح شده بود، جز مطالبه توسعه سیاسی در کنار توسعه اقتصادی معنای دیگری نداشت.

پس از پیروزی انقلاب نیز مهندس سحابی در هر جایگاه و منصبی درون یا بیرون از ساختار و نظام حکمرانی تلاش کرد با نقد سیاست ها و برنامه ها، از انحرافات ممانعت به عمل آورد و راه اصلاح امور را نشان دهد. تلاش او برای انصراف مجلس خبرگان قانون اساسی از تصویب اصل ولایت فقیه و گفت وگوهای او برای متقاعدسازی مسئولان وقت برای توقف جنگ پس از فتح خرمشهر از مصادیق مشی اصلاح طلبانه او بود.

بنابراین مهندس سحابی پس از پیروزی انقلاب همواره به عنوان یک اصلاح طلب (با همان مفهوم که در ابتدا آمد) برای بهبود اوضاع و اصلاح امور تلاش کرد. از همین رو نیز در سال ۱۳۷۶ از شکل گیری جریانی اصلاح طلب در درون نظام استقبال کرد؛ به ویژه آنکه تلاش ها و فعالیت هایش با دیگر فعالان ملی و مذهبی برای اصلاح امور در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی نیز نتیجه ای به بار نیاورده بود.

مهندس سحابی بر پایه نقدهایی که به سیاست های دولت هاشمی رفسنجانی داشت، از فردای دوم خرداد ۱۳۷۶ انتظار داشت آن سیاست ها و برنامه ها اصلاح شوند. او دولت اصلاحات را برآمده از نارضایتی عمومی از سیاست ها و برنامه های پس از انقلاب به ویژه دولت سازندگی می دانست و بنابراین با آغاز فعالیت دولت اصلاحات به انتقادات خود در همه حوزه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت سازندگی ادامه داد و همین مواضع تا حدود زیادی مرزهای او را با اصلاح طلبان پررنگ و پررنگ تر کرد.

محوریت هر تغییر اصلاح طلبانه از منظر مهندس سحابی رشد و تقویت جامعه مدنی بود. او از همان آغازین روزهای جنبش اصلاحی در سال ۱۳۷۶ به

مهندس سحابی بارها در مصاحبه ها، مقالات و سخنرانی ها تلاش کرد تا این ضعف نظری اصلاح طلبان که تصور می کردند بدون اصلاحات جدی اقتصادی و صرفاً با پیشبرد اصلاحات سیاسی می توان راه توسعه را پیمود، به آنها گوشزد کند.



مرحوم مهندس سحابی و مرحوم دکتر یزدی در کنفرانس مطبوعاتی جمهوری خواهی و حقوق بشر

دوم خرداد اصلاح شوند. از همین رو برای خروج از بحران رویه‌ای مدنی را پیشنهاد کرد که چندان به مذاق اصلاح طلبان خوش نمی‌آمد.

مهندس سحابی بارها در مصاحبه‌ها، مقالات و سخنرانی‌ها تلاش کرد تا این ضعف نظری اصلاح طلبان که تصویری کردند بدون اصلاحات جدی اقتصادی و صرفاً با پیشبرد اصلاحات سیاسی می‌توان راه توسعه را پیمود، به آنها گوشزد کند. وی در سرمقاله ایران فردا نوشت:

«تحولات اجتماعی، به خصوص توسعه اجتماعی، امری نیست که خط‌کشی شده و فصل‌بندی شده باشند یا در یک گوشه از جامعه توسعه سیاسی و در جای دیگرش توسعه اقتصادی مستقل از هم و بدون تأثیر و تعامل بر یکدیگر صورت گیرد.» (ایران فردا، شماره ۴۱، فروردین ۱۳۷۷)

سحابی در همین سرمقاله به رئیس‌جمهور خاتمی هشدار داد که مبادا به خاطر عشق به توسعه سیاسی تحرک و پویایی اقتصادی و اجتماعی مواعید خودشان در زمینه توسعه درون‌زا، نگاه به داخل، ایجاد کار و اشتغال مولد و... را که قبلاً نود آن را داده بودند فراموش کرده یا در درجه دوم اهمیت قرار دهند و توسعه سیاسی را از پشتوانه یا اسکلت‌بندی مادی - اقتصادی آن خالی کنند. تأکید مرحوم سحابی بر این بود که توسعه سیاسی و اقتصادی دو روی یک سکه‌اند و از هم تفکیک‌ناپذیرند و باید پایه پای هم پیش روند تا امر توسعه تحقق یابد.

از تفاوت‌های مهم دیگر اصلاح طلبی سحابی و اصلاح طلبان دامنه نقد و وضع موجود و حوزه‌های نقد بود. در این زمینه سحابی کاملاً رادیکال بود. از نظر او هیچ جایگاه، نهاد یا قانون و مقرراتی نمی‌توانست از نقد و نظر مصون باشد. برای او اصلاح امور حدیقف و خط قرمزی نداشت. او از موضع دینی، ملی و انسانی هر امر بشری را قابل نقد می‌دانست و در امور حاکمیتی تقدس را به رسمیت نمی‌شناخت و هر گونه مطلقیت را برای افراد یا نهادها شرک می‌دانست و خلاف عقل متعارف. از همین منظر سحابی، اصلاح طلبان را به نقد بنیادین و ساختاری دعوت می‌کرد و با توجه به عمق شناخت از بحران‌های ایران، میانه‌ای با رفرمیسم اصلاح طلبان نداشت. مهندس سحابی اگرچه از حضور اصلاح طلبان در ساخت قدرت استقبال می‌کرد، اما همواره به آنها اذکار می‌داد که اگر به اصلاح بنیادین و ساختاری نیندیشند و اقدام نکنند، خود نیز در دام بحران‌های نظام از جمله بحران مشروعیت، بحران ناکارآمدی، بحران فساد و ده‌ها بحران دیگر خواهند افتاد. حوادث بعدی و وضعیت امروز اصلاح طلبان شاهدهی است بر صحت ادعاهای او.

■ ■ ■
**محوریت هر تغییر
اصلاح طلبانه از
منظر مهندس
سحابی رشد و
تقویت جامعه
مدنی بود. او از
همان آغازین
روزهای جنبش
سال ۱۳۷۶ به
اصلاح طلبان
هشدار می‌داد
که تنها به اتکای
مردم و با تقویت
جامعه مدنی
می‌توانند بر موانع
توسعه ایران فایق
آیند. بی‌توجهی
به نقش و اهمیت
جامعه مدنی و
اتکای بیش از حد
به لابی قدرت از
انتقادات جدی
سحابی به
اصلاح طلبان بود.**

اصلاح طلبان هشدار می‌داد که تنها به اتکای مردم و با تقویت جامعه مدنی می‌توانند بر موانع توسعه ایران فایق آیند. بی‌توجهی به نقش و اهمیت جامعه مدنی و اتکای بیش از حد به لابی قدرت از انتقادات جدی سحابی به اصلاح طلبان بود. از این رو در سرمقاله شماره ۳۶ ایران فردا تحت عنوان «شرایط نوین، اندیشه وایدئولوژی نوین» در شهریور ۱۳۷۶ یعنی سه ماه پس از پیروزی آقای خاتمی نوشت:

«آقای خاتمی در تبلیغات انتخاباتی و برنامه‌های ارائه شده خود، آشکارا وعده تحقق جامعه مدنی را داده است. البته تحقق جامعه مدنی یک امرانی و لحظه‌ای نیست که با یک تصمیم فورا به اجرا درآید. به طور خلاصه، جامعه مدنی از افکار و عقاید، منافع و مصالح متنوع و متنوع کل فراگیری به نام ملت تشکیل می‌شود. در این جامعه گروه‌های متنوع ملت به طور مسالمت‌آمیز با هم زندگی می‌کنند و امور مربوط به خود را با وفاق و اشتراک و قراردادهای متقابل پیش می‌برند و در واقع همه کم و بیش به این رشد رسیده‌اند که منافع آن کل فراگیر را در نظر بگیرند و آن را بر منافع خود تقدم بخشند.»

در دو مقطع متفاوت اولی در جریان بازداشت کرباسچی شهردار تهران و دومی در انتخابات سال ۱۳۸۴ وارد صلاحیت دکتر محمد معین، با فشار اصلاح طلبان آقای خاتمی ناچار شد از روش‌های غیرشفاف از جمله درخواست حکم حکومتی به حل منازعات کمک کند. این رویه مورد انتقاد مهندس سحابی بود. وی تأکید داشت چنین روش‌هایی نه تنها نقض وعده آقای خاتمی برای توسعه روش‌های مدنی است، بلکه در نهایت به کاهش شفافیت در جامعه منجر خواهد شد. وی در همین زمینه و در سرمقاله ایران فردا شماره ۴۲ تحت عنوان «نه آشوب، نه سکوت» در اردیبهشت ۱۳۷۷ نوشت:

«آیا روش کدخدگری و میانه‌کاری از بالا و پنهان از مردم همواره پاسخی مثبت و موفقیت‌آمیز خواهد داشت؟ به نظر می‌رسد همیشه به این شکل نباشد.... آیا اقتضای رشد دموکراسی و مدنیت در جامعه شفاف بودن با افکار عمومی نیست؟ پنهان کردن مسائل از مردم و لایوشانی موانع موجود در مسیر حرکت دولت به سوی توسعه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، چه مشکلی را حل می‌کند؟»

در واقع مهندس سحابی تلاش داشت به اصلاح طلبان و آقای خاتمی نشان دهد که برای تحقق دموکراسی و جامعه‌ای بازتر نمی‌توان از روش‌های غیرمدنی سود جست و اصلاح طلبان نباید به امید تداوم حضور در قدرت یا در چارچوب منافع گروهی، حزبی یا جناحی بر خلاف وعده‌هایی که به مردم داده‌اند تسلیم روش‌ها و رویه‌هایی شوند که قرار بوده در فرایند جنبش



ملیت، هویت ملی و امکان بازخوانی پایه‌های مفهومی

مذهبی بودن به معنای برخورداری از نگاه دینی به مسائل اجتماعی، سیاسی، جهان، جامعه، سیاست، مسئولیت‌ها و پیمان‌ها که مجموع افراد شاخص این مجموعه از جایگاه و منظر نواندیشی دینی در پاسخگو نمودن آن به نیاز زمان دست داشته و به سهم خود تلاش کرده تا دین اسلام را به مثابه مذهبی روزآمد و کارآ بازخوانی نمایند.

آنها با مبانی مدرنیته برخوردی دینامیک داشته و تلاش نموده تا وجود مثبت آن را در مبانی نظری اندیشگی مذهبی خود دخالت داده و نتایج آن را نیز ارزیابی نمایند. از نظر آنها تفکر توحیدی ریشه در تاریخ تحول فکری جوامع دارد که در رابطه با ایران بر بستر منافع ملی، جنبش‌های مردمی و استقلال ایران تکامل یافته و رشد کرده و مفاهیم خدشه‌ناپذیر استقلال طلبی، عدالت خواهی و اقتصاد مستقل درون‌زا را رقم زده است.

■ هویت ملی، مذهبی، از مدرس و مصدق تا بازرگان و شریعتی

بازوی دیگر هویتی این جنبش فکری و سیاسی یعنی ملیت که در ایران همواره در آمیخته به دین بوده است، همانگونه که سحابی معتقد است در دوره معاصر با مدرس شکل گرفته، با مصدق بعد ملی و استراتژیک یافته، با بازرگان بعد آزادیخواهی و با شریعتی بعد عدالت خواهانه یافته است؛ مدرس ایرانیت ما را از اسلامیت ما جدا دانسته، مصدق خود را مسلمان ایرانی و

از نظر مهندس سحابی جریان ملی-مذهبی ادامه حرکت سید جمال الدین اسدآبادی است که با رفتار سیاسی سید حسن مدرس بر آن تاکید و تصریح شده است. همچنین تا قبل از انقلاب با حکومت مصدق و نهضت ملی شدن صنعت نفت، بعد ملی یافته و با آراء مهندس بازرگان و تاسیس نهضت آزادی بعد آزادی خواهانه آن عمده و با اندیشه‌های شریعتی بعد عدالت خواهی آن تحقق یافته است. با انقلاب ۵۷ بستر فراهمی می‌شود که این نیروها که خاستگاه فکریشان بر اساس نقد سنت و مدرنیته شکل یافته، از زمینه گسترش و توسعه بیشتری برخوردار شوند. این مجموعه دارای ویژگی‌های کلان و خرد مشترکی بوده که آن را از سایر نحلله‌ها متمایز و برجسته می‌ساخت:

- ۱- برخورداری از تفسیری معنوی از جهان، انسان، تاریخ و جامعه
 - ۲- برخاسته از سنت اندیشگی و تعلق خاطر به گوهر و میراث اصیل سنتی
 - ۳- دارای تحصیلات عالیه و آشنایی با علوم جدید و آشنایی با مبانی مدرنیته و تجدد
 - ۴- نقد توأمان سنت و مدرنیته
 - ۵- اهمیت به برخورداری از ایرانی آباد و آزاد و مستقل و توسعه یافته
 - ۶- پیشینه، فرهنگ عمومی و وجوه تاریخی مشترک، تعلق خاطر به نهضت ملی محمد مصدق، تفاهم بر روی چند چهره مشترک (مصدق، بازرگان، طالقانی، شریعتی)، عدم اعتقاد به براندازی، نفی خشونت و اعتقاد به مداراگری، مرزبندی با نظام مستقر و عدم مشارکت در روندهای خونین و
- ملی-مذهبی‌ها با اعتقاد به مذهب و منافع ملی در الگوی دولت-ملت مدرن که بر پایه دموکراسی و عدالت تعریف می‌شود، هویت خود را بر دو بازوی مذهب و ملیت استوار کردند.



فاطمه گوارایی

ایرانی مسلمان می خواند و بازگان در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت تصریح دارد که ما اسلام را برای ایران می خواهیم و همچنین شریعتی که ملیت را بر پایه تفاوت و تمایز و نه بر اساس خاک و خون تبیین می نماید.

مهندس سبحانی در تبیین های متعدد خود از وجوه هویتی ملی - مذهبی آغازگر اولویت منافع ملی بر منافع جهان اسلام در دوره معاصر را مرحوم مدرس می داند تا جایی که معتقد است این رویکرد جدا نبودن ملیت و ایرانیت از اسلامیت رویکرد نوینی در نوگرایی دینی بوده است. به باور سبحانی مصدق نیز هویت ایرانیان را ترکیبی از اسلام و ایران و جدایی ناپذیری آن دو دانسته است. منتها هم استبداد و هم مقابله با استعمار و نیز مقابله با تسخیر فضا توسط ایدئولوژی رقیب و نیاز به تقابل فرهنگی با آن، ضرورت عمده شدن بعد ملیت خواهی را در دوران معاصر به اندازه بعد مذهبی آن در قبل از انقلاب - البته به استثناء دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت - فراهم نیاورده بود.

سبحانی در قبل از انقلاب در مقدمه ای بر «خدمات مقابل ایران و اسلام» نوشته مرتضی مطهری ضمن تعریف احساس ملی یا ناسیونالیسم به معنای وجود احساس مشترک یا وجدان و شعور جمعی در میان عده ای از انسان ها که یک واحد سیاسی یا ملت را می سازند، در ریشه یابی پدیده ناسیونالیسم و ملی گرایی، عناصر هویتی ایرانیان را برگرفته از دو عنصر ماقبل ورود اسلام و بعد از ورود اسلام برمی شمارد. وی همچنین در جایگاه روشنفکر زمانه خود معیارهای ناسیونالیسمی را که بر زبان و نژاد و شرایط اقلیمی و طبیعی تکیه کرده غیراضیل دانسته و وجدان جمعی و همبستگی ملی ناشی از درد مشترک و احساس ظلم و اراده نفی آن و طلب عدالت را در برابر مریرونی و غیر، معیار شکل گیری هویت ایرانیان برمی شمارد که این عامل هویتی شکل گرفته را در قبل از انقلاب در سرزمین های اسلامی من جمله ایران، «اسلام» برمی شمارد.

■ ضرورت بازخوانی امروزی از ملیت

اما بعد از انقلاب ۵۷ با عمده شدن انترناسیونالیسم اسلامی و ناسیونالیسم ضد استعماری و سرریز نتایج پرهزینه آن در سیاست های داخلی و خارجی، بازخوانی امروزی از ملیت را در برابر برداشت هایی که با منافع ملی مغایرت دارد، بسیار بیش از گذشته ضرورت بخشید. مهندس سبحانی به صراحت عنوان کرد که در شرایط کنونی هیچ مکتب و ایدئولوژی ای من جمله دین به واسطه این که یک امر ذهنی است، نمی تواند محور وحدت در جامعه ایران باشد، بلکه امروزه باید حول یک محور عینی که آن نیز خود ایران است به وحدت رسید.

از آنجایی که خود ملی - مذهبی از بستریک جنبش فکری، سیاسی و اجتماعی برخاسته که تحول و دگرگونی در میانی متناسب با نیاز و زمان، یکی از تمیزه های آن از سایر جریانات به شمار می رفته است، در هر دوره بنا به ضرورت، حوزه ای از زیرمجموعه های هویتی تشکیل دهنده آن یعنی مذهب و ملیت باز و گسترده و کوچک و فشرده شده است. همانگونه که مذهب و نقش آن از امتزاج با سیاست در مقطعی به دورانی رسید که خدا و آخرت به عنوان تنها برنامه و هدف انبیاء تبدیل شد، ملیت نیز از مفهوم باز و گسترده برخوردار است.

اگر همانگونه که در قبل از انقلاب انترناسیونالیسم اسلامی امت و ناسیونالیسم ضد استعماری از تمیزه های نواندیشان دینی محسوب می شد، امروزه حتی اگر نتوانیم به روشنی ترسیم نمائیم که قالب استقلال خواهی، توسعه متوازن، نگاه به درون، ایران برای همه، سازماندهی سرمایه داری ملی و عدالت طبقاتی که همانا تقدم منافع ملی بر سایر منافع جهانی و منطقه ای است، چگونه است، اما می توانیم قطعاً بگوییم که دیگران تعبیر گذشته در دستور کار نیست و نمی تواند پاسخگو باشد.

به نظر می رسد اگر خود هویت را مقوله ای مدرن فرض کنیم، هردو پایه آن باید تغییر پذیر باشند و مضامین و کارکردهای آن متناسب با زمان و نیاز باید تغییر

معنایی یابند. زیرا آنچه که تغییر ناپذیر است وجه انسان گرایی آن است.

امروزه چگونگی احراز ملیت مستلزم پاسخ های جدی و اساسی است؛ زیرا نظریه های نوین درباره وابستگی و استقلال پدید آمده و جهانی شدن نیز یک توطئه استعماری صد در صد نیست، بلکه ارتباط با جهان نتایج و الزامات عملی و عینی در زندگی روزمره بسیاری از کشورهای در حال توسعه به وجود آورده است. پس ضرورت بازخوانی تولید فکری و معرفت گذشته و دستیابی به هویت و معرفت های جدید نشان می دهد آنچه اهمیت دارد تعریف ملیت بر اساس حق مردم در تعیین سرنوشت خود، وحدت ملی برای دستیابی به توسعه و پیشرفت و استقلال ملی است. از این منظر نقد انترناسیونالیسم با هر لباسی که در عمل منافع ملی مردم ما را نادیده بگیرد، اهمیت بسیار می یابد.

ضرورت دارد در مورد کیفیت مفهوم هویت بازنگری شود و اصول غیر اعتباری آن قالبی نوین برای عرضه بیابد.

چهل سال تجربه حضور همه جانبه و پرفشار دین در قدرت، بازخوانی اصول و مبانی گذشته هویتی را با توجه به سازوکار نظام بین الملل و بومی کردن آن ضرورت بخشیده است. در این فرایند تغییر و تحول، عدم تباین مذهب و ملیت و محوریت انسان در آن را می توان از جمله موارد غیر قابل تغییر و ثابت هویت دانست. اما به قول محمد جواد غلامرضا کاشی اگر این روایت از ملی گرایی بخواهد در ایران امروز معنادار باشد، باید بتواند به منزله یک کل چهره بنمایاند و ظهور به معنای کل نیز معنایی جز این ندارد که دین، جهان شمول گرایی، فردگرایی و عدالت در آن نادیده گرفته نشده و امکان ظهور پیدا کنند و نیز باز به گفته سعید درودی بازخوانی فردی این مسئله تنها در صورتی می تواند راهگشا و موثر باشد که به مدل و قالب قابل استناد جمعی تبدیل شود. ۲

■ منابع

- ۱- «ناسیونالیسم ایرانی، تبارگرایا دموکراتیک». فصلنامه مطالعاتی پویه، شماره ۳ و ۴، ص ۴۵
- ۲- «ملی و مذهبی؛ گرایش یا نهاد؟ جریان ملی - مذهبی؛ گذشته های روشن، آینده های مبهم»، سعید درودی
- ۳- خدمات متقابل ایران و اسلام. مرتضی مطهری



مهندس سبحانی به صراحت عنوان کرد که در شرایط کنونی هیچ مکتب و ایدئولوژی ای من جمله دین به واسطه این که یک امر ذهنی است، نمی تواند محور وحدت در جامعه ایران باشد، بلکه امروزه باید حول یک محور عینی که آن نیز خود ایران است به وحدت رسید.



شرایطی کم و بیش مشابه از جهت وضع جهان اسلام، مردانی دیگر از زمره نواندیشی دینی سعی کرده‌اند پروژه احیا و نوسازی فلسفه دینی اسلام و نگاه نوبه عالم و آدم بر مبنای ۱. قرآن و سنت اسلامی و ۲. در نظر گرفتن ترقیات علم و معرفت در دوران جدید را پیگیری کنند و مهندس سحابی قطعاً یکی از این بزرگان است.

■ «سه کتاب» حاصل یک عمر زیست مؤمنانه

زندگی پرفراز و نشیب مهندس سحابی تجربه یک زیست مؤمنانه و عدالت جویانه در زمینه‌ای از نجابت و صداقت همیشگی است و این مهم را فطرت پاک و خداجوی وی از رشد و نمودر خانواده‌ای که سمبل ایمان و علم و مبارزه بود و نیز همنشینی و تعلیم از بزرگانی چون آیت الله طالقانی، مهندس بزرگان و پدر بزرگوارش دکتر سحابی و... در مسیر زندگی و مبارزه‌اش کسب کرده بود.

اگر بخواهیم به سیاق معلم شهیدمان در تمجید از اقبال لاهوری از او سخن بگوییم، مهندس سحابی «کسی است که نه تنها با سخن خویش که با بودن خویش»^۵ به ما آموخت.

«او مردی است بایک روح و در چندین بعد و این

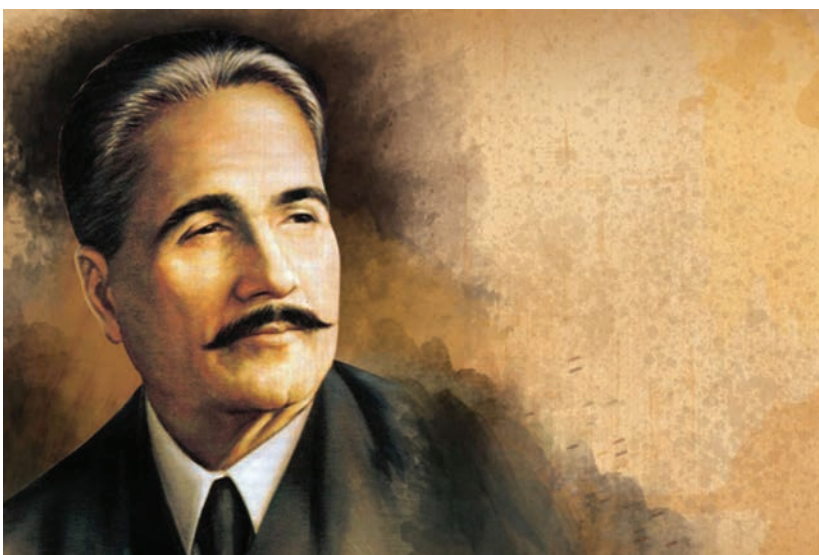
تصادفی نیست، روح اسلامی چنین است.»^۶

«وی نشان داد که اسلام، علیرغم جهل و رکود داخلی و... همچنان استعداد آن را دارد که نبوغ‌های بزرگ پدید آورد، روح‌های عمیق و نیرومند پیاورد.»^۷

«چقدر شنیدنی و قابل تأمل است سخن وی که «مرد دین و دنیا، ایمان و دانش، عقل و احساس، عرفان و سیاست، خدا و مردم، پرستش و جهاد، مرد دیروز و امروز، بارسای شب و شیر روز بود و مسلمان بود.»^۸

مرحوم مهندس سحابی در او اخراج عمر پربرکت خود اقدام به انتشار دیدگاه‌های خود درباره یکی از مهم‌ترین مباحث اندیشه اسلامی یعنی وحی کتاب مقدس کرد. این دیدگاه‌ها که به اختصار در مقاله «سه کتاب» در کتابی با همین نام نگارش یافته به بررسی معنای واژه «کتاب» در قرآن مجید پرداخته و با معرفی «قرآن مجید»، «طبیعت» و «تاریخ» به عنوان معانی مختلف ولی متناظر به یک حقیقت واحد از این لفظ، رویکرد تفسیری نوینی ارائه داده است. بر اساس این رویکرد تفسیری کتاب‌های طبیعت (علوم مثبت) و تاریخ (علوم انسانی و اجتماعی)، نیز کاملاً درون دینی و درون قرآنی بوده و استفاده از دستاوردهای بشری از این دو کتاب برای فهم حقایق قرآنی توصیه شده و برعکس استفاده از کتاب آسمانی قرآن نیز در کارهای علمی و تاریخی تجویز شده است.

محمداقبال لاهوری



بر اساس رویکرد
تفسیری مرحوم
مهندس سحابی
(سه کتاب)،
کتاب‌های
طبیعت (علوم
مثبت) و تاریخ
(علوم انسانی
و اجتماعی) نیز
کاملاً درون دینی
و درون قرآن است.
خروجی هر سه
کتاب، هدایت و
تکامل بخشی و
تعالی آدمیان است

نواندیشی دینی و روش نوین تفسیر «کتاب با کتاب»

بررسی مقاله «سه کتاب» اثر مرحوم عزت الله سحابی

■ مقدمه: اقبال لاهوری و منابع معرفت

کمتر از یکصد سال پیش و در شرایطی که جهان اسلام در وضعیتی بسیار تأسف بار و نابسامان به سر می‌برد که به قول معلم شهید ما «عصری... که مزرعه فرهنگی اسلام را آفت گرفته و در سکوت غم انگیز و مرگبار پاییزی فرو رفته و در همین حال، ناگهان سیل و طوفان ریشه برانداز استعمار از غرب بر آن تاخته و این مزرعه آفت گرفته پاییز زده را سراسر آب گرفته بود و دهقانان مصیبت زده‌اش را هم خواب و داروغه هایش تنها غارتگرانش و مزرعه دارانش همه گله‌های یورش کننده بزرگان و روبهان و گفتاران به گفته حافظ:

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت / عجب که رنگی گلی ماند و بوی نسترنی^۱
در چنین فصلی ناگهان سرو آزادی قامت برکشید، مردی که «مرد دین و دنیا، ایمان و دانش... مرد دیروز و امروز، بارسای شب و شیر روز بود، مسلمان بود»^۲، و چاره درد جانکاه جهان اسلام را «بازسازی» چارچوب‌های فکری مسلمین در نگاه به خدا، طبیعت و انسان و رابطه بین آنها دانست و خود، در این راه آستین همت بالا زد و پیشگام ارائه نگاهی نوبه عالم و آدم بر مبنای آموزه‌های قرآنی و دینی شد و بدینسان «به قیام انقلابی سید جمال قوام ایدئولوژیک بخشید و درخت برومند و سرکش او را ریشه‌های عمیق فکری داد.»^۳
اقبال در پروژه بازسازی اش سعی کرده است «... که با توجه به سنت فلسفی اسلامی و در نظر گرفتن ترقیات اخیر رشته‌های جدید علم و معرفت، فلسفه دینی اسلام را احیا و نوسازی»^۴ کند. و اینک ده‌ها سال بعد از بیان اندیشه‌های تاریخ ساز این نابغه بزرگ جهان اسلام و در



جمشید دیوانی

در جستجوی منابع معرفت

مرحوم سبحانی در ابتدای مقاله «سه کتاب» با طرح نظرات و دعاوی به قول ایشان خشک و تحجرآمیز برخی از فرقه ها و نحله های اسلامی که با استناد به جمله «حسبنا کتاب الله»، کتاب قرآن را تنها منبع معرفت و استخراج احکام برای خود می شناسند، ضرورت پژوهشی قرآنی را در همین باب متذکر و پس از آن با بررسی موارد کاربرد واژه «کتاب» و با توجه به سیاق آیات و آیات قبل و بعد از آن سه فرض اولیه خود برای سه کتاب (کتاب آسمانی، کتاب طبیعت و کتاب تاریخ) را پذیرفتنی و مقبول می یابد.^۱

ایشان در ادامه، همین روش را برای اجزای «کتاب» یعنی «آیه» و «کلمه» هم اعمال کرده و پیش فرض سه کتاب (آسمانی، طبیعت و تاریخ) را برای آنها نیز آزموده و مقبول می یابد.

براین اساس و با بررسی مجموع ۲۵۲ موردی که واژه «کتاب» در آنها مورد استفاده قرار گرفته است سه معنای زیر را بیان می کند:

۱. کتاب به معنای کتب آسمانی ادیان توحیدی چون قرآن، انجیل و تورات و...

۲. کتاب به معنای عالم طبیعت یا کل نظام آفرینش

۳. کتاب به معنای سرگذشت یا نامه اعمال فرد یا جامعه انسانی و به عبارت دیگر کتاب تاریخ. البته ایشان در ادامه به موردی از کاربرد واژه کتاب که بر معنای مشترکی بین موارد فوق دلالت دارد نیز اشاره می کند.

بدینسان صاحب کتاب شریف «سه کتاب» با بررسی آیاتی از قرآن مجید که در آنها واژه های «کتاب»، «آیه» و «کلمه» به کار رفته است به این نتیجه می رسد که «در فهم آیات و آموزه های قرآنی یا تفسیر قرآن، افزون بر منابع معمول و سنتی، یعنی قرآن و حدیث و عقل فلسفی یا کلامی می توان از کتاب طبیعت و کتاب تاریخ و آنچه در علوم مربوطه، در روزگار فعلی یا در آینده کشف یا اثبات می شود، نیز کمک بگیریم و از این پس کسی از اصحاب دین سنتی نمی تواند بگوید که کمک گرفتن از کتاب طبیعت (علوم مثبت) و کتاب تاریخ (علوم انسانی و اجتماعی) مراجعه به منبع برون دینی است، بلکه بر این مراجعه برای فهم حقایق قرآن و نزدیک شدن درون قرآنی است و برعکس در کار علمی با جامعه و تاریخ خود، برای فهم پدیده ها از کتاب آسمانی قرآن نیز می توانیم راهنمایی فکری دریافت کنیم.»^۲

خروجی های سه کتاب: هر سه کتاب منبع شناخت و هدایت و تعالی

مهندس سبحانی معتقد است «قرآن، صرف نظر از وحدت تعبیر یا نامگذاری بر این سه کتاب محصول یا خروجی های کم و بیش مشترکی هم برای آنها می شمارد.»^۳ ایشان آنگاه با ذکر مثال هایی از کتاب آسمانی و کتاب تاریخ و نیز کتاب طبیعت نتیجه می گیرد که: «می بینیم که محصول و خروجی تحقیق در کتاب طبیعت هم مثل کتاب تاریخ یا کتاب قرآن هدایتگر و تکامل بخش و موجب تعالی آدمیان است.»^۴

کتاب مثانی: معانی سیال و نوشونده آیات و کلمات کتاب قرآن و طبیعت و تاریخ

نویسنده محترم «سه کتاب» در بحثی پیرامون دلیل اصرار قرآنی بر اشتراک لفظ «کتاب» بر سه واقعیت کتب آسمانی و طبیعت و تاریخ به بیان ویژگی های کتاب پرداخته و انتخاب این کلمه را نشان و حکایتی از شعور و احاطه و اشراق لایتنای واضع آن دانسته است و با تأکید بر یکی از ویژگی های کتاب یعنی طولانی مدت بودن اعتبار و صحت و بدیع بودن آن تا مرز بی نهایت، با توجه به آیات مبارکه ۲۳ سوره زمر که در توصیف قرآن آمده است «الله نزل احسن الحديث کتاباً متشابهاً مثانی...» بحث جدیدی را با توجه به معنی مثانی مطرح نموده که معنی مثانی که همواره «یتجدد و حالاً فعالاً...» یعنی همیشه نو و بدیع است. مؤید معانی سیال و نوشونده آیه یا کلمه قرآن (کتاب آسمانی) و نیز همین معانی یتجدد حالاً فعالاً در خصوص طبیعت و تاریخ است.

روش نوین تفسیری

تفسیر «قرآن با قرآن»: یکی از مهمترین شیوه های تفسیری که بلافاصله نام مفسر عالیقدر جهان اسلام، مرحوم علامه طباطبایی را به ذهن متبادر می سازد، روش تفسیر «قرآن با قرآن» است. مرحوم علامه در توضیح این شیوه معتقد است که برای تشخیص مقاصد عالییه و فهم حقایق قرآن به جای انجام بحث های علمی یا فلسفی و حمل نتایج آنها بر آیات قرآن مجید که در مورد قرآن مجید این روش وافی به مقصود نمی باشد از روش تفسیر «قرآن با قرآن» که به معنای تفکر در هر آیه و نیز آیات دیگر است و معلوم کردن مصادیق آیه باید بهره جست. تفسیر «کتاب با کتاب»: اما دسته دیگری از مفسرین و مترجمین قرآن مجید ارجاع صرف به آیات کتاب ملفوظ را کافی ندانسته و معتقدند باید به همه منابع معرفت توجه و مراجعه کرد چرا که عدم خروج از کتاب ملفوظ و مراجعه نکردن به کتاب های دیگر (طبیعت و تاریخ) ما را در نهایت گرفتار دور نموده و واصل به مقصود نخواهیم شد. این روش را که شاید بی مناسبت نباشد که به آن عنوان روش تفسیری «کتاب با کتاب» بدهیم برای نخستین بار به صورت روش و متدی نوین توسط علامه اقبال لاهوری در کتاب گرانقدر «بازسازی فکر دینی در اسلام» مطرح شد و توسط تعدادی از اندیشمندان و متفکرین معاصره به شکل های مختلفی بیان شد اینک و در قالب «سه کتاب» هدایت توسط مرحوم مهندس سبحانی مطرح شده است.

کلمه سازی، نفس خلایق خداوند

مرحوم مهندس سبحانی با بررسی ۷۵ مورد کاربرد واژه کلمه و مشتقات در قرآن مجید، کلمه سازی را نفس خلایق خداوند خالق عالم و وجود تلقی کرده که برای آن حدود و حصری زمانی یا مکانی یا عددی وجود ندارد. ایشان با استناد به آیات ۱۰۹ سوره کهف: «قل لو کان البحر مداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی ولوجننا بمثلہ مداداً»؛ اگر دریاهای (طبعاً دریاهای روی زمین یعنی سه ربع سطح آن) کره زمین ولو آنکه نظیر یا یک برابر آن نیز به کمکش آید، یعنی دو برابر کل دریاهای زمین، مرکبی شوند که کلمات پروردگار عزیز حکیم عالم را بنویسند، این مرکب عظیم و بی نهایت تمام می شود، ولی کلمه سازی خداوند تمام نمی شود. و آیه ۲۷ سوره لقمان: «ولوانما فی الارض من شجرة اقلام و البحر بمده من بعده سبعه ابهر مانفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم»؛ «اگر تمام آنچه از درختان که در روی زمین روییده است قلم شوند و دریاهای هفت دریای پس از آن مرکب باشند، کلمات پروردگار متعال تمام نمی شوند.» نتیجه می گیرد که این تفاسیر حاکی از بی نهایت بودن



روش تفسیری

«کتاب با کتاب»

نخستین بار به

صورت روش نوین

توسط علامه اقبال

لاهوری در کتاب

گرانقدر «بازسازی

فکر دینی در اسلام»

مطرح شد و اینک

و در قالب «سه

کتاب» هدایت

توسط مرحوم

مهندس سبحانی

مطرح شده است.



■ جایگاه پایه‌ای و مبانی «کلمه» در خلق «آیه» و «کتاب»

واقعیت چیزی جز خلاقیت مستمر و بی حد و حصر زمانی یا مکانی یا عددی خداوند، نیست و این برعهده خلیفه است که با آنچه آموخته است و توسط خداوند در نهادش به ودیعه گذاشته شده (و علم آدم الاسماء) این خلق را از زیر پرده بی خبری و فراموشی بیرون آورده و هر دم لایه‌ها و حجاب‌ها را کنار زده و شکوه و جلال و جمال عالم را آشکارتر سازد.

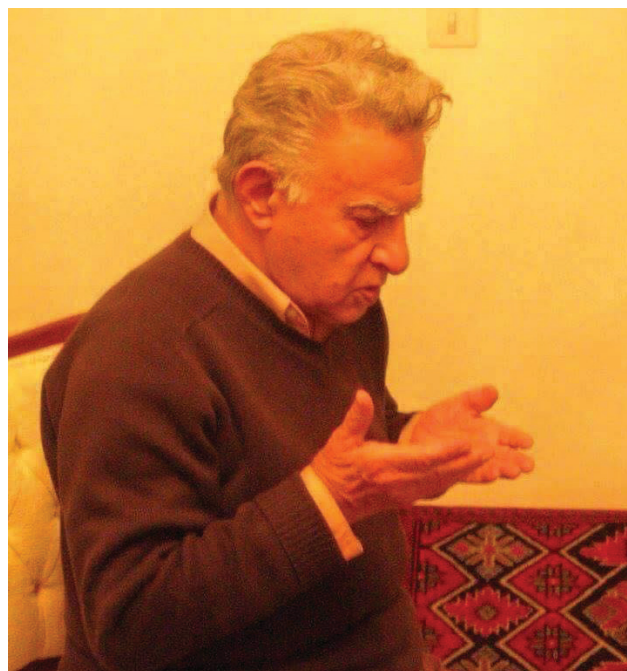
همچنین مبنای بودن کلمه‌سازی خداوند در خلق هر سه کتاب و ضرورت مراجعه مستمر به هر سه کتاب جهت شناخت برتر و هدایت و تعالی و کنار زدن حجاب‌ها و... از چارچوب فکری نوینی در قائلین به روش تفسیری سه کتاب پرده برمی دارد.

آیات و کتاب حاصل خلاقیت مستمر خداوند است و بنابراین در مشاهده‌ای که از طبیعت و آیات طبیعی خدا می‌کنیم (همانگونه که در تلاوت آیات کتاب آسمانی) در واقع جویای پیوند نزدیکی با خدای خالق آن هستیم و به قول علامه اقبال لاهوری این چیزی جزش کل دیگری از عبادت نیست.

مهندس سبحانی پس از بیان نظر خود در خصوص معنای «کتاب» و ارائه روش تفسیری نوین خود که برای آن عنوان تفسیر «کتاب با کتاب» پیشنهاد می‌شود، در دو بخش بعدی کتاب ارزشمند خود به تحقق عملی روش مورد نظر خود پرداخته و در مقاله «بحثی پیرامون مسئله وحی» آیات قرآنی را با کمک گرفتن از کتاب طبیعت یا علوم مشتبّه و نیز مقالات «اسلام و حقوق بشر» و «تقوا در اجتماع» را با باری جستن از علم تاریخ، جامعه‌شناسی و حقوق، به نگارش درآورده که امید است در فرصت‌های آتی از آنها بیشتر بیاموزیم.

■ پینوشته‌ها

- ۱- ما و اقبال، دکتر علی شریعتی، ص ۱۵.
- ۲- همان، ص ۱۹.
- ۳- همان، ص ۱۴۹.
- ۴- احیای فکر دینی در اسلام، محمد اقبال لاهوری، ترجمه احمد آرام، ص ۲.
- ۵- ما و اقبال، دکتر علی شریعتی، ص ۱۷.
- ۶- همان.
- ۷- همان.
- ۸- همان، ص ۱۹.
- ۹- سه کتاب، مرحوم مهندس سبحانی، ص ۱۰.
- ۱۰- همان، ص ۳۳.
- ۱۱- همان، ص ۳۰.
- ۱۲- همان، ص ۳۱.
- ۱۳- سه کتاب، ص ۳۴.
- ۱۴- تفسیر شریف پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، ذیل تفسیر آیه علم آدم الاسماء، چاپ قدیم، ص ۱۱۸.



کلمات پروردگار عظیم الشان است و در نهایت اینکه «کلمه در قرآن جایگاهی فراتر از کتاب یا آیه دارد. کلمه‌سازی انحصاراً کار خداوند است که در ورای هر کتاب آسمانی و خارج از ذهن هر انسان به طور مستمر و دائم، در حال تحقق است و لحظه‌ای و آنی در عالم وجود نمی‌گذرد مگر بروز کلمه‌ای از ذات پروردگار و اصولاً خلاقیت پروردگار از طریق تحقق کلمات صورت می‌گیرد.

■ کلمه‌سازی انسان

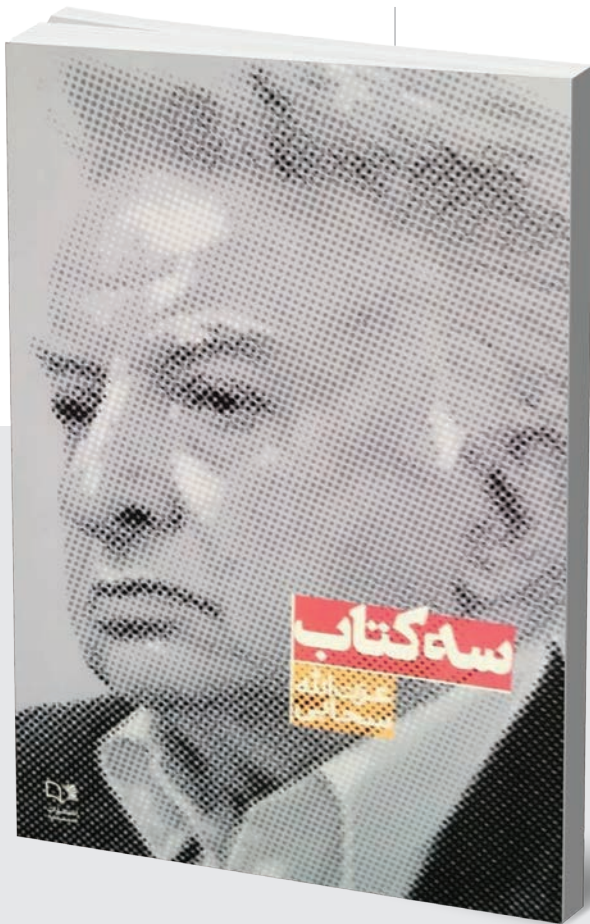
«اما در میان جمیع مخلوقات عالم، انسان است که صاحب اختیار و حمل‌کننده امانت پروردگار است. این موجود نیز در قرآن به صفت کلمه‌سازی متصف شده است «الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان، علمه البیان» (الرحمن: ۱ تا ۴) و یا «و علم آدم الاسماء کلها... و ما کنتم تکتُمون» (بقره: ۳۱ تا ۳۳)

علم اسماء یا نامگذاری بر اشیا و اموری که انسان با آنها سروکار دارد، همان کلمه‌سازی است. زیرا اسم هر شیء، پدیده، امر یا رفتار عبارت است از علامت یا کُد و رمزی که چون گوینده‌ای آن را به کار ببرد، شنونده یا خواننده تمام صفات و ویژگی‌ها و مشخصات آن شیء و پدیده را در ذهن خود بازسازی و به اصطلاح علوم سایبرنتیک امروزی، کشف رمز می‌کند و در واقع آن شیء یا پدیده یا موضوع را شناسایی می‌نماید. کلمه هم همین نقش را دارد... بنابراین نامگذاری همان کلمه‌سازی است که منشأ سخن گفتن و تفکر در انسان‌های امروزی یا بنی آدم شده است.^{۱۳}

در توضیح و تکمیل مطلب فوق شاید هیچ چیز سائر از نظر مفسر کبیر قرآن، آیت الله طالقانی در همین مورد نباشد: «... این قدرت تعلم و فطرت جوینده چون با قدرت اختیار و تصرف در پدیده آدمی به هم پیوست صاحب مقام خلافت می‌گردد. زیرا خلیفه دومین کسی است که جای نخستین بنشیند و کارویر انجام دهد و تکمیل نماید. اگر چنین موجود درازک و متصرفی در جهان سر بر نمی‌آورد همه آفریدگان زیر پرده بی خبری و فراموشی می‌مانند آنگاه عالم نه شکوه و جلال و جمالی داشت و نه هیچ آفریده‌ای به ثمر و نتیجه می‌رسید. ارزش و برتری هریک بر دیگری نمایان نمی‌شد. دست قدرت نخستین می‌سازد و دست خلیفه می‌پردازد. حکمت نخستین هر چه را با خواص و آثار می‌آفریند حکمت و عقل دومین آن را آشکار می‌سازد و به راه می‌اندازد.»^{۱۴}

■ ■ ■
کلمه‌سازی
خداوند که همان
نفس خلاقیت
الهی است با
کلمه‌سازی خلیفه
خدای یعنی انسان
که همان ابداع
و سخن گفتن و
تفکر و کنار زدن
حجاب‌هاست، از
پرده بیرون افتاده
و شکوه و جمال و
جلال خود را آشکار
می‌سازد

گشایش افق‌ها در «سه کتاب» مهندس سبحانی



ابوطالب آدینه‌وند

دغدغه بنیادین ایده «سه کتاب» براین استوار است که از طریق تبیینی قرآنی به نقد این دیدگاه کلاسیک مسلمین بپردازد که همه چیز (هرترو خشکی) در درون کتاب (قرآن) است، به طوری که گویی به منابع معرفتی دیگری برای فهم جهان و تبیین آن و همچنین تنظیم رابطه با خدا و انسان و جامعه نیازی نیست. این پیش فرض، منطقه الفراغ اندیشه را تحدید نموده و تکثر منابع را به رسمیت نمی شناسد و از ایده «جامعیت قرآن» به این باور ره می برد که قرآن تنها منبع معرفتی مورد نیاز است و مسلمین را کفایت می کند. شکل افراطی این تلقی در نیروهای قشری واپس گرا و بنیادگرایان نمایان است.

بدون اجتهاد نظری در جهان طبیعی و تاریخی، انگاره قرآن به مثابه تک منبع افق‌ها را تنگ نموده و راه را بر چشم اندازهای فراخ و گشوده بسته و بر مبادله معارف تنگ می کند.

مهندس سبحانی در اینجا در قامت یک روشنفکر مذهبی با پروبلماتیک نمودن این مساله به تامل در متن قرآن پرداخته تا بتواند به کاوش در این مساله بپردازد که آیا این مدعای مسلمانان و پاره ای از متفکرین اسلامی بر انگاره جامعیت قرآن درست است یا مسلمانان بی نیاز از معارف و علوم طبیعی و انسانی دیگر و دستاوردهای آن هستند؟

مهندس سبحانی در بخش مقدمه این اثر به آیه ۵۹ سوره انعام اشاره دارد که «...وَمَا تَشْقُطُ مِنْ رَوْقَةٍ إِلَّا يَظْلِمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ «... و نمی افتد برگه ای از درختان، مگر اینکه اواز افتادنش با خبر است، و نیست دانه ای در تاریکیهای زمین و نیست هیچ تری و خشکی، مگر اینکه در کتاب مبین خدا است.»

در آراء بسیاری از مفسرین این آیه و نیز آیه «تبیان لكل شیء» جامعیت قرآن را تایید می کند؛ بدین معنی که معرفت قرآنی فراگیر و شمولیت آن در حوزه معرفت همه معارف را در بر می گیرد. به طوری که تبیین هر چیزی را شامل شده و در ادبیات کثیری از مسلمانان در قالب دعوی «حسبنا کتاب الله» مطرح می شود.

مهندس سبحانی در بخش مقدمه کتاب با تامل و واکاوی در کاربردهای زبانی سه کلیدواژه: «کتاب، آیه و کلمه» به این نکته بنیادین توجه می دهد که این سه



سحابی هرسه
کاربرد معنایی واژه
کتاب را، یعنی کتاب
آسمانی، نظام
طبیعت و کتاب
تاریخ رافی الواقع
یک حقیقت واحد
قلمدادی کند.
چنانچه در نظرگاه
اقبال لاهوری نیز،
هستی و آفرینش،
حدیث خداوند
بوده و قرآن تکوین
یافته است.

کلیدواژه به رغم اشتراک لفظی در موقعیت های گوناگون، فضای مفهومی متفاوتی دارند و هر کدام در کاربردهای گوناگون استفاده شده اند، از این روی می توان چنین گفت که هرواژه در هر موقعیتی در بافتار متن، در پرتو فهم هم نشینی ها و قرائن، معنای خاص خود را آشکار می سازد. در این پژوهش مهندس سبحانی این سه کلیدواژه را با ذکر آیاتی چند در ذیل سه کاربرد معنایی دسته بندی کرده است: کتاب به معنای کتاب و حیانی (تورات و انجیل و قرآن و...)، کتاب به معنای طبیعت (نظام طبیعت و نظام خلقت و...) و کتاب به معنای تاریخ (نتیجه عمل فرد و جامعه در پهنه تاریخی) و البته یاد در قالب ترکیبی از این معانی. او همچنین دو واژه آیه و کلمه را که مورد استعمال برای اجزای قرآن هستند، در تعداد کثیری از آیات مورد بررسی معنایی قرار داده و کاربردهای مختلف آن را طرح نموده است. در برخی موارد، در آیه در کاربرد نشانه های طبیعت



در فهم آیات و آموزه‌های قرآنی و یا تفسیر قرآن، افزون بر منابع معمول سنتی، یعنی قرآن و حدیث و عقل فلسفی و کلامی می‌توانیم از کتاب طبیعت و کتاب تاریخ، و آنچه در علوم مربوطه، در روزگار فعلی یا در آینده کشف و یا اثبات می‌شود، نیز کمک بگیریم و از این پس کسی از اصحاب دین سنتی نمی‌تواند بگوید که کمک گرفتن از کتاب طبیعت (علوم مثبت) و کتاب تاریخ (علوم انسانی و اجتماعی)، یک مراجعه به منبع (برون دینی) است، بلکه این مراجعه برای فهم حقایق قرآن و نزدیک شدن به تفسیر قابل قبول... کاملاً درون دینی و آن هم درون قرآنی است و بالعکس در کار علمی با جامعه و تاریخ خود، برای فهم پدیده‌ها از کتاب قرآن نیز راهنمایی فکری دریافت کنیم.» (سحابی، عزت الله، سه کتاب، انتشارات صمدیه، صص ۳۶ و ۳۷)

در اشاره بالا از مهندس سحابی می‌توان چنین دریافت که او هم برای فهم متون دینی و برای فهم اجتماع به تبادل دانش‌ها و معارف باور دارد و آن را توصیه قرآن می‌داند و حتی خود ساختار قرآن را نیز واجد سازگاری چنین ترکیبی می‌داند. آیات کتب آسمانی و طبیعت و تاریخ انسان، همه نشانه‌های درهم تنیده‌ای هستند که با اشاره‌ای از مهندس سحابی به ولفهارت پانبرگ متاله مسیحی همراه است که در آن تاریخ انکشاف و تجلی تدریجی ذات یگانه خداوند تحقق می‌یابد، به طوری که او درباره وحی می‌گوید که «وحی تاریخ است، تاریخ انکشاف حضرت پروردگار» (همان، ص ۵۳). می‌توان چنین استنباط کرد که این نگاه نواندیشانه در پی این است که با نقد نگاه کلاسیک به منابع شناخت و تصورات مسلمین و متفکران دینی از جامعیت قرآن، افقی را تبیین کند که به رویکردی تعاملی و تبادل به معارف دنیای جدید باور دارد و آن را سازگار با توصیه‌های قرآن می‌داند. او در این اثر مساله نیاز به تعدد و تکثر منابع معرفت را با یک تبیین قرآنی صورت‌بندی می‌کند و در جمع‌بندی خواننده را میهمان افقی گشوده قرآن می‌سازد. این یادداشت کوتاه فی الواقع دعوتی است برای خواندن این کتاب و تأمل مجدد در فاکت‌ها و بهره‌مندی از آموزه‌ها نواندیشانه مهندس عزت‌الله سحابی.

■ ■ ■
سحابی در «سه کتاب» در قامت یک روشنفکر مذهبی با پروپلماتیک نمودن این مساله به تأمل در متن قرآن پرداخته تا بتواند به کاوش در این مساله بپردازد که آیا این مدعای مسلمانان و پاره‌ای از متفکرین اسلامی بر انگاره جامعیت قرآن درست است یا مسلمانان بی‌نیاز از معارف و علوم طبیعی و انسانی دیگر و دستاوردهای آن هستند؟

و یا کلمه در کاربرد انسان (مسیح)... استعمال داشته است. به عبارت دیگر و با توجه به دستاوردهای این پژوهش می‌توان گفت که معنای متن در سیاق و بافتار انکشاف یافته و رخ می‌نماید و کاربرد زبانی خود را در بین الاذهان نمایان می‌سازد و صرف معنای لغوی ما را به قصد گوینده رهنمون نمی‌سازد. به طور مثال مهندس سحابی معنای کتاب در آیه ۵۹ سوره انعام را با توجه به همسایگی‌ها و وقرائن و فضای مفهومی، نه کتاب آسمانی بلکه اشاره به نظام طبیعت می‌داند. می‌توان چنین برداشت کرد که او در این فقره با توجه به حمل کاربرد معنایی نظام طبیعت در این آیه، انگاره جامعیت قرآن را به چالش می‌کشد.

در اینجا بهتر است که اشاره شود، مهندس سحابی هر سه کاربرد معنایی واژه کتاب را، یعنی کتاب آسمانی، نظام طبیعت و کتاب تاریخ را فی الواقع یک حقیقت واحد قلمداد می‌کند. چنانچه در نظرگاه اقبال لاهوری نیز، هستی و آفرینش، حدیث خداوند بوده و قرآن تکوین یافته است. او بر این باور است که این سه کاربرد، «دارای حقیقت واحد هستند» که در هدایت و افزایش دانش و تعالی آدمی نقش ایفا می‌کنند.

مهندس سحابی با تأمل در آیات مربوط به سه واژه «کتاب، آیه و کلمه» و دسته‌بندی آن‌ها در کاربردهای زبانی متفاوت و البته اذعان به حقیقت واحد بودن آنها چنین می‌گوید:

«طرحی که در این نوشته‌ها به خوانندگان ارائه شد به منظور کشف رهنمودهایی از خود قرآن در ترجمه و تفسیر آیات آن است که در آن‌ها واژه‌های کتاب و آیه و کلمه به کار رفته است. به نظر نگارنده این سطور، ما





محسن کدیور در حال برگزاری نماز میت برپیکر پاک دکتریدالله سحابی

هدایت شدگان به سبل السلام

مقدمه



جلال یوسفی

در این مقاله قصد بر آن است که احساس درونی، منطق عقلانی و برداشت دینی نویسنده از یک مصداق عینی از فرازی از آیات کتاب الهی بیان گردد: «خاندان سحابی مصداقی از آیه ۱۶ مانده». البته الله اعلم: «کل يعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا: هرکس بر اساس شاکله خود عمل می کند، و پروردگار شما بهتر می داند چه کسی راه یافته تر است.» در واقع محتوای این مقاله در میان گذاشتن یک فهم است. در ابتدا مختصری آیه ۱۶ سوره مائده توضیح داده می شود و سپس چرایی مصداق بودن خاندان سحابی برای این آیه بیان می گردد.

سبل السلام

در آیه ۱۵ سوره مائده خداوند اهل کتاب را مخاطب خود قرار می دهد و آن ها را متوجه جایگاه تبیین گری پیامبری کند و به اهل کتاب می گوید که محمد بن مصطفی کتاب آن ها را تبیین می کند: «قد جاءکم رسولنا ببین لکم...». در انتهای این آیه مبین بودن قرآن نیز اذعان می گردد: «قد جانکم من الله نورو کتاب مبین». آیه بعد در ادامه این آیه با هدایتگری خدا به وسیله حضرت محمد و قرآن آغاز می شود: «یهدی به الله» البته با یک شرط: «من التبع رضوانه: هرکس از خشنودی او پیروی کند» و خداوند اینان را به «سبل السلام: راه های سلامت» هدایت می کند. این تابعان رضوان الهی به اذن او از ظلمات به سوی نور خارج می شوند: «ویخرجهم من الظلمات الی النور» و پیروان خشنودی او به راه راست هدایت می شوند: «ویهدیهم الی صراط المستقیم». نگاهی پیوسته به این فراز

فهم را منسجم ترمی سازد: «... قد جاءکم من الله نورو کتاب مبین (۱۵) یهدی الله به من التبع رضوانه الی سبل السلام ویخرجهم من الظلمات الی النور ویهدیهم الی صراط مستقیم (۱۶)» «... قطعاً برای شما از جانب خدا روشنائی و کتاب روشننگر آمده است. خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند به وسیله آن به راههای سلامت رهنمون می شود و به توفیق خویش آنان را از تاریکی ها به سوی روشنائی بیرون می برد و به راه راست هدایت می کند.»

در ادامه برای درک بهتر آیه، عبارت «سبل السلام» واکاوی می شود. در قاموس قرآن قرشی آمده «سبل بضم سین و ب جمع سبیل به معنای راه است و سلام به معنی سلامت دهنده یا سالم از هر عیبی است که در صورت اول از صفات فعل و در صورت دوم از صفات جلال است.» از دید علامه طباطبایی سبیل در اینجا از آن روی جمع آمده است که بندگان به حسب اختلافی که در سیر به سوی او دارند، راه هایی بسیار دارند. البته در سوره حمد آمده است الصراط المستقیم که نشان می دهد همه این راه ها به یک راه می پیوندند و آن یک راه منسوب به خداوند است. البته بحث پیرامون سبل و صراط بسیار است که خارج از هدف این نوشتار است. پس «سبل السلام» را می توان راه های سلامت و سالم از انحای شقاوت ها دانست. کسانی که به این راه ها رهنمون شوند چون سلامت می یابند، امکان سلامت بخشی به پیرامون خود را نیز دارند؛ چرا که شرط لازم سلامت بخشی فعال، سلامت بودن است.

سحابی ها

یدالله سحابی، عزت الله سحابی و هاله سحابی سه فرد از یک خانواده در سه نسل متفاوت هستند که از ابتدای قرن چهاردهم شمسی تا انتهای دهه نهم این قرن یعنی نزدیک به یک قرن باز یست در «سبل السلام» به قدر توان خود به جامعه ایران سلامت بخشی می کردند. دکتر یدالله سحابی در خانواده ای مذهبی در سال ۱۲۸۴ به دنیا آمد. وی در یک مسیر علمی زندگی خود را طی کرد و اولین دکترای علوم ایران را با خود از فرانسه به ایران آورد. او خانواده ای را بنا نهاد که کماکان فعالیت های مذهبی، علمی و اجتماعی آن تاثیرگذار است. برای وضوح بیشتر، این موضوع در قالب جدولی به نمایش گذاشته می شود.

در هر سه نسل
خانواده سحابی،
متن قرآن نقش
بازی می کند و
هر سه تن در هر
سه نسل کتابی
از خود در زمینه
برداشت فکری و
عملی از قرآن به جا
گذاشته اند. هر سه
نسل در پرتو نگاه
دینی و قرآنی به
فعالیت اجتماعی
و فرهنگی
می پرداختند.



هاله	عزت الله	یدالله	
۱۳۳۶-۱۳۹۰ ۵۴ سال درگذشت مشکوک در مراسم خاکسپاری مهندس سحابی	۱۳۰۹-۱۳۹۰ ۸۱ سال درگذشت به علت طبیعی	۱۲۸۴-۱۳۸۱ ۹۷ سال درگذشت به علت طبیعی	تولد و وفات
فیزیک دانشگاه تهران	مهندسی مکانیک دانشکده فنی دانشگاه تهران	اولین دکترای علوم ایران از دانشگاه لیل فرانسه	تحصیلات
		زمین شناسی عمومی	برخی از کتاب های علمی
احد، قله بحران، قله مدیریت	سه کتاب	قرآن مجید؛ تکامل خلقت انسان	برخی از مکتوبات مذهبی
حضور در جبهه های جنگ دفاع از حقوق زندانیان سیاسی	عضو کمیته دانشگاهی نهضت مقاومت ملی در ابتدای دهه ۳۰ عضو نهضت مقاومت ملی عضو شورای انقلاب عضو خبرگان قانون اساسی عدم حضور در خبرگان قانون اساسی پس از تصویب اصل ولایت فقیه نماینده اولین دوره مجلس شورای اسلامی رئیس سازمان برنامه و بودجه انتشار مجله ایران فردا ریاست شورای فعالان ملی مذهبی	۲۵ سال استاد دانشکده علوم دانشگاه تهران ریاست اداره فرهنگ به مدت چند ماه در سال ۱۳۲۵ تاسیس دانشسرای مستقل تعلیمات دینی تاسیس نهضت آزادی ایران همراه با مهندس بازرگان و آیت الله طالقانی ۱۳۴۰ مؤسس دبیرستان کمال و دبیرستان کوثر وزیر مشاور دولت موقت عضو شورای عالی انقلاب نماینده اولین دوره مجلس شورای اسلامی	برخی از فعالیت های فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و سیاسی
		محروم از خدمت در دانشگاه در سال ۱۳۳۳ تا پایان صدارت زاهدی	برخی از محدودیت های پیش از انقلاب
جلوگیری از حضور در جبهه های جنگ ایجاد محدودیت برای فعالیت سیاسی و اجتماعی	پس از انقلاب و بعد از مجلس اول عملا فعالیت های سیاسی و اجتماعی وی از جانب حاکمیت محدود شد.	در عمل بعد از دور اول مجلس شورای اسلامی فعالیت های سیاسی وی توسط حاکمیت محدود شد.	برخی از محدودیت های پس از انقلاب
	۱۳۳۳ به زندان افتاد ۱۳۴۲ به ۶ سال زندان محکوم شد ۱۳۵۰ به ۱۵ سال زندان محکوم شد	۴ سال زندان در دهه ۴۰ شمسی	برخی از زندان های پیش از انقلاب
در سال ۸۸ به دو سال زندان محکوم شد. لازم به ذکر است که در سال ۹۰ مهندس سحابی در بیمارستان بستری شد ولی چون مأموران امنیتی از وی تعهد می خواستند و او قبول نکرد اجازه حضور بر سر بالین پدر را ندادند.	۱۳۶۹ به علت انتشار نامه ای خطاب به هاشمی رفسنجانی به زندان افتاد. ۱۳۷۹ به ۱۱ سال زندان محکوم شد که پس از دو سال با قید وثیقه آزاد شد، در سال ۱۳۸۹ به دو سال زندان محکوم شد که با در گذشت او در خرداد ۱۳۹۰ حکم اجرا نشد.		برخی از زندان های پس از انقلاب

جدول صفحه قبل گوشه‌ای بسیار بسیار کوچک از زندگی سه فرد از سه نسل از یک خانواده را به تصویر می‌کشد. اگر به آن دقت شود همین مختصر خود گویای چند شاخص در زندگی این سه تن است:

الف) انس با قرآن و داشتن دغدغه دینی و اجتماعی

در سوره مریم خداوند خطاب به حضرت یحیی می‌فرماید: «یا یحیی خذ الكتاب بالقوه» یعنی «یحیی کتاب را با جدیت و همیت در خود نهادینه کن.» در سوره فاطر نیز آمده است: «... ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر: سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه‌رو، و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند؛ و این خود توفیق بزرگ است.»

با نگاه به این دو آیه بار دیگر جدول را مرور کنیم جدولی که به بسیار زیاد مختصرنویسی شده و به حداقلی از موارد اشاره شده است. علی‌رغم این میزان انس این خانواده با قرآن و تلاش آن‌ها برای نشر و گسترش آن، واضح است در هر سه نسل متن قرآن نقش بازی می‌کند و هر سه تن در هر سه نسل کتابی از خود در زمینه برداشت فکری و عملی از قرآن به جا گذاشته‌اند. هر سه نسل در پرتو نگاه دینی و قرآنی به فعالیت اجتماعی و فرهنگی می‌پرداختند.

ب) الحکمۃ الضالۃ المؤمن (حکمت گمشده مومن است)

هر سه تن در فراگیری علوم جدید و نیز در مباحث دینی تلاش فراوانی داشتند. دکتر یحیی سبحانی در کتاب «قرآن مجید؛ تکامل و خلقت انسان» به سازگاری نظریه تکامل داروین و بیان قرآن از خلقت انسان می‌پردازد.



این خانواده هر چند در دنیای سیاست حضور جدی و فعالی داشتند، ولی هیچ‌گاه اخلاق را فدای دنیای خود و دیگران نکردند. هیچ‌گاه خود را وابسته هیچ حاکمیتی نکردند. در زندگی این سه سبحانی ذره‌ای از سهم خواهی و قدرت طلبی نمی‌بینید.

مهندس سبحانی در «سه کتاب»، اشاره به کتاب وحی، تاریخ به مثابه کتاب و هستی نیز به همین صورت می‌کند و این سه متن را در سازگاری با هم می‌داند. هاله سبحانی نیز در کتاب «احد؛ قله بحران، قله مدیریت» همراه با دو نویسنده دیگر برداشتی متدبیک و استراتژیک از تجربه جنگ احد ارائه می‌دهند.

مهندس سبحانی در سال آخر حیاتش به دنبال این بود که بفهمد در فیزیک معاصر چه خبر است و از اصول آن آگاهی پیدا کند. هاله خانم نیز با شرکت فعال در مجموعه‌ای از نشست‌ها که خودش نیز عضو فعالی از آن بود، سعی می‌کرد دانش خود را از روند تاریخ علم افزایش دهد. به این کوتاه توضیح اکتفا می‌شود.

پ) استواری و مقاومت

سیر زندگی این سه بزرگوار بدون شرح گویای استواری و مقاومت آنهاست. همین جدول نیز خود دلیلی بر آن است.

ت) عاش سعید و امات سعید

هین بگو، که ناطقه جو می‌کند تا به قرنی بعد ما آبی رسد گرچه هر قرنی سخن آری بود لیک گفت سالفان، یاری بود

این خانواده هر چند در دنیای سیاست حضور جدی و فعالی داشتند، ولی هیچ‌گاه اخلاق را فدای دنیای خود و دیگران نکردند. دکتر یحیی سبحانی راهی را باز کرد که در نسل‌های بعد از خودش نیز آن ادامه پیدا کرد. هیچ‌گاه خود را وابسته هیچ حاکمیتی نکردند. یحیی سبحانی به هنگام محرومیت از خدمت در دانشگاه در زمان پهلوی، با دوستان خود از جمله مهندس بازرگان شرکت یاد را تشکیل دادند که اختلال در درآمد، سبب آسیب به راهی که در پیش گرفته‌اند نشود. این خانواده اهل تاسیس بودند که در جدول برخی از آن‌ها آمده است. مطالعه زندگی آنها می‌تواند بسیار آموزنده باشد.

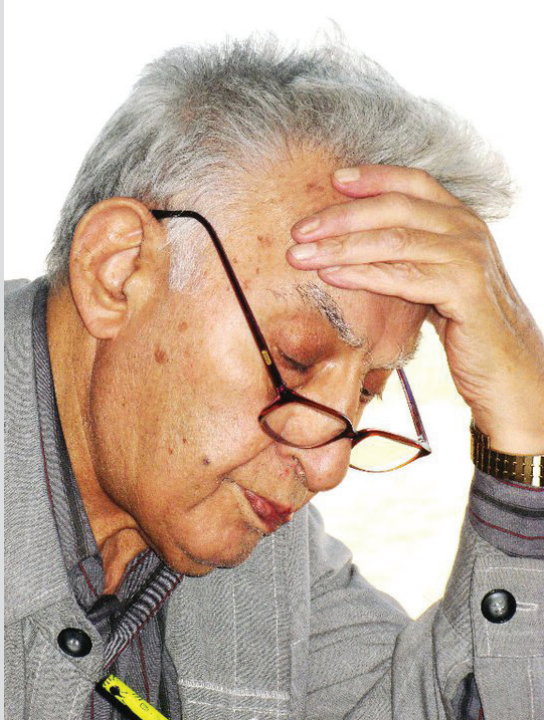
در زندگی این سه سبحانی ذره‌ای از سهم خواهی و قدرت طلبی نمی‌بینید. زندگی افق‌داری را می‌بینید که سه نسل آن را حمل کرده‌اند بی هیچ پشیمانی! حتی نگاه اجمالی به این زندگی سه نسلی، حال آدمی را خوب می‌کند و این است که این سه تن هدایت شده به «سبیل السلام» هستند که هم خود سلامت بودند و هم سلامت بخش به دیگران.

مهندس سبحانی در کنار همسرش زین دخت عطایی





مهندس سحابی در آینه پژوهش های دانشگاهی



هرچند میدان روشنفکری، دانشگاه و کارشناسی هریک منطق و قواعد درونی ویژه خود را دارد، اما شکاف بین عرصه روشنفکری و آکادمیک در ایران از موضوعات مورد تامل و دغدغه برخی پژوهشگران بوده است. میدان روشنفکری ایران اغلب پیوند ارگانیک با میدان آکادمیک ندارد و این سبب می شود که هریک از این دو مسیر خود را بروند. همین مسئله در مورد نسبت میدان کارشناسی، میدان دانشگاهی و میدان روشنفکری هم وجود دارد. به این معنا که یافته های پژوهش های دانشگاهی در کمتر مواردی وارد تاملات و بررسی های کارشناسی شده تا از خلال آن وارد حوزه سیاستگذاری شود. همچنان که تاملات روشنفکران نیز تبدیل به مباحث کارشناسی مشخص برای رقم زدن تغییرات مشخص نمی شود. این نقیصه سبب می شود تعامل و رفت و آمد اندکی میان این سه حوزه وجود داشته و چگالی روابط به میزان مطلوب نباشد.

در نتیجه همین شکاف مباحث کارشناسی و دغدغه های ایرانی فردای مرحوم مهندس سحابی نیز مانند بسیاری از کارشناس-روشنفکران، تاکنون کمتر مورد توجه پژوهش های دانشگاهی بوده است. با این حال در این یادداشت برآنیم تا کاستی های این مفروض را با ارجاع به چند متن مهم پژوهشی-اعم از پایان نامه و مقاله- که به ویژه به جایگاه فکری و نظری مرحوم مهندس پرداخته را نشان دهیم.

گفتمان هویت ملی جریان ناسیونالیسم قبل و بعد از انقلاب اسلامی

مقاله «گفتمان هویت ملی جریان ناسیونالیسم قبل و بعد از انقلاب اسلامی» که به قلم آقایان محمد باقر خرمشاد، علیرضا کلانتری و حسین صولتی در شماره بهار ۱۳۹۷ دوفصلنامه علمی-تخصصی جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به چاپ رسیده، به تطبیق اندیشه های مهندس سحابی و احمد کسروی در خصوص هویت ملی پرداخته است. نویسندگان این مقاله عزت الله سحابی را نماد جریان ناسیونالیسم پس از انقلاب اسلامی معرفی می کند که در میان نقش دین به عنوان یکی از دال های فرهنگی، در اندیشه ایشان برجسته است. البته فاصله گذاری با حکومت دینی توسط مهندس سحابی، به معنای حذف دین از عرصه عمومی نیست. در خصوص ملی گرایی، مهندس سحابی ملی گرایی را نه به منزله ملت پرستی که به «ملت دوستی» تعبیر می کند. به باور نویسندگان مقاله، سحابی، هویت ملی را با مفاهیمی مانند ضدیت با استعمار، استقلال سیاسی، اولویت منافع ملی و یکپارچگی ملی و از همه مهم تر، با توسعه ملی پیوند می زند. (ص ۳۹) همچنین، اینگونه به نظری می رسد که سحابی و کسروی، ضعف هویت ملی ما را در گسست اجتماعی و چندپارگی می دیدند و به همین سبب نیز از «توسعه اخلاق» و «وحدت گرایی» به عنوان عناصر لازم جهت بازسازی گفتمان هویت ملی سخن می گفتند. (ص ۴۲)

علل و عوامل عقب ماندگی و توسعه ملی در ایران از نگاه عزت الله سحابی

مقاله دیگر، با عنوان «علل و عوامل عقب ماندگی و توسعه ملی در ایران از نگاه عزت الله سحابی»، توسط آقایان داوود بیات و احمد موثقی، به تاریخ پاییز ۱۳۹۹ در فصلنامه سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (دوره ۵۰، شماره ۳)، انتشار یافته است. مفروض نویسندگان مقاله این بوده که مهندس سحابی در عرصه نظری، از آموزه های مکتب فردریک لیست آلمانی و از حیث عملی، وام دار الگوی نظام برنامه ریزی متمرکز و دولت محور و تجربه اقتصاد بدون نفت دولت دکتر مصدق بوده است. از نظر او، در جهان مبتنی بر استثمار و غارت، برای ایران راهی جز حرکت در مسیر توسعه ملی، همراه با تکوین «دولت ملی»، «بورژوازی ملی» و انکابه سرمایه های داخلی و تقویت حس وطن دوستی، در عین نظارت بر ارکان دولت، وجود ندارد. از این رو، بسط و تقویت دموکراسی و آزادی های عمومی بخش انفکاک ناپذیر پروژه توسعه ملی در نگاه مهندس سحابی به شمار می روند. نویسندگان مقاله کوشیده اند تا با تقسیم زندگی مهندس به سه دوره مبارزه و زندان، دوره مسئولیت اجرایی و دوره تاملات نظری در خصوص مباحث بنیادین ملی، سیر تطور اندیشه و عمل ایشان را ترسیم کنند. از جمله علل عقب ماندگی ایران نیز می توان به مواردی همچون موقعیت ژئوپلیتیکی، استبداد، عنصر ضد توسعه ای نفت، استعمار، ساختار قبیله ای و ملوک الطوایفی، فقدان روحیه وطن دوستی و... در اندیشه سحابی اشاره کرد.

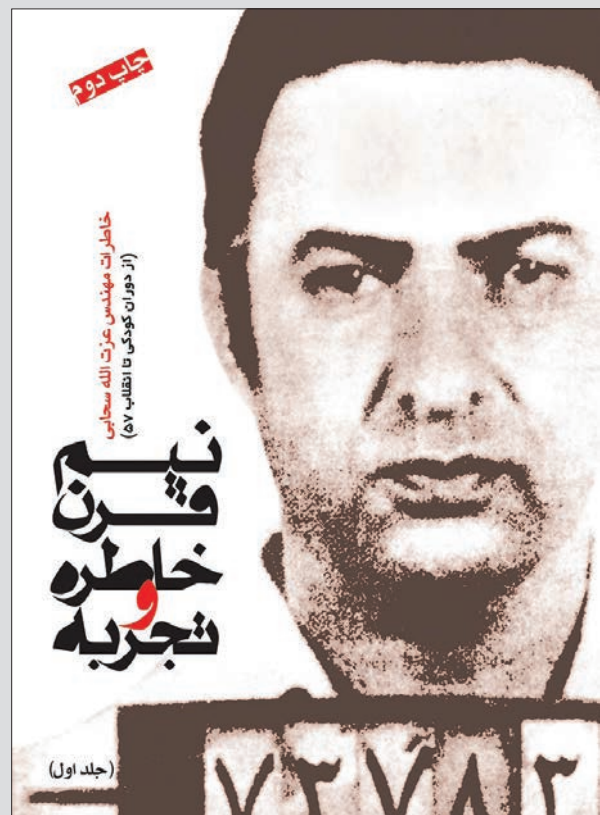


زندگانی سیاسی عزت‌الله سحابی (۱۳۳۲-۱۳۵۸)

یکی از پایان‌نامه‌هایی که به سلوک فکری و زندگی مرحوم مهندس سحابی پرداخته، «زندگانی سیاسی عزت‌الله سحابی (۱۳۳۲-۱۳۵۸)» است که در مقطع کارشناسی ارشد توسط سمیه درزی حسین پور با راهنمایی دکتر محسن بهشتی سرشت و مشاوره دکتر حجت فلاح تونکارد در بهمن‌ماه ۱۳۹۳ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، به انجام رسیده است. نویسنده این پژوهش، در گفتار نخست به پیشینه خانوادگی و مطالعات و تحصیلات مهندس سحابی پرداخته است. پس از آن، فضای عمومی ایران پس از شهریور ۲۰ و رابطه مهندس سحابی و انجمن اسلامی ترسیم شده است. سپس به حضور مهندس در نهضت مقاومت ملی، اولین سابقه بازداشت در ۱۳۳۲ و دستگیری مجدد در ۱۳۳۴، شرکت یاد، تأسیس نهاد صنفی (متاع)، شرکت سهامی انتشار و نقش مهندس در تشکیل جبهه ملی دوم پرداخته شده است. در گفتار چهارم، به مسائلی از جمله تأسیس نهضت آزادی، کنگره جبهه ملی دوم، مدافعان مهندس سحابی در دادگاه، تبعید به دژ برازجان و زندان قصر پرداخته شده است. در دو گفتار پایانی نیز نویسنده کوشیده تا شمایی کلی از انتقال مهندس از زندان‌های قصر و عاد آباد شیراز، انشعاب از نهضت آزادی، حضور ایشان در شورای انقلاب و دولت موقت، نقش او در تدوین قانون اساسی، ریاست سازمان برنامه و بودجه، نماینده نخستین دوره مجلس شورای اسلامی و ... به دست دهد.

بررسی مقایسه‌ای وقایع سیاسی ایران در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۶۸ براساس خاطرات سحابی

پایان‌نامه دیگر، «بررسی مقایسه‌ای وقایع سیاسی ایران در سال‌های ۱۳۶۸-۱۳۵۷ براساس خاطرات (سحابی، مهدوی کنی، محمدی ری‌شهری، منتظری)» است که توسط انسیه دهقانی با هدایت دکتر امیرروشن و مشاوره محمد عابدی اردکانی در سال ۱۳۹۸ و در مقطع کارشناسی ارشد در پردیس علوم انسانی و اجتماعی گروه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه یزد به انجام رسیده است. نویسنده در این پژوهش بر این نظر بوده که خاطرات و یادداشت‌های رجل سیاسی، منابعی هستند که در روشنی بخشیدن به حوادث و تحولات سیاسی نقش مؤثر و مهمی دارند. اهمیت آن‌ها از این روست که می‌توانند کاوشگر و راهگشای مسائل تاریخی ایران باشد. نوشتن خاطرات و انتشار آن که یکی از عادات جاافتاده رجال و شخصیت‌های سیاسی می‌باشد، به معنای ثبت و ضبط حوادث و جریان‌ات روزمره زندگی آن شخصیت‌ها نیست بلکه بیشتر روایتی از دوران زندگی سیاسی آن‌هاست و یا به عبارت دیگر، روایت شخصی و فردی آن شخصیت از مسائل و رویدادهای مهم دوران زندگی سیاسی وی می‌باشد. نویسنده در معرفی مرحوم مهندس سحابی می‌نویسد: «عزت‌الله سحابی یکی از زندانیان سیاسی سرشناس ایران بود که بیش از دوازده سال عمر خود را در زندان‌های پهلوی سپری کرد. او مدیر مسئول نشریه ایران فردا بود که در سال ۱۳۸۸ جلد اول کتاب خاطرات خود را با نام «نیم قرن خاطره و تجربه» و چندی پس از آن نیز جلد دوم را در سال ۱۳۹۲ منتشر کرد. آثار دیگری «ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی» (۱۳۹۰)، «مصدق، دولت ملی و کودتا» (۱۳۹۴) و «دغدغه‌های فردای ایران» (مجموعه سرمقاله‌های نشریه ایران فردا) (۱۳۸۵) می‌باشند. او در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۹۰ پس از ۶۰ سال فعالیت سیاسی درگذشت.»



توسعه نیافتگی، فقر و تبعیض

راه عزت

فرشاد مومنی

نولیبرالیسم ناقص و

بحران انباشت در ایران

پساانقلابی

علیرضارجایی

عکس یادگاری با

جمهوری اسلامی

علیرضا بهشتی

علیرضارجایی:

"بلوک قدرت ایران نتوانسته است به هیچ یک از مطالبات جنبش ۵۷ پاسخ دهد و مجموعه این ناتوانی‌ها در حول مفهوم توسعه نیافتگی خلاصه می‌شود. شتاب توسعه نیافتگی در ایران طی یک دهه گذشته، بر درجه نابرابری و فقر عمومی افزوده است و فقدان صلاحیت لازم برای اجرای برنامه‌های توسعه شتابان، لاجرم باعث شده است که به واکنش‌های ناشی از فقر و نابرابری پاسخ‌های سرکوبگرانه داده شود. مسأله توسعه نیافتگی در اینجا صراحتاً یک مسأله به تمامی سیاسی است که بدون درک اقتصاد سیاسی دولت، ریشه‌های آن پنهان می‌ماند."

یادنامه سالگرد
دوم سیمین

راه عزت



فرشاد مومنی

زیرسیستم اقتصادی به مثابه فوری ترین، حیاتی ترین، ملموس ترین و شفاف ترین عرصه ی حیات جمعی انسان هاست و به مثابه کانون تمرکز همه ی کوشش های اصلاحی در نظر گرفته می شود.

در شرایط کنونی، به اعتبار مجموعه ی خطاها و ندانم کاری ها و فسادها و کوتاه نگرانی ها، این زیرسیستم دستخوش آشوبناکی کم سابقه ای است که البته برملاکننده ی بحران های متناسب در سایر عرصه های حیات جمعی ما، می باشد.

از طرف دیگر، منازعه ی هژمونیک میان چین و آمریکا، همراه با شوک های برون زای کرونا و تحریم های بازگشته، به طرزی حیرت انگیز، آسیب پذیری های غیرمتعارف اقتصاد و جامعه ی ما را به رخ کشیده و بر حساسیت و شدت اهمیت انتخاب های راهبردی جهت نجات کشور، بسی افزوده است.

در چنین شرایطی، واکاوی اندیشه های اقتصادی عزت و پیوند آن با وجوه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اندیشه های او را می توان روزه ای به سوی امید



**واکاوی
اندیشه های
اقتصادی عزت را
می توان روزه ای
به سوی امید و
مسئولیت شناسی
و تلاش
آرمان خواهانه
برای برون رفت از
بحران ها در نظر
گرفت.**

و مسئولیت شناسی و تلاش آرمان خواهانه برای برون رفت از بحران ها در نظر گرفت. در این مسیر، محورهای زیر در حد توان و امکان، به بحث گذاشته خواهد شد:

پس از طرح مقدمه ای در باب ابعاد اهمیت اندیشه ی توسعه و خلع های معرفتی پر شمار در این زمینه، حتی در میان دلسوزان و اندیشه ورزان و دغدغه داران کشور، جریان تلاش های اندیشه ای و اجرایی عزت، در پنج محور به شرح زیر به بحث گذاشته خواهد شد:

۱- پدیده ی مبارک روشنفکری به مثابه واکنش اجتناب ناپذیر نسبت به شتاب تاریخ و ضرورت و منزلت بی بدیل فهم اقتضائات زمانه.

۲- مسئله ی توسعه و چند آسیب اندیشه ای مهم در میان روشنفکران ما.

۳- هزینه هایی که نظام ملی و آینده ی کشور بابت آن آسیب ها، پرداخته و می پردازد.

۴- در ضرورت و اهمیت تمرکز بر رفتارهای مالی حکومت.

۵- آینده ی ایران به مثابه دل نگرانی اصلی عزت.

نولیبرالیسم ناقص و بحران انباشت در ایران پس از انقلابی



علیرضا رجایی

بلوک قدرت ایران نتوانسته است به هیچ یک از مطالبات جنبش ۵۷ پاسخ دهد و مجموعه این ناتوانی ها در حول مفهوم توسعه نیافتگی خلاصه می شود. شتاب توسعه نیافتگی در ایران طی یک دهه گذشته، بر درجه نابرابری و فقر عمومی افزوده است و فقدان صلاحیت لازم برای اجرای برنامه های توسعه شتابان، لاجرم باعث شده است که به واکنش های ناشی از فقر و نابرابری

پاسخ های سرکوبگرانه داده شود.

مسئله توسعه نیافتگی در اینجا صراحتاً یک مسأله به تمامی سیاسی است که بدون درک اقتصاد سیاسی دولت، ریشه های آن پنهان می ماند. در یک برآورد کلی مناسبات سیاسی و اقتصادی در ایران، نمونه ای است پیچیده از یک شالوده سرمایه دارانه با مختصات تاریخی ویژه خود و انباشته از نوسانات ایدئولوژیک و در اغلب اوقات واپس گرایانه؛ در کنار زیرساخت های اقتصادی - اجتماعی نسبتاً پیشرفته که ملغمه ای از مدرنیسم افسارگسیخته و توأم با ویرانی محیط زیست و فضای شهری را در کنار ارتجاع ایدئولوژیک رقم زده و منجر به از خود بیگانگی بازتولید شونده و سرکوب و خنثی سازی عمل سیاسی آگاهانه شده است.



**مناسبات سیاسی
و اقتصادی در
ایران، نمونه ای
است پیچیده
از یک شالوده
سرمایه دارانه
با مختصات
تاریخی ویژه
خود و انباشته
از نوسانات
ایدئولوژیک.**

مفهومی که طی این سال ها در کلیت خویش تمامی این ویژگی ها را در یک بافت اقتصادی - سیاسی توضیح می دهد، مفهوم نولیبرالیسم است که در محتوای اجتماعی خود چیزی نیست جز ابزار بلوک قدرتی که موفق به مصادره انقلاب ۵۷ شد تا با خصوصی سازی، نظارت زدایی، موقتی سازی کار و سلب مالکیت گسترده، تکوین طبقه جدید سرمایه داری پس از انقلابی و رانتی ایران را شکل دهد تا به طبقه مسلط برخورد از انحصار سیاسی تبدیل شود. این نولیبرالیسم ناقص هنوز موفق به حل تضادهای سیاسی خود نشده است و علی رغم پتانسیل فرامرزی، قادر به ارتباط و ادغام تضمین شده و بلندمدت در بازار جهانی نشده، از این رو عمیقاً درگیر بحران انباشت است و با وجود تسلط بر منابع ثروت، نتوانسته است بردانۀ انباشت بیفزاید و متعاقباً جامعه را نیز دچار بحران و رکود و فقر روزافزون کرده است. این سطح از بحران که تداوم و بازتولید هر نظام سرمایه داری را مورد تهدید قرار می دهد، در عین حال تناقضات درونی نظم ناپایدار موجود را نیز برملا می کند که به شکل رقابت های سیاسی علنی و افشاگرانه ترو گسیختگی بلوک قدرت و ترک های آشکار در هژمونی نظم مستقر خویش را نشان داده است.



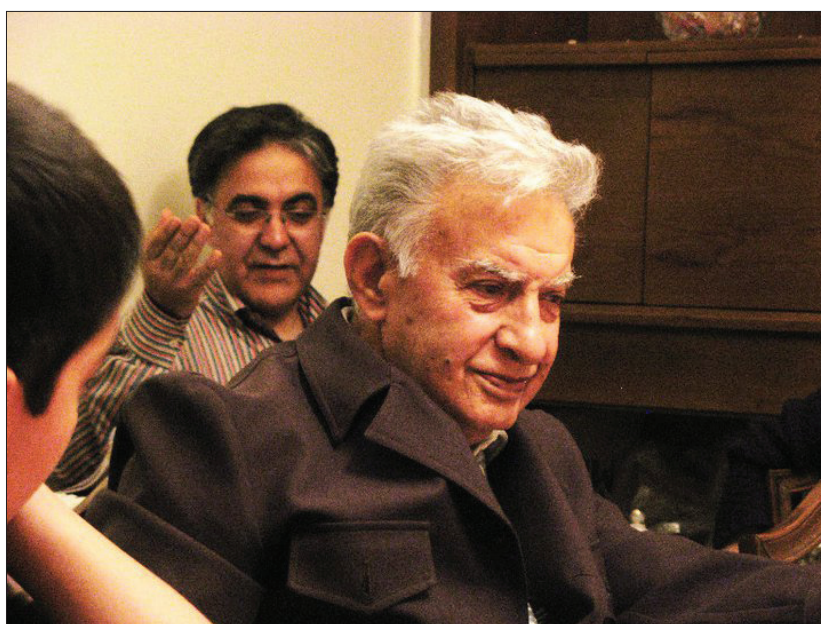
کارنامه ده ساله توسعه سیاسی جمهوری اسلامی زیر ذره بین

عکس یادگاری با جمهوری اسلامی

یادبود دهمین سالگرد درگذشت زنده یاد عزت الله سبحانی و شهادت فرزندانش

از طرقي که در اصول بعد می آید، اعمال می کند. در طول تاریخ بشر، حق عام و جهانشمول تعیین سرنوشت جوامع انسانی به دست خودشان، فراهم ساز بستر پیدایش نظام های مردم سالار بوده است. جمهوری اسلامی که شکل گیری مردم سالاری دینی را بر اساس گفتمان نواندیشی دینی به مثابه قانون گفتمان انقلاب اسلامی به عنوان نقطه عزیمت خود برگزید، با هدف برپایی چنین نظامی پی ریزی شد و اهداف توسعه سیاسی خود را در این سامان تعریف کرد. بنابراین، تحقق حق تعیین سرنوشت در گرو تلاش برای حرکتی پیش رونده به سوی تحکیم نهادهای مردم سالار است.

حال اگر با رهیافت نهادگرایی جدید به این موضوع نگاه کنیم و توسعه سیاسی را تغییر بلندمدت نهادهای سیاسی تعریف کنیم، به سه نهاد اساسی که هر نظم سیاسی بر آن استوار است برمی خوریم: دولت، حاکمیت قانون و سازوکارهای پاسخگو بودن. از این منظر، دولت نهادی متمرکز و مبتنی بر سلسله مراتب شمرده می شود از حق انحصاری به کارگیری زور مشروع برخوردار است، حاکمیت قانون به مجموعه قواعدی اطلاق می شود که از اجماع نظر گسترده در جامعه مبنی بر ضرورت مقیدسازی قدرت سطوح مختلف حکمرانی در چارچوبی معین حکایت دارد، و پاسخگو بودن از طریق رویه های نظارتی مستمر شهروندان آزاد و آگاه اعمال می گردد. از این رهگذر، موازنه میان دولت، قوانین و پاسخگویی، به منزله نیاز عملی و اخلاقی همه جوامع بشری شمرده می شود که همانا حرکت به سمت «نظام های دسترسی باز» و استقرار «لویاتان مقید»، و گریز از «نظام های دسترسی بسته» و «لویاتان مستبد»، و پرهیز از افتادن به دام «لویاتان کاغذی» و سپس «لویاتان غایب» و درغلتیدن به پرتگاه فروپاشی و «زوال سیاسی» و تبدیل به «نظام فرمانده» است.



سیدعلیرضابهبشتی

ده سال از آخرین نگاه تیزبین و نگران زنده یاد مهندس عزت الله سبحانی به آب و خاکی که سراسر عمر پرفراز و نشیبش را با دغدغه مندی نسبت به سرنوشت آن گذراند سپری شد. ده سال از شهادت فرزند فرزندانش، قرآن پژوه و کنشگر عرصه اجتماعی، هاله سبحانی نیز گذشت. قصه خاندان سبحانی برای ما قصه دل نگرانی برای توسعه کشوری است که باید با تکیه هم زمان بر دانش جهانی و ارزش های ملی و مذهبی رقم بخورد؛ پیشرفت کشوری که شایسته جایگاه جهانی بسی بالاتر است و مردمی که مستحق برخورداری از شرایط زندگی بس بهتری هستند. باور به این قانون مندی آفرینش که آفریدگار بشر، سرنوشت هیچ مردمی را تغییر نمی دهد مگر آن که خود بدان دست بازند و نعمتی را که بر مردم ارزانی داشته از آنان نمی گیرد و وضع آنان را دگرگون نمی کند مگر خودشان در پی تغییر آن باشند، پشتوانه اساسی ترین اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی، که سبحانی خود از تدوین کنندگان آن بود، است؛ اصل پنجاه و ششم:

حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست، و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت، این حق خدا داد را



موازنه میان دولت، قوانین و پاسخگویی، به منزله نیاز عملی و اخلاقی همه جوامع بشری شمرده می شود.



■ ■ ■
**قصه خاندان
 سحابی برای ما
 قصه دل نگرانی برای
 توسعه کشوری
 است که باید با تکیه
 هم زمان برداش
 جهانی و ارزش های
 ملی و مذهبی رقم
 بخورد؛ باور به
 این قانون مندی
 آفرینش که آفریدگار
 بشر، سرنوشت
 هیچ مردمی را تغییر
 نمی دهد مگر آن که
 خود بدان دست
 یازند، پشتوانه
 اساسی ترین اصل
 قانون اساسی
 جمهوری اسلامی،
 که سحابی خود
 از تدوین کنندگان
 آن بود.**

بازرآن را در اعمال «نظارت استصوابی» شورای نگهبان می توان مشاهده کرد، ساختار سیاسی و نهادهای برخاسته از آن را به وضعیتی کشاند که بخش های منتخب نظام سیاسی در سایه بخش های انتصابی و غیرانتخابی قرار گرفت و در نتیجه، مهم ترین سازوکار مردم سالاری یعنی مشروط بودن مشروعیت نظام به مقبولیت تصمیمات از سوی شهروندان، در عمل به محاق رفت و منتخبین مردم، جز کارگزارانی که مسئولیت اجرای تصمیماتی که از بالا گرفته شده بر دوش آنان است به شمار نمی آیند. پیامد گریزناپذیر تداوم چنین وضعیتی، قرار گرفتن در سراسیمگی زوال نظم سیاسی است که همه شواهد و قرائن نشان از آن دارد که طی ده سال گذشته، به طور فزاینده ای نظام را در مسیر فروپاشی قرار داده است.

در پرتو چنین فهمی از کارنامه توسعه سیاسی ده ساله اخیر، تأکید بر عزم ملی برای شکل گیری حرکتی تحوّل خواه (در تمایز با سه جریان محافظه کاری، اصلاح طلبی رایج و براندازی) و تلاش برای اصلاح بنیادین ساختار و نهادهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی برآمده از آن، ضرورتی گریزناپذیر و فوریستی انکارناپذیر به نظر می رسد.

همان گونه در مقدمه قانون اساسی نیز آمده است، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بر اساس خواست مردم است. تأکید بر شایسته سالاری بودن دولت یا حکومت صالحان (مقدمه)، اهتمام دولت بر مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خویش (اصل سوم)، اداره کشور با اتکای به آرای عمومی (اصل ششم)، برخورداری از حقوق برابر (اصل نوزدهم)، نظارت همگانی مبتنی بر اصل تعطیلی ناپذیر «امر به معروف و نهی از منکر» (اصل هشتم)، نفی هرگونه ستمگری و ستم کشی و سلطه گری و سلطه پذیری (اصل دوم)، نشانه های آشکار عزم تدوین کنندگان قانون اساسی بر تحکیم مردم سالاری و جمهوریت نظام است. شناسایی این سویه های مردم سالارانه در سه نهاد پیش گفته دشوار نیست. از این رو، بن مایه های توسعه سیاسی در قانون اساسی به مثابه چشم انداز و نقشه راه نظام جمهوری اسلامی یافت می شود.

هرچند زمینه های غلبه سویه های اقتدارگرایانه قانون اساسی بر سویه های مردم سالارانه آن، که با دغدغه تضمین و تأمین اسلامیت نظام از همان ابتدا در آن گنجانده شد، موجب گردید ساختار سیاسی که پس از آن بر کشور حاکم شد و نهادهای سیاسی منبعث از آن عملاً از تحقق حقوق و تکالیفی که به تحکیم مردم سالاری می انجامید باز ماند و از آن روی گرداند، ماجرای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ را باید گامی بلند در عقب نشینی رسمی و نهادی نظام از جمهوریت به نفع تمرکز بیش تر قدرت در سطوح بالاتر تصمیم گیری دانست. از آنجا که رفتار حکومت ها به طور همزمان به دو عامل ساختار و کارگزار وابسته است، تحولات بعدی در مسیر گریز از «حاکمیت قانون» به سوی «حکومت کردن از طریق قانون» که نمونه

هاله سحابی مهر و صلح

پرده‌ای از حضور هاله
در جبهه‌های جنگ
اکرم مصباح

بخت پیروز هاله
مینو مرتاضی

هاله سحابی، انسان
مدنی
محترم رحمانی

دلنوشته‌ای از پس ده
سال
آسیه شامخی

بینش مصدقی هاله
سحابی
محسن زمانی

هاله سحابی:

"مردم، بسیاری از دولت‌ها را فراموش کردند، ولی یاد و راه مصدق به عنوان بنیانگذار و مجری سیاستی که به موازنه منفی معروف شده است و سیاست نگاه به درون و اتکا به نیروی مردمی هیچ‌گاه از حافظه این ملت پاک نشده و نخواهد شد. مردم اگرچه به دلیل جبر شرایط سیاسی و اجتماعی خاموشند، اما در درون وجدان خود، طالب همین سیاست‌های ملی می‌باشند و لاغیر. آنان در واقع توسعه و ترقی مادی و رفاه و پیشرفت را در پرتو این گونه سیاست‌ها می‌جویند و دیدیم که مردم تمدن بزرگ شاه را هم که می‌خواست به دروازه‌های آن برسد برنتابیدند و پس از کمتر از ربع قرن از سقوط مصدق جوشش همان حافظه و وجدان ملی به انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ منتهی شد و همان استقلال و آزادی و همان پرهیز از وابستگی و اتکا به هر قدرت خارجی جوهره و مبنای انقلاب را تشکیل داد."



یادماندگار
دوره سالگرد

هاله؛ چشم خیربین

چشم خیربینی اصطلاحی است که مرحوم طالقانی در «پرتوی از قرآن» آورده و آن ویژگی کسانی است که در هرانسان و هرامری به نقطه قوت‌ها و بالندگی‌ها توجه دارند و به کمک این بالندگی است که با نارسایی‌ها برخورد تعالی بخش می‌کنند. به نظر من در پرتو این ویژگی بود که سایر کمالاتش رقم می‌خورد که جایگاه انسان متکامل و فرهیخته را پیدا کرد که به او غبطه می‌خوردم و یک بار به او گفتم با این روندی که طی می‌کنی خود را برای رئیس جمهور شدن در آینده ایران آماده کن.



لطف‌الله میثمی



حادثه جانگداز جنگ مغلوبه رخ داد. نام کتاب «تحلیلی بر جنگ احد؛ قله بحران قله مدیریت» شد و مهندس سحابی مقدمه زیبایی بر آن نوشت و به یکی از کتاب‌های مرجع در تاریخ اسلام تبدیل شد. هاله در سفر حج خود به منطقه کوه احد رفت و عکس‌های زیادی گرفت و نقاشی‌های خود را هم بر کتاب افزود. اصلی‌ترین دستاورد ما از تدبیر آیات مربوط به جنگ احد «عقلانیت وحی» بود. بدین معنا که بشری به نام محمد بن عبدالله نخست اینک آموزه‌های وحی را فهم کرد و دوم اینک بر همین اساس به طراحی دفاع پرداخت و سوم اینک مورد رضایت خدا قرار گرفت. در آخرین روزهای حیات هاله کتابی از جانب پدرش به نام «سه کتاب» چاپ و منتشر شد و هاله از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید. شبی که مهندس وفات یافت هاله با تلویزیون «راه سبز امید» گفت و گو داشت و به شکل ظریفی خلاصه‌ای از کتاب را در آن گفت و گو مطرح کرد و علت نامگذاری کتاب را توضیح داد: کتاب اول، کتاب مکتوب و مکتوب قرآن است که در دست ما قرار دارد و به پیامبر اکرم (ص) وحی شده است. کتاب دوم، کتاب طبیعت و کتاب سوم، کتاب تاریخ است. هاله در آن وقت کم در گفت و گو با تلویزیون نشان داد که وحی که به پیامبر شده همزمان است با سرفصل‌ها و نقطه عطف‌هایی در تاریخ و طبیعت که منجر به تغییراتی شده است. هاله دستاوردهای قرآنی زیادی داشت که بحث مستقلی می‌طلبد.

روز واقعه ۱۱ خرداد ۹۰، در آخرین ساعت‌های شب، مراسم دفن هاله با فایده‌ای «یازهار یا زهرا» همراه بود. که مراسم دفن حضرت زهرا (س) را تداعی می‌کرد. هاله به تاریخ اسلام پیوند خورد. روحش شاد و راهش گرامی. مرگ دانه در درون خاک مرز درخت سایه‌گستری است



اصلی‌ترین دستاورد ما از تدبیر در آیات مربوط به جنگ احد، «عقلانیت وحی» بود. بدین معنا که بشری به نام محمد بن عبدالله نخست اینک آموزه‌های وحی را فهم کرد و دوم اینک بر همین اساس به طراحی دفاع پرداخت و سوم اینک مورد رضایت خدا قرار گرفت.

به یاد دارم که هاله شش ساله بود که پدر و پدر بزرگش در پاییز سال ۱۳۴۲ در دادگاه نظامی جزء سران نهضت آزادی ایران محاکمه می‌شدند. گاهی با دو چرخه هاله را به این طرف و آن طرف در تهران می‌بردم. یک روز او را هم به دادگاه پدر و پدر بزرگش در عیادت می‌بردیم. هنگامی که دادگاه تنفس داد، زنده یاد مهندس سحابی پشت میز خطابه روی صندلی نشسته و هاله هم روی زانوی او قرار گرفته بود. در حالی که هاله روی میز خطابه در حال نقاشی بود، عکاسان روزنامه‌ها اطلاعات از این منظره عکس زیبایی گرفته بودند. حیف و صد حیف که این عکس و سایر عکس‌های دادگاه سران توسط ساواک همراه با آلبوم‌های زیبایی که برای وکلای تهیه شده بود، توسط ساواکی هاله غارت رفت. هاله در نبود پدر و پدر بزرگ در پرتو مهریانی‌های مادر رشد کرد. دبستان، دبیرستان و دانشگاه را طی نمود. آخرین خبری که در سال ۵۷ از او داشتم به جمعه خونین میدان سرخ شهدا برمی‌گردد، یعنی هفده شهریور ۵۷، که مادران و خواهران در معرض رگبار نظامیان حکومت نظامی قرار گرفتند و هاله خود را در جوی آبی انداخت به طوری که سفیر رگبارها را از بالای سرش می‌شنید و زین خانم مادر او به دنبال گمشده خویش یعنی هاله می‌گشت.

بعد از هفده شهریور مهندس را از زندان شیراز به زندان قصر آورده بودند تا زمینه آزادی او فراهم شود. از شهریور ۵۲ که در زندان شیراز با مهندس خدا حافظی کردم، او را ندیده بودم و بنابراین داستان‌ها و درد دل‌ها داشتیم. هاله دانشگاه را رها کرده بود و به پاریس رفت و در نوفل لوشاتو در محل اقامتگاه مرحوم امام از نزدیک فعالیت می‌کرد و مدتی پس از پیروزی انقلاب، دوباره او را در منزل پدری و مادری دیدیم. چندی بعد هم که با دکتر تقی شامخی ازدواج کرد. از آن به بعد ارتباط ما بیشتر شد. پس از انقلاب من و دوستانم دوماهنامه‌ای به نام «راه مجاهد» منتشر می‌کردیم که مدت ۱۲ سال دوام داشت و با حکم دادستان دادگاه ویژه روحانیت به مدت چهار سال متوقف شد و در آستانه خرداد ۷۶ تیر شدیم. برای ادامه کار نشریه دنبال جا و مکان می‌گشتم. البته این بار نام نشریه را به پیشنهاد مهندس سحابی به «چشم‌انداز ایران» تغییر دادم. یکی از هم‌بندهای سابق مهندس اتافی از دفتر خود را در اختیار ما گذاشت. صبح‌ها روی پله می‌نشستیم تا او بیاورد و کلید بیندازد و وارد اتاق شویم. یکی از این روزها بود که هاله و همسرش دکتر شامخی را مقابل در دفتر دیدیم. هاله مایل بود یک کار فرهنگی عمیق داشته باشد و من به ایشان پیشنهاد کردم که من و مهندس قیداری در حال کار روی یکی از جنگ‌های پیامبر، یعنی احد هستیم. خوشبختانه صاحب دفتر دائم شدیم و سه نفری مدت هفت سال روی آیات قرآن و تاریخ‌های مربوط به جنگ احد تحقیق می‌کردیم. کمبودهایی که در تاریخ وجود داشت در قرآن یافتیم و آنچه در قرآن ذکر از آنها نشده بود در تاریخ. کار تطبیقی خوبی بود. ضمن تحقیقات متوجه شدیم که آیات مربوط به احد بعد از پایان جنگ به پیامبر اکرم (ص) نازل شده و محمد (ص) بدون دریافت وحی مستقیمی از جانب پروردگار به طراحی جنگ احد پرداخته و در مرحله اول هم آن طراحی‌ها به پیروزی چشمگیر انجامیده است و مهاجمین مکی بار و نه خود را گذاشته و فرار کرده بودند که البته بارها کردن تنگه توسط تنگه‌داران،



■ هاله سحایی، پرازجان، اردوگاه دالکی، سال ۶۰



پرده‌ای از حضور هاله در جبهه‌های جنگ

دوست خوبم یاد روزهای جنگ می‌افتم در اردوگاه‌های مختلفی که بودیم خستگی ناپذیر در خدمت مردم محروم سرازپا نمی‌شناختی، همزمان چندین مسئولیت برعهده ما بود؛ تشکیل کلاس‌های درسی، ایجاد کتابخانه، ضد عفونی موه‌ای پرازشپش دخترکان زیبای جنگ زده، تقسیم ارزاق و خرید احتیاجات جنگ زدگان، مسئولیت درمانگاه بهداشت و تزریقات در کانتینرها، کوتاه کردن موه‌ای دختران و چقدر زیبا موه‌ها را کوتاه می‌کردی! به طوری که همیشه چند نفر در صف کوتاهی مودر انتظار بودند.

روزهایی که در گرمای ۵۰ درجه بیابان‌های خوزستان در حال روزه در تابستان سوزان چه دنیای عارفانه‌ای برایمان ساخته بودی و موقع غروب نزدیک اذان در کپرها به تفسیر قرآن برای مامی پرداختی، چه فضای عرفانی در آن غروب‌های زیبای شکل می‌گرفت. هیچ وقت آن حس تکرار نشدنی بادم نمی‌رود. خاطره‌ها هرگز نمی‌میرند و چه خوب که این اتاق تاریک ذهن آزادترین جای جهان است. بادم هست قبل از رفتن به مناطق جنگی در

انسان‌های خوب هرگز نمی‌میرند و همیشه عطر تفکراتشان در بین مردم ساری و جاری است. انگار دیروز بود که هاله از من خواست تهران را رها کنیم و به کمک جنگ زدگان به مناطق جنگی برویم. حالا حدود چهل سال از آن روزها گذشته و ده سال است که هاله نازنین پیش معبودش رفته و جسمش دیگر اینجانیست مرگ ناگهانی گاهی چنان داغی بر دل می‌نشانند که قلب را مدت‌ها سرد و افسرده می‌کند. هاله نوری بود از خدا که به خدا بازگشت، او چگونه زیستن و چگونه مردن را خود انتخاب کرد. حالا من هم فرتوت و مریض و خسته این بازی زندگی را هنوز دنبال می‌کنم. چه پیچ و خم‌هایی را در این تاریخ چهل ساله از سر گذراندم؛ «به سخت جانی ما این گمان نبود». هاله عزیزم کوچ توده ساله شد چه زود رفتی و چه حیف. همه ما به تودر این سال‌ها خیلی نیاز داشتیم فقدان همه‌جا محسوس است. چقدر می‌توانستی با مهربانی‌ها و آرامش و آزادی‌خواهی و انصاف و صلح طلبی الگوی انسانیت را به همه ما دائماً متذکر شوی و همه اطرافیان را به دوستی و اتحاد هدایت کنی.



اکرم مصباح

«عشق شادی است، عشق آزادی است، عشق آغاز آدمی زادیست.» هاله جانم دیگر آدم های مثل تو کم شدند، دیگر کمتر آدم هایی مثل توبه دنیا و هستی و انسان نگاه می کند. «از شمارتن یک تن کم / از شمار چشم هزاران بیش».

درگیری و جدل در این اردوگاه زیاد بود. سرپرست اردوگاه جوان حزب اللهی جویای جاه و مقام از ما پرسید چه کتاب هایی خوانده اید و تو گفتی بیشتر کتاب های دکتر شریعتی، پوزخندی زد و گفت اصول کافی، عقاید شهید مطهری؟ کم کم احساس کردم که اینجا هم در بحبوحه جنگ تفتیش عقاید آغاز شده است. به زور ما خواستند چادر به سر کنیم، تو در مقابل با او بحث کردی، ولی عاقبت زور بر استلال غالب شد. ولی کماکان در فلسفه زندگی تو اینطور گفته شده بود: «این شب تیره اگر صبح قیامت باشد / آخر الامر به هر حال سحر خواهد شد.»

خوشبختانه تو با ناامیدی زندگی کردن را بلد نبودی، در این اردوگاه هم ایجاد کتابخانه و تشویق جوانان به کتاب خواندن، کار درمانگاه، کلاس های گلدوزی و خیاطی، و کارهای فراوان بهداشتی انجام دادیم.

در مجموع هاله در چهار اردوگاه فعالیت داشت اردوگاه دالکی، اردوگاه آزادی، اردوگاه شهرک ابوذر و اردوگاه شهرک فجر. در همه این اردوگاه ها بعد از سه چهار ماه عذر ما را می خواستند؛ به دلایل فکری و مسائل ظاهری. شرایط و اوضاع بسیار ناگوار شده بود و تاثیر مسائل پایتخت و شرایط سیاسی جامعه حتی در اردوگاه های جنگ زدگان خودش را نشان می داد. البته نباید از انصاف دور شد که تاثیر زیادی در تمام آن اردوگاه ها به جا گذاشتیم. همانطور که می خواستی مژمر مژمر بودیم. روزهای تلخ و شیرین در اردوگاه ها گذشت؛ سختی ها و گرمای پنجاه درجه و ماه رمضان در بیابان های پراز عقرب و رطیل جنوب. ولی عزم آهنین هاله برای خدمت به محرومین هیچ وقت این تشنه راه آزادی و عدالت را خسته نکرد و تا آخر عمر همچنان در رسیدن به اهداف خود مستحکم ایستاد. او داغدار رنج بشر بود. هاله به عنوان الگوی صبر و مدارا و پاکی و صداقت و سادگی بی اندازه در یاد همه باقی خواهد ماند. او اهل همین دنیای بی رحم بود، ولی با مهربانی جهان زیبایی در اطراف خود ساخته بود. انسانیت و مهربانی خط قرمز هاله بود.

«گفتا چرا رفتی تدبیر نه این بود / گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود / گفتم که نه وقت سفر است / چنین زود / گفتا که مگو مصلحت حق چنین بود.»

بیمارستان طالقانی بعنوان داوطلب کار می کردیم تو همیشه می خواستی که داوطلب شب کاری باشیم چون معتقد بودی شب ها بیشتر احتیاج به نیروی کار است؛ زیرا همه در طی روز خسته هستند و بیماران شب ها دردهایشان به اوج می رسد. وقتی صبح سحر بعد از طلوع باشکوه خورشید کم کم کار را تحویل روزکارهای دادیم، تو سرزنده و شاداب و راضی هیچ وقت گله از بیخوابی شب نداشتی.

هاله! تو رفتن به مناطق جنگی را هجرت می دانستی ولی همیشه این سوال را پیش روی ما می گذاشتی آیا این سفر انسان ساز است؟ اولین سفر اردوگاهی در حومه برازجان بود (اردوگاه دالکی). آنجا آقای ساجدی از مجروحین بیمارستان طالقانی را دیدیم. دنیا چقدر کوچک است. سوار بر یک موتورسیکلت چقدر دیدن آشنا در روحیه مان اثر مثبت گذاشت. غروب های زیبای اردوگاه دالکی اکثر غروب ها با اصرار تو بعد از پایان کار با بچه های جنگ زده به کنار شط می رفتیم. غروب های آن منطقه بی نظیر بود، همیشه سایه یک نخل بلندتر از نخل های دیگر در آخرین ساعات تالو خورشید خودنمایی می کرد. یاد ما است دایما گوشه می کردی ما برای هدف های بزرگ به این منطقه آمده ایم، فقط انجام وظایف مکانیکی نیست. در واقع می گفتی «کجا دهن این باده ها کفاف مستی ما را».

باید می توانستیم در ارتقاء سطح فرهنگ هم تاثیرگذار باشیم کتابخانه ها را در همه اردوگاه ها تواداره می کردی، که از طرف بچه ها و جوان ها بسیار استقبال می شد. افسوس کتاب های خوب خیلی کم بود. ولی تو با اهمیتی که برای خواندن کتاب قائل بودی، تاثیر مثبتی روی مراجعین داشتی.

یادش بخیر سفرمان به منطقه اردوگاه آزادی نزدیک رامهرمز. می گفتی نمی دانم چرا برای این سفر ذوق و شوق زیادی دارم که انگار می خواهم به عروسی بروم، ولی دلشوره دارم که چه کار می توانیم بکنیم، آیا کار درست و حسابی هست؟ آیا مژمر مژمر خواهیم بود؟ عشق به انسانیت و احساس مسئولیت تو ستودنی بود؛ در واقع این متن زیبا مانیقست تو بود:



هاله! تو رفتن به مناطق جنگی را هجرت می دانستی ولی همیشه این سوال را پیش روی ما می گذاشتی آیا این سفر انسان ساز است؟ یاد ما است دایما گوشه می کردی ما برای هدف های بزرگ به این منطقه آمده ایم، فقط انجام وظایف مکانیکی نیست. در واقع می گفتی «کجا دهن این باده ها کفاف مستی ما را».



می سازد. به این ترتیب انسان در پرتو هر رنجی که از سرمی گذراند قدرت بقایش بیشتر می شود. به کرات از رنج هایش شوخی و لطیفه می ساخت. لطایفی که خنده و اشک را در مخاطب توامان می کرد. به گمانم آنان که از معدن رنج خود و دیگران «آگاهی» استخراج کنند، قادر خواهند بود که رنج هایشان را به بازی های کودکانه تبدیل کنند. هاله با ابزار طنز و رویا به مصاف و مقابله با رنج های رفت. او در شعرگونه ای رویارویی سنگ و تفنگ در فلسطین اشغالی را همچون بازی کودکان تصویر می کند. هاله آرزوی خود برای پایان یافتن این رنج بی پایان را چنین تصویر می کند:

«سربازی تفنگ را به سوی نوجوان فلسطینی نشانه می رود. نوجوان سنگی به طرفش پرتاب می کند. هر دو همسن و سال یکدیگرند. در یک آن سرباز به یاد دوران شاد و ساده و بی نفرت کودکی می افتد و فرمانی که از اتاق جنگ می آید را فراموش می کند. تفنگ را واژگونه می گیرد و با قنداق تفنگ سنگ را دفع می کند. تفنگ دیگری می آید و قنداق تفنگ آن را هم دفع می کند. نبرد سنگ و تفنگ برای خاموش کردن کینه فی مابین اشغالگر و اشغال شده به بازی سنگ و دسته تفنگ تبدیل می شود. آنگاه دو نوجوان دیگر دو خصم نیستند، به سمت یکدیگر می دوند و دستهایشان را بالا برده و با شادی برهم می زنند و به طعنه سنگ و تفنگ، و بر حماقت جنگ از ته دل می خندند.»

انسانی که به مدد درخور داری از پدر و مادر و روشنفکر و تربیت خوب و عالی و داشتن اساتید بنام و هوش بسیار فرصت این را پیداکند که از دست و پنجه نرم کردن با رنج هایش به شناخت خود برسد انسان خوش اقبالی است. البته هاله خوش اقبال بود. اما به این خوش اقبالی بعضا قانع نبود. او با فراتر رفتن از خود و با سهیم شدن در رنج ها و گرفتاری های دیگران در جستجوی چیزی فراتر از خوش اقبالی خدادادی بود. رنج ها و دغدغه های مشترک او با استمدیدگان کیفیت زندگی او را متمایز از کنشگرانی ساخته بود که به رغم خیرخواهی از دور دستی برآتش داشتند.

چنین است که هاله از یک زن خوش شانس غنوده در یک خانواده و فامیل خوب و درخشان، تبدیل به یک کنشگر خیرخواه و سرمایه ای اجتماعی و خوشاوند مردم سرزمینش می شود. شهادت معصومانه هاله داغی عمیق بر دل مردمان سرزمینش نهاد. در عین حال در مقام زنی آمانخواه و مدافع مردم در تاریخ و یاد مردمانی که دوستانش می داشت و دوستش می داشتند، ثبت و جاودانه شد. چنین انسانی شانس این را پیدایمی کند که تبدیل به سرمایه اجتماعی امین و خوشاوند مردم سرزمینش شود. بخت پیروزبار چنین انسان هایی است. بی شک پیروزبختی وضعیتی به مراتب بالاتر از خوش اقبالی و احساس خوشبختی گهگاه است. با این اوصاف هاله هم خوش اقبال و هم به غایت پیروزبخت بود. یادش گرامی.



بخت پیروز هاله

هاله غالباً در برابر آن هایی که به هردلیل رنجشی در او پدید می آورند، واکنشی از سربخشندگی و مهربانی داشت. هربار سیاهی ها به او هجوم می آورد، به قرآن پناه می برد. در یکی از این پناه بردن هایش به قرآن، قرآن را باز می کند آیه ۶۳، سوره فرقان است که او را به مهربانی می نوازد. هاله از این تجربه به زبان شعر چنین می گوید:

«از پی ابرغلیظ شک و نومیدی / قرآن را باز کردم / جوابم داد / گفت سلام» / سلام / گفت سلام / باید بود بر مردم جاهل / گفت «فروتن»

باید بود / و از میان بیهودگی / به کرامت باید رفت.

و عباده الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا انا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً. (بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف شوند به ملایمت پاسخ دهند.) (سوره فرقان، آیه ۶۳)



مینو مرتاضی

هاله باور داشت
خمیرمایه زندگی
انسان رنج است.
رنج ابزار آشنایی
انسان با انسان و
با معنای زندگی
انسانی است. رنج
مبنای خودآگاهی
است و خودآگاهی
هرگز منجر به
کاهش رنج
نمی شود.

هاله همواره از دریچه رحمت و عشق به زندگی می نگریست. بخشش و گذشت از ارکان باورهای اخلاقی و دینی او بود. رُست بخشندگی نمی گرفت، بلکه واقعا می بخشید و فراموش می کرد. مجازات و کین جویی را آگاهانه رد می کرد. چون می دانست کمتر کسی قدرت این را دارد که خود را از آتش خشم خویشتن در امان بدارد. اجازه نمی داد کینه قلب پاک و روشنش را تیره و تار کند. کین جویی و انتقام گیری را کار جباران می دانست. او نیک می دانست و باور داشت بخشش اثرگذاری به مراتب قوی تر نسبت به تقابل و انتقام دارد. صدا البته که عمل به باور بخشایشگری بدون رنج و مبارزه با برداشت های رندانه و ریاکارانه مقدور و ممکن نمی شد. هاله در هر چالش این چنینی با خودش و خدایش و کتاب محبوبش قرآن خلوت و تمرکز می کرد تا نیرو و قدرت لازم را برای بخشیدن و فراموش کردن در خود تجدید و تقویت کند. از این رو سعی می کرد از رنج بردن هراس به دل راه ندهد.

او باور داشت خمیرمایه زندگی انسان رنج است. رنج ابزار آشنایی انسان با انسان و با معنای زندگی انسانی است. رنج مبنای خودآگاهی است و خودآگاهی هرگز منجر به کاهش رنج نمی شود؛ بلکه انسان را برای درک ابعاد وسیع تر آگاهی و شناخت خود آماده و مهیا

هاله سحابی، انسان مدنی



از آن جا که هاله نسل سوم سحابی ها است، هم خود مستعد بوده و هم امکان تربیت و بهره برداری از خانواده سحابی ها را یافته است. زیستگاه تاریخی هاله مملو و پر از لحظاتی بوده که او با آن روح حساس و طبع منیع و بزرگوارش آنان را درک نموده است. هاله خود دورانی از زندگی را در انقلاب، نوفل لوشاتو، جنگ، دهه پرتلاطم ۶۰، دوران اصلاحات و جنبش سبز گذرانده است.

اما در هاله خصیصه ها و ویژگی های مدنی دیگری را نیز می توان برجسته دید و از او آموخت زندگی هاله تنها نمایی سیاسی ندارد؛ او تجربه زیسته اجتماعی و فرهنگی را نیز در کارنامه زیسته خود دارد؛ به خصوص دغدغه ها و دردمندی های این روح ظریف و حساس در رفتارها و دست نوشته های او موج می زند.

جمع گرایی و تشریک مساعی

آن دسته از جمعیت هایی که هاله سحابی در آن حضور داشته است مانند نوفل لوشاتو، دوران جنگ ایران و عراق، زنان ملی- مذهبی و مادران صلح، حضور هاله را یک حضور جمع گرا و خالی از منیت ها برای حفظ منافع همه ترسیم می کند. حضوری که وی را به محبوبی جامع الاطراف مبدل می سازد که او و سایر دوستانش می توانستند یک امر جمعی را بهتر پیش ببرند.

هاله البته به کمک سایر بانوان ملی- مذهبی در ماجرای بازداشت های اسفند ۱۳۷۹، توانست این روح آموخته و تربیت شده را به نفع منافع تمامی زندانیان و خانواده ها به کار گیرد. هاله بی حاشیه با کمک دوستانش از زخم بازداشت ها و... پلی ساخت برای همبستگی خانواده هایی که همسرانشان را به دلیل شورایی که همیشه غیرقانونی شناخته شده و می شود سال ها درگیر بند، زندان و ملاقات ببینند. به شهادت تک تک این خانواده ها هر چند هر کدام خود مهارت ها بسیاری داشتند، اما تشریک مساعی و تجاربشان توانست دورانی از درد و رنج را در چهارچوب قواعد قانونی و حقوقی آرام تر گذر کنند که قطعاً هاله در آن نقش بسزایی داشت و خطرها و خاطراتی بسیار از خود بر جای گذارده است.

مسئولیت پذیری و تعهد جمعی

مسئولیت پذیری و تعهد جمعی در تلاش ها و فعالیت های هاله به طور کامل نمایان بود. آنچه در کالبد نهاد های مدنی در این دهه گاه گم و نامفهوم شده است، تعهد و مسئولیت افراد است در جمعی که قرار دارند و با توجه به رفتارشناسی ایرانی که پست

مشکلات و موانع بسیاری بر سر فعالیت های مدنی و جمعی ایرانیان وجود دارد. علل و عوامل بیرونی و درونی که مدت هاست دغدغه و دستمایه پژوهش ها، تحلیل ها، تئوری ها و کتاب های بسیاری از صاحب نظران در کشور قرار گرفته است. در این میان پرداختن به انسان مدنی و ویژگی های آن اهمیت انکارناپذیری دارد و هاله سحابی یک الگوی خوب و مثال زدنی از انسان مدنی است. دهمین سالگرد پرواز هاله سحابی فرا رسیده است و

نسبت او با انسان مدنی بزرگداشت یادی است که زیستن او را آن چنان مرور می کند تا هم ساختارها را بکاود و بیابد و هم عاملیت و اراده انسان های دگرگون کننده را. نسبت میان هاله با ویژگی های انسان مدنی ادای دین ما بر پیکر ناجوانمردانه و نابهنگام رفته اوست.



محترم رحمانی



در خلوت هاله

هاله نماد صلح و مهر، اخلاص و پاکی، نمادی از پدر، انسانی مسئول، مسئول در برابر همگان و مسئول تر در برابر گمنامان و بی نام و نشان های سرزمینمان، بی قرار برای ایران همچون پدر، عزت ما ایرانیان، عیار خلوصش و مهر و صفایش را در خلوتش، در دلنوشته هایش و در تنهائی دل شبش بیشتر می توان یافت.



فیروزه صابر

بال های شکسته را می دید، اما به پرواز می اندیشید، دست های بسته را می دید اما داستان را جستجو می کرد، پاهای بریده را می دید، اما راه را نظاره می کرد، زبان دوخته را می دید، اما پیام را با دل و جان می نگاشت و بی هیاهو به اعماق قلب هائی برد.

او چشمه زلال حقیقت، آفتاب مهر، آب و عشق و قاصد همیشه رویش را می دید، ایثار و بیداری را رابیش از همه می دید. آفتاب مهربانی، بوی خوش، حس آرام و لطیف زندگانی، آیت صبر و تلاش، سایه مهر و لبخند، تپش قلب، گرمی شوق شقایق، عشق به آموختن و دانستن نو، عمر با عزت گویای کمال و هم جلال، گل داودی و سرو، سرود سبز صلح و دوستی را در زیر سقف آسمان آبی بی غش خود چه زیبا می دید.

خسته از نفرت و جنگ، ترسش از افسردگی و بیخ زدگی، دیوار تشنج، سرود ناامیدی، حس سرد و خالی بیگانگی، به ستم دیدن دوست، عادت دست و پا زدن در تور روزمرگی، حساب باز کردن در بانک تکرارها، رهائی عنان در شیب دشوار، دل بستن به قیل و قال های پوچ، پشت پنجره به سکوت نشستن، بر جفا دیدن و باز آسودگی، درد بی دودی امروز بود.

او با دیدن اسبان تیز تک سفید، راه افتادن دوباره کاروان، سوار شدن رفیقان پاکباز، بیش از همه حس داشت.

با خدا نزدیک تر؛ «جز تو ام یاری نیست»، «من در این گردنه حیرانی، راه را بی دغدغه و فلسفه و چون و چرا می خواهم».

هم چنان نزدیک تر؛

«نیاز مندم کن، نیاز را گم کرده ام؛

تشنه ام کن تا بفهمم آب را

آنگاه؛

هم چون ابر رحمتی بر من بیار

تشنه ام کن تا عطش بکشاندم

پایرهنه تا مرده

تا صفا

تا زلال چشمه ای

پنهان در دل خاک

تا بکاوم با جنگ

و حقیقت را بیابم

حتی در زیر سنگ

کلام آخر، باز هم نشانه ای از هاله مهربانی ها:

«سفر خوش ای دوست

هجرت با دگرگونی وجود

گرچه رفتی، اما عشق، میراث تو شد

یادگاری که در این گنبد دوار بماند.»

و جایگاه را دارد، اما تلاش و تحرک لازم برای برخورد متعهدانه را از خود بروز نمی دهد؛ طوری که عنوان مهم است، اما تو گویی تعهد و مسئولیت پذیری در کار نیست و این خود آفتی شده است که کالبد نهاد های مدنی را موربانه وار می جود. مثالی این مدعی را روشن می کند: در جمع و انجمنی تقسیم کار صورت می پذیرد و فرد کاری را تقبل می کند و اما در صدد انجام تعهد و وظیفه خود بر نمی آید و در واقع آن انجمن با بحران مسئولیت پذیری روبرو می شود. در حالی که هاله اگر مسئولیتی داشت و مکانی را اشغال می کرد تمام قد و نیرو در صدد بر می آمد تا متعهدانه کارش را به نقطه قابل قبولی برساند و نیز چون همگان مشغله داشت فرزند و همسر و... اما تعهد و مسئولیت خود را نیز به بوته فراموشی نمی سپرد.

■ گذشت و نفی خشونت

انتقام جو نبودن، گذشت، چشم پوشی و اغماض هاله که البته یک تربیت محکم و دقیق پشت آن قرار دارد در نامه اش به نلسون ماندلا، در پیگیری های وضعیت زندانیان و در تمامی رفتارهای هاله سحابی مشاهده شده است. اصولاً نفی خشونت لوازمی را با خود به همراه دارد که چنین ویژگی هایی را می طلبد و در میانه جنگ، آتش، خون، اختناق و حذف شدن مداوم باشیم، نباید و نمی توانیم مانند فرد خشونت طلب، آن را باز تولید کنیم؛ هاله این افتخار را دارد که انتقام جو نباشد تا خوی خصم دامن پاکش را نیا لاید؛ تا ثابت کند گذشت البته کار هر کس نیست و کار انسان های بزرگ است؛ تا آخرین ساعت های زندگی برای کسانی که به قصد کنترل گلوگاه خانه پدری او آمده اند لقمه نانی برگیرد تا اگر سینه نمانند و بالاخره قربانی یک خشونت و درگیری فیزیکی شود که هرگز مسئولان، عوامل آن را شناسایی نگردند. آری آری... صحنه ها و زیستگاه های هاله با خود نشان ها از این چشم پوشی ها، گذشت ها و... دارد.

■ تیمار دار دیگری

توجه هاله به احوال همه افراد به خصوص آنان که اسم و رسمی نداشتند، هم بسیار قابل ستایش و قابل قبول است. هاله خاکی و بی غل و غش بود. ولی این که آدم ها و به خصوص آدم های دور تر برایش مهم بودند، نیز یک تربیت و اخلاق ارزشمند بود. تا آنجا که در توان داشت کسی را از قلم احوال گرفتن، مراقبت کردن و تیمار نمودن نمی انداخت. این سبک زندگی و خلق و خوی او دوست داشتنی بود و غریب نوا زانه به نظرمی آمد. بنا به روایت دوستان با آن حال زار و ساعاتی قبل از پروازش از جهان برای بسیاری از جوان ها برای صبحانه لقمه گرفته تا به قول خودش ضعف نکنند. همچنین در زندگی اگر کسی دلخور و یا تنها بود هاله تلاش می کرد در کنارش باشد و اگر کمکی از او بر می آید انجام دهد.

■ زیست ساده و بدون پیرایه

هاله بسیار ساده می زیست و صمیمیت، زندگی غیر مصرفی او را تزیین می نمود. شاید این زیست از اخلاق و تربیت او باشد یا از زیست دهه های چریکی ۴۰-۵۰ و... که به او هم سرایت داشت. هر چه بود سادگی زیست او زیبا بود؛ به خصوص که نزدیکان هاله از روح هنرمندانهای که این زندگی را به قالب نقاشی و شعر پیوند می زده است، حکایت می کنند. سادگی هاله را بسیاری کسان بر نمی تابند. باید هم که چنین باشد. انسان ایرانی در رفتارهای پیدا و پنهان خود به دنبال روش هایی است که پیچ و تاب های خود را در زیست اجتماعی و سیاسی معنا و مفهوم بخشد و به قولی آن قدر مار بخورد که افعی شود. چون این چند رویی را در زندگی نیازمند است و در هر جامی تواند یکی از نقاب ها را از چهره بردارد و خود را در آن قاب باز نمایند. هاله اما چنین نبود؛ طراح روراست زندگی یا به عبارتی راست و حسینی و صمیمی بود و لو دیگران، آن همه یکرنگی را نپذیرند. القصد که زندگی عرصه یکتایی هنرمندی او بود، کوتاه و پراز خیر و برکت. جامعه مدنی ایران به حضور و همراهی چنین گوهرها و انسان هایی با ویژگی های مدنی هاله سحابی نیازمند است.

هاله ای از شور و شعور



زهره تنکابنی

هاله را سال ۸۶ خانه دوستی دیدم و در همان دیدار اول مسحور متانت، شعور عالی و شور او برای خدمت به مردم شدم. با اصرار دعوتش کردم که به مادران صلح بپیوندد. به علت مشکلاتی که داشت نپذیرفت اما کمی بعد در جلسه مان شرکت کرد. فکر کردم او از پدر محبوبش این همه را فرا گرفته است اما بعدها که با زری خانم مادر گرانقدرش آشنا شدم، دریافتم پرورش در دامان چنین مادری بخشی از خصلت های خوب مردم دوستی، معرفت و درخشندگی را ایجاد کرده است. خرداد سال ۹۰ است و هاله برای تشییع و بدرقه پیکر پدر در بیمارستان به مرخصی از زندان آمده بود. دو سال بود که دستگیر شده بود. چرا که در جریان جنبش سبز با پلاکاردی در دست که محتوی آن چنین بود: شاه دیر صدای مردم را شنید، دستگیر شده بود. در دیدار قبلی در میان مادران صلح از او پرسیدیم در زندان

چه می کند؟ گفت تدریس زبان فرانسه و تاریخ به جوانان. هاله هرگز از آموزش به جوانان سیر نمی شد. او در عین حال شجاعتی مثال زربین داشت. یاد نمی رود که روزی برای اعتراض به جنگ غزه مادران صلح جلوی نمایندگی سازمان ملل جمع شدیم. قرار بود قطعنامه ما را هاله بخواند، اما پلیس مانع خواندن آن بود. هاله اما علی رغم فشاری که پلیس بر او می آورد آن را تا انتها خواند و تسلیم نشد.

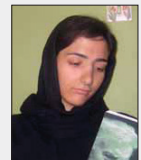
روزی ۱۱ خرداد سال ۹۰ هاله که عزا دار از دست دادن پدر خردمند خود بود، هنگام تشییع پیکر او در اعتراض به سخت گیری های لباس شخصی های امنیتی بان ها به بگو مگو پرداخت و در چند قدمی پیکر پدر با خشونت زایدالوصف جان باخت. او تولدی نو یافت؛ نه در چهارچوب خانواده که در میان مردم ایران و جهان و او شایسته همین نوع مرگ بود. نفرت بر ظلم و ستم!

اعتماد و دیدن اتفاقات مثبت. ولی متأسفانه این دود بیشتر مردم، خاموش شده. دیدن کسانی که خودشان از کمترین چیزی که داشتن، شروع کردن به کمک به دیگران، در هر نوعی، یکی با کار آفرینی، یکی با بخشش لوازم، یکی با بخشش پول، یکی با فراهم آوردن آسایش برای بیماران، یکی با راه انداختن کار دیگری و یکی هم با انصافش. کم نیستند این انسان ها، ولی کم دیده می شوند و در دنیای تلخ بی اعتمادی و گله و شکایت گم می شوند. خدای عزیزم و هاله بی نظیرم، لطفاً کمک کنید تا بتوانم این نگاه زیبا را تا جایی که در توانم هست و از هر راهی که بلام و می توانم، به همه دوستانم و اطرافیانم و حتی همه دنیا وسعت بدم تا شاید بتوانم فرد مفیدی برای جامعه ام باشم.



دو نقاشی رنگ روغن از هاله سحابی

دلنویسته ای از پس ده سال



آسیه شامخی

ده سال گذشت، مثل چشم برهم زدن. تو این سال ها، تجارب زیادی کسب کردم؛ چه در طول سال، یا ماه و یا حتی در طول روز. تصمیمات زیادی گرفتم، کوتاه مدت و بلند مدت. خوب و بد، مثبت و منفی، ولی همگی به نوعی سازنده. افراد زیادی وارد زندگی من شدند، که هر کدام به نوبه خودشان تاثیر مثبت بسزایی رویم داشتند. قدر دان همشون هستم و از بودنشان ممنونم، ممنونم که در هر شرایطی تنهایی نداشتند و دوستی شان را ادامه دادند و من را همینطور که هستم پذیرفتند و تمام اینها را مدیون هاله هستم.

حسی در اعماق وجودم همیشه بهم میگه، اگر هاله بود، ممکن بود هیچکدام از این اتفاقات و افراد در زندگیم نبودند و یا اگر بودند، به گونه ای دیگر بود. باز هم این حس را دارم که از اون دنیا هر لحظه مراقبم هست.

هاله انسان عجیبی بود، پراز خصوصیات خاص خوب که فراموش می کنیم که همه را به یاد بیاوریم یا حتی بعضی هایش را ندیدیم. این خصوصیات به حدی فراوان بودند که با رفتنش تمام نشدند. او می توانست با به همنشینی کوتاه مدت هم، جزئی از خودش را در تک تک افرادی که با او هم نشین بودن ببخشد، بدون اینکه کسی متوجه شود چیز خاص زیبایی در وجودش دویده.

امسال می خواهم به یکی از همون خصوصیات خاص و زیبا اشاره کنم و آن، نگرش مثبت به هر چیزی بود؛ چه جدی و چه ساده. حتی در سخت ترین شرایط هم، این دیدار حفظ می کرد. و من خدا رو شکر میکنم که هاله این زیبایی رو به من بخشید. و من هم همیشه، سعی داشتم که از هر چیزی مثبتش را ببینم و بیان کنم. ولی هنوز در این مسیر تازه کارم.

تو این روزگار سخت ملت ایران، بهترین چیزهایی که میتونه حال همه رو بهتر کنه،



گشاده روبرو بانویی صبور
با چشمانی معصوم
دلی پرستویی
به گفت وگویی محبت
به جستجوی آزادی

بهروز گرانیپایه

بینش مصدقی هاله سحابی



محسن زمانی

عزت عزت‌مدار ایران زمین، زنده یاد مهندس عزت‌الله سحابی را از سرمقاله‌های مجله ایران فردا و دیگر رسانه‌های در دسترس از تابستان ۷۸ به این سو و جلد نخست خاطراتش کم و بیش، می‌شناختم و به رغم اختلاف‌های ریشه‌ای در پاره‌ای موارد، به دلیل اشتراک نظر در اصول استقلال و آزادی و عدالت و حاکمیت ملی و موازنه منفی به عبارت بهتر ستون پایه‌های اندیشه نهضت ملی به رهبری شادروان دکتر محمد مصدق و آموختن بیش از پیش از قلم پربارشان، او را از تبار نهضت ملی ایران و رهبر فقیدش و یکی از رهروان راستین مصدق می‌شناختم و ارادت می‌ورزیدم. صد البته در آن برهه و هنگام فاجعه خرداد سخت و سنگین ۱۳۹۰ خورشیدی، از دختر گرانقدر و شهیدش شوربختانه شناخت سزاواری نداشتم. اما هر چه می‌گذشت از لایه‌لای برخی متون یاد بود، انگیزه‌ای مضاعف برای آشنایی و شناخت بانویی که نمادی از ملی‌اندیشی، آزادی، آرمان‌گرایی و صلح‌خواهی زنان ایران زمین همانند قره‌العین، صدیقه دولت‌آبادی، شهیدان پروانه فروهر و هما دارابی نشان می‌داد، پیدا کردم.

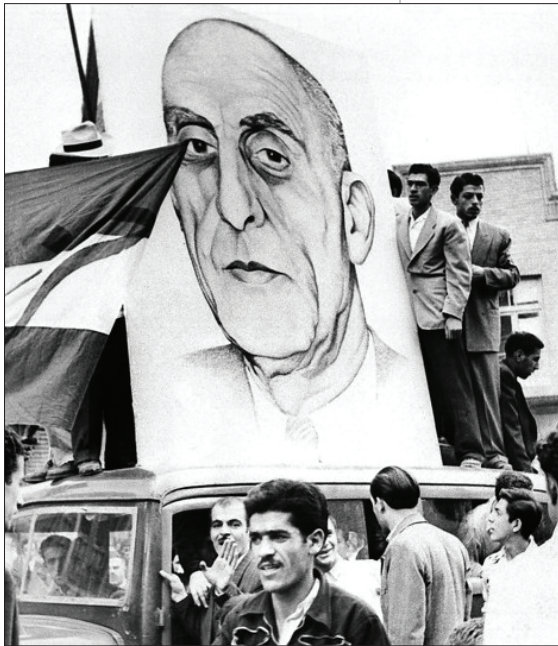
با واکاوی متون در دسترس همچون یادداشت‌های روزانه و دلیقه‌های زنده یاد هاله سحابی، دو جلد خاطرات پدرشان و... بیش از پیش برایم اثبات گردید که گوهری از دست رفت که پیدا نمودن جایگزین در این برهه بیابان‌سازی اخلاق و فرهنگ به نظر می‌رسد، کاری بس دشوار است.

۱۰ سال پس از خرداد ۹۰ به همراه حسرت دردناک فقدان حتی یک دیدار و گفت‌وگوی چهره به چهره و آموختن مستقیم از بانوی عاشق منش و صلح‌جو، زنده یاد هاله سحابی، بر این باور سرسختانه پایبندم که آن آزادزن نیاز به سوگواری در آستانه ده سالگی جاودانگی‌اش ندارد؛ اما با هزار افسوس و دریغ این جامعه ایران به ویژه نیروهای مدنی و سیاسی ایران در طیف‌های گوناگون هستند که در این تاراج اخلاق و یغمای منش، که برخی بیشرمانه شاخص‌های سیاست‌ورزی اخلاق‌مدارانه، از جمله شفافیت گفتار و رفتار و... را به سخره گرفته‌اند؛ به الگوهایی نیازمندند که اخلاق را از سیاست تفریق نمی‌کردند؛ و پایبندی به اخلاق و ارزش‌های انسانی در سیاست‌ورزی رانه در شعار و موعظه اخلاقی که در میدان پرست‌گل‌خ کنش‌ورزی آشکارا و بی‌تظاهر و پنهان‌اند و پایبندی به آن را حتی تا به پای جان ایستادند و اثبات نمودند.

هاله سحابی بی‌گمان چنین الگوی کارآمدی

هاله سحابی
«مبنا و جوهر»
انقلاب را «استقلال
و آزادی و پرهیز از
وابستگی و اتکاب به
هر قدرت خارجی»
می‌دانست و به
همین دلیل به
«حذف حرکت
نهضت ملی» از
«گذشته تاریخی»
ایران به شدت ابراز
نگرانی می‌کند
که صد البته
دغدغه بسیاری
از دلسوزان ملت و
میهن است





«مردم اگرچه به دلیل جبر شرایط سیاسی و اجتماعی خاموشند، اما در درون وجدان خود، طالب همین سیاست‌های ملی می‌باشند و لاغیر، آنان در واقع توسعه و ترقی مادی و رفاه و پیشرفت را در پرتو این گونه سیاست‌ها می‌جویند و دیدیم که مردم تمدن بزرگ شاه راهم که می‌خواست به دروازه‌های آن برسند برنتابیدند و پس از کمتر از ربع قرن از سقوط مصدق جوشش همان حافظه و وجدان ملی به انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ منتهی شد و همان استقلال و آزادی و همان پرهیز از وابستگی و اتکا به هر قدرت خارجی جوهره و مبنای انقلاب را تشکیل داد.» (همان، رویه ۷ و ۸)

از این رو، ایشان «مبنا و جوهر» انقلاب را «استقلال و آزادی و پرهیز از وابستگی و اتکا به هر قدرت خارجی» می‌دانست و به همین دلیل به «حذف حرکت نهضت ملی» از «گذشته تاریخی» ایران به شدت ابراز نگرانی می‌کند که صد البته دغدغه بسیاری از دلسوزان ملت و میهن است:

«عجبا که امروز از سوی برخی جریان‌ها سعی می‌شود حرکت نهضت ملی از گذشته تاریخی این مملکت حذف شده و در محاق قرار گیرد، اما باید توجه داشت

هاله سحابی به دموکراسی و اصول آن همچون مدارا، چندگونی فکری و سیاسی و... باور داشت و به مانند همه رهروان راستین شادروان دکتر محمد مصدق به آرمان‌های استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی باوری راسخ و با اراده‌ای پولادین در صدد دستیابی و تحقق آن تکاپوی فداکارانه و جانفشانانه داشت.

است که آرمان خواهی را در «سیاست ورزی اخلاق محور» حد و رسم می‌ساخت. صد البته به نظر می‌رسد هاله سحابی الگوی ایدئال «سیاست ورزی اخلاق محور» را در اندیشه سیاسی اش بر پایه «بینش مصدقی» استوار ساخته بود. با مراجعه به یادداشت‌های روزانه ایشان (جاودانگی در سکوت) می‌توان مانیفست اخلاقی ایشان را استخراج نمود و به افکار عمومی به سان الگوی کارآمد در برابر مواظ و سخنرانی‌های متظاهر به اخلاق اما در عمل تهی از اخلاق عرضه نمود! که امیدوارم در نوشتاری دیگر توان و سعادت داشته باشم که به این مهم پردازم و وظیفه اخلاقی و ملی ام را انجام دهم.

اما در این نوشتار که متمرکز بر «بینش مصدقی» آن آزادزن است، با مراجعه به درآمدی که هاله سحابی بر کتاب «مصدق، دولت ملی و کودتا» نگاشتند، به پایگاه نظری و ستون فکری که منشی اخلاقی را برای پیشبرد آرمان‌هایش تجویز می‌سازد، مراجعه و به واکاوی می‌پردازیم.

هاله سحابی به دموکراسی و اصول آن همچون مدارا، چندگونی فکری و سیاسی و... باور داشت و به مانند همه رهروان راستین شادروان دکتر محمد مصدق به آرمان‌های استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی باوری راسخ و با اراده‌ای پولادین در صدد دستیابی و تحقق آن تکاپوی فداکارانه و جانفشانانه داشت.

هاله سحابی درآمد ۱۳۸۰ در یکی از سخت‌ترین دوران زندگی اش، و در برهه اسارت سخت و سنگین پدر و دوستان و هم‌اندیشان پدرش و فشارهای طاقت فرسای آن دوران، در مقدمه‌ای که بر کتاب «مصدق، دولت ملی و کودتا» که مجموعه‌ای گرانبها از تلاش و تکاپوی مهندس سحابی و زنده یاد مهندس وحید میرزاده و همکاران ایشان در سرویس تاریخ مجله ایران فردا در طول ۸ سال فعالیت مجله، در ارتباط با دکتر محمد مصدق و نهضت ملی ایران، نگاشتند و منتشر نمودند؛ خوانش محققانه و رویکرد پندآموزش بر پایه «بینش مصدقی» از سویی و وفاداری و پایبندی اش به آرمان‌های نهضت ملی ایران از سوی دیگر را آشکارا نشان می‌دهد. از نظر او:

«در سیر تاریخ معاصر این مرزوبوم، دوران کوتاه دو سال و چند ماهه دولت دکتر مصدق، به دلیل التزام صادقانه به آزادی و استقلال و حاکمیت ملی از سویی، و از سوی دیگر با توجه به حجم گسترده دسیسه و عملیات براندازانه معاندین، خواه چهره بیگانه و خواه در چهره خودی، جایگاه ویژه‌ای را در بررسی‌های تاریخ معاصر به خود اختصاص می‌دهد.» (مصدق، دولت ملی و کودتا، رویه ۷)

هاله سحابی، دکتر محمد مصدق را پس از امیرکبیر، تنها دولت‌های دویست سال گذشته تاریخ ایران می‌داند که «یاد و راهشان» در «وجدان تاریخی» ملت ایران فراموش نشدنی است. ایشان دلیل فراموشی ناپذیری مصدق را چنین می‌دانند:

«مردم، بسیاری از آن دولت‌ها را فراموش کردند، ولی یاد و راه مصدق به عنوان بنیانگذار و مجری سیاستی که به موازنه منفی معروف شده است و سیاست نگاه به درون و اتکا به نیروی مردمی هیچ‌گاه از حافظه این ملت پاک نشده و نخواهد شد.» (همان، رویه ۷)

ایشان در ادامه، دلایل درونی سازی «یاد و راه مصدق» در «وجدان مردم» را دقیق‌تر و قابل تأمل‌تر و صد البته کاربردی‌تر و انضمامی‌تر توضیح و تبیین نموده و از سوی دیگر برخلاف روایت رسمی که تاریخ معاصر را از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ قلمداد می‌کند و گویی پیش از آن نهضت ملی و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اصلاح‌نبوده و یا اگر بوده اهمیت چندانی ندارد و... نسبتی منطقی و روندی پیوسته میان نهضت ملی و کودتای ننگین آمریکایی - انگلیسی - روسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مصدق و انقلاب ضدسلطنتی بهمن ۵۷ ترسیم می‌کند. به باور هاله سحابی:



و منش‌های آزادخواهانه و اتخاذ‌بیری که متضمن استقلال و حاکمیت ملت بوده، به عنوان یک راهنمای عمل سیاسی برای دولتمردانی که عنصر صداقت در آن یافت شود و علقه‌ای به مفاهیم آزادی و استقلال و حاکمیت ملی دارند، محسوب می‌گردد.» (همان، رویه ۸)

بنابراین هاله سحابی براین باور پای فشرد که دولت ملی دکتر مصدق، «منبع معرفتی شیوه‌های آزادخواهانه» و «الگوی کاربردی» اتخاذ‌تدابیر برای «ضمانت استقلال و حاکمیت ملت» در جهت «حکمرانی دموکراتیک و توسعه‌گرا» است. از این رو هاله سحابی برخلاف جریان‌هایی که کمر به حذف نهضت ملی از گذشته تاریخی ایران بسته‌اند، دولت ملی مصدق را دارای اثرگذاری شگرف بر بخشی از «هویت ملی» ایرانیان می‌داند:

«تجربیات تاریخی دوران نهضت ملی با توجه به اثرگذاری شگرفی که در ضمیر علاقه‌مندان به سربلندی ایران گذاشته است، در طول سالیان سپری شده عملاً به صورت بخشی از شخصیت سیاسی ایرانیان قرار گرفته است و بازخوانی آن تأکیدی مجدد بر بخشی از هویت ملی این سرزمین خواهد بود.»

از این رو می‌توان با استناد به گزاره‌های یادشده از مقدمه کتاب «مصدق، دولت ملی و کودتا» خطوط پرننگ و پایه‌های فکری «بینش مصدقی» هاله سحابی را به ترتیب ذیل جمع‌بندی نمود:

۱- دولت ملی مصدق به دلیل التزام صادقانه به «آزادی و استقلال و حاکمیت ملی» دارای جایگاه ویژه در تاریخ معاصر ایران بود که پس از امیرکبیر در حافظه و وجدان ملی ایرانیان ماندگار شده است.

۲- فراموشی ناپذیری مصدق از حافظه و وجدان ملت ایران به دلیل پایه‌گذاری و اجرای سیاست «موازنه منفی» و رویکرد «نگاه به درون» و «اتکا به نیروی مردمی» است.

۳- بیشینه مردم اگرچه به دلیل شرایط تحمیلی سیاسی و اجتماعی خاموشند، اما در درون وجدان خود خواهان سیاست‌های ملی (موازنه منفی، نگاه به درون و اتکا به نیروی مردمی) هستند و «توسعه و رفاه» را در پرتو چنین سیاست‌هایی می‌جویند و در تکاپوی دستیابی به آن هستند.

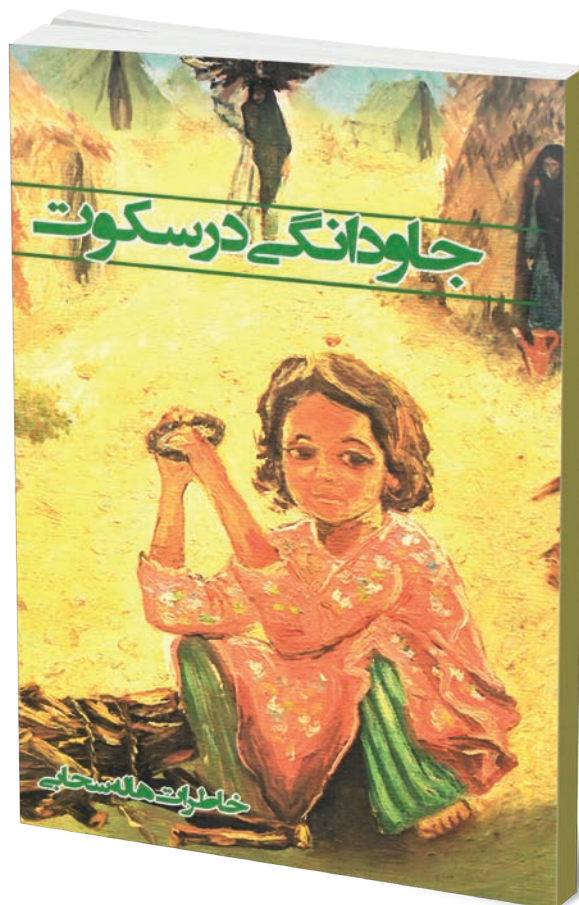
که شعار اصلی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ عبارت بود از: استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی.» (همان، رویه ۸)

هاله سحابی براین باور است که در بهمن ۱۳۵۷ ملت ایران، الگوی استقلال و آزادی را از نهضت ملی ایران گرفته بود و به همین دلیل نسبت به حذف نهضت ملی از تاریخ گذشته ایران افزون بر ابراز نگرانی شدید، به شدت هم هشدار می‌دهند تا شاید فریادرسی باشد:

«الگوی استقلال و آزادی را ملت ایران در حقیقت از نهضت ملی گرفته بود و رهبران انقلاب نیز در آن روز این مسئله را تأیید می‌نمودند و اگر امروز در نهضت ملی و رهبری آن تردید پیدا نموده و یادست‌هایی در کار است که مدافعان و پرچمداران آن نهضت را از تاریخ ایران محو نمایند، در حقیقت بر سر شاخ نشسته‌اند و بن می‌برند.» (همان، رویه ۸)

او بازگویی عملکرد دولت مصدق را یک «مروار تاریخی» برای مطالعه به قصد کسب معلومات و تفاخر و تظاهر به آن نمی‌شناسد؛ بلکه آنرا برای ارائه «راهنمای عمل» برای «دولتمردانی» که واجد ارزش اخلاقی «صداقت» باشند، می‌داند:

«بازگو کردن عملکرد دولت ملی و خط برخورد سیاسی دکتر مصدق، صرفاً یک مرور تاریخی بر یک دوره چندساله تاریخ ایران به حساب نمی‌آید، بلکه شیوه‌ها



به باور هاله سحابی مردم اگرچه به دلیل جبر شرایط سیاسی و اجتماعی خاموشند، اما در درون وجدان خود، طالب همین سیاست‌های ملی می‌باشند و لاغیر.

طول دوران کنش ورزی سیاسی و مدنی اش در برهه های مختلف زیست پربارش، همچون انقلاب سلطنت ستیز بهمن ۵۷ که به همراه مادر دردکشیده و برادرش به ویژه در آدینه سیاه و خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، دلیرانه در کنار دیگر قشرهای استبداد و استعمارستیز ملت ایران به پیشواز گلوله شتافت، در دوران حضور آیت الله خمینی در نوفل لوشاتو در کنار بسیاری از کنشگران پرشور و فرهیخته آرمان خواه و استقلال و آزادی جو به کار ترجمه متون و مصاحبه ها و... همت نمود، اما ای دریغ که به سان همه عاشقان شکست خورده شوربختانه ناکام ماند.

در سال های آغازین ۸ سال جنگ تحمیلی بر ملت ایران با حضور به عنوان نیروی داوطلب در بیمارستان ها و کمک به مجروحان جنگی، حضور در اردوگاه های آوارگان و مهاجران جنگی دالکی بهیمن و... ایفای نقش معلم و یار پرستار کودکان، آموزش و تمرین تیراندازی و... فداکاری و تکاپویی دلسوزانه داشت.

همکاری به همراه دیگر مادران مسالمت جو و هم اندیشش از دهه ۶۰ به این سو در پایه گذاری و رشد گروه مانای «مادران صلح»، عدم هرگونه همراهی و هم دلی با سرکوبگران دهه ۶۰ و... ایفای نقش مؤثر در دادخواهی به همراه دیگر بانوان ملی-مذهبی پس از دستگیری های گسترده هموندان شورای فعالان ملی-مذهبی در اسفند ۱۳۷۹، همراهی با اعتراض های مردمی پس از خرداد ۸۸ و... بیش از پیش نشان داد که از تبار قدا فرایندگان نهضت ملی و مصدقی هایی همچون شهیدان پروانه فروهر و همادارایی، زنده یاران مه لقا اردلان، پروین بختیارنژاد، اعظم طالقانی، فرشته بازرگان و بانوان کنشگر صاحب پرنسیب و وجاهتی همچون فرشید افشار، محترم رحمانی، نسرین ستوده، فیروزه صابر، فاطمه گوارایی، نرگس محمدی، مینو مرتاضی لنگرودی و... بوده و هست و خواهد ماند.

او به سان کوه بر سر آرمان هایی که باور داشت، ایستاد و به پیمانی که بسته بود تا پای جانش وفادار ماند. شادروان هاله سحابی در برابر اربابان قدرت سرخم نکرد و به سان همه شهیدان نهضت ملی ایران، به سان سروی ایستاده، با سینه ای ستبر و رویی گشاده، چشمانی معصوم ودلی پرستویی به جستجوی آزادی جاودانه شد.

یادش به مهر، روانش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد.

هاله سحابی
بازگویی عملکرد
دولت مصدق
رایک «مرور
تاریخی» برای
مطالعه به قصد
کسب معلومات و
تفاخرو تظاهربه
آن نمی شناسد؛
بلکه آنرا برای ارائه
«راهنمای عمل»
برای «دولتمردانی»
که واجد ارزش
اخلاقی «صداقت»
باشند، می داند.

۴- انقلاب سلطنت ستیز بهمن ۵۷، ادامه منطقی و ناگسسته نهضت ملی ایران بوده و برنتابیدن سلطنت خودکامه و تمدن بزرگ متوهمانه اش! از سوی ملت ایران، برخاسته از جوشش حافظه و وجدان ملی دولت ملی مصدق بود.

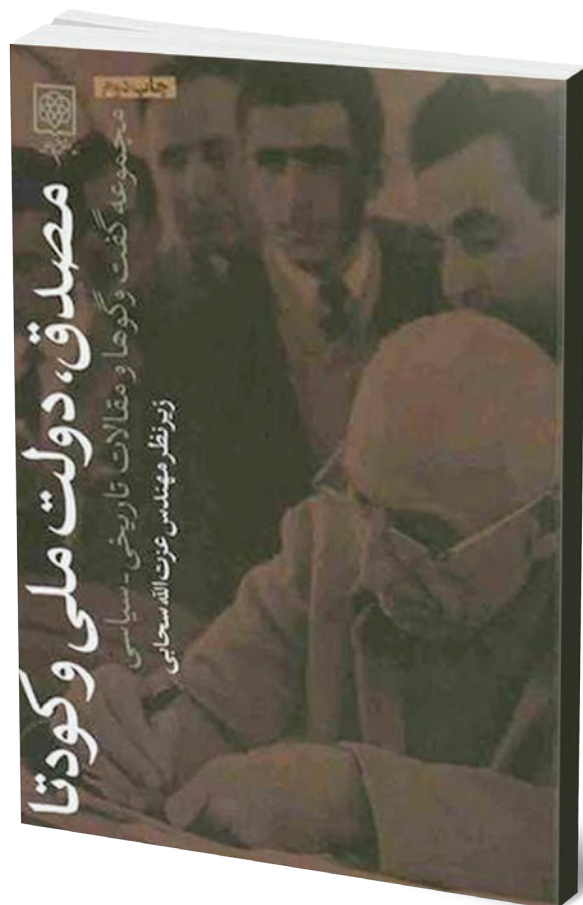
۵- جوهر و مبنای انقلاب ۵۷ «استقلال، آزادی و پرهیز از وابستگی و اتکا به هر قدرت خارجی» است. این جوهر و مبنای نهضت ملی ایران اخذ و استخراج شده است.

۶- به دلیل آنکه الگوی استقلال و آزادی ملت ایران در سال ۵۷، نهضت ملی ایران بود، حذف نهضت ملی و مدافعان و پرچمدارانش از تاریخ معاصر به شدت ویرانگر و به سان «بر سر شاخ نشستن و بن بریدن» است.

۷- بازگویی تاریخ نهضت ملی فراتر از یک «مرور تاریخی»، بلکه «راهنمای عمل سیاسی» برای دولتمردانی است که واجد «صداقت اخلاقی» و دارای علقه به «آزادی و استقلال و حاکمیت ملت» باشند تا به پیروی از آن موفق به کاربست شیوه ها، منش های آزادیخواهانه و اتخاذ تدابیری که استقلال و حاکمیت ملت را تضمین کند، شوند.

۸- به دلیل تأثیرگذاری شگرف تاریخ نهضت ملی دولت مصدق بر ضمیر علاقه مندان به سربلندی ایران، بازخوانی تجربه نهضت ملی منبع معرفتی بخشی از شخصیت سیاسی ایرانیان و تأکید دوباره بر بخشی از «هویت ملی» ملت ایران است.

هاله سحابی با بهره گیری از «بینش مصدقی» و راهنمای عمل قرارداد آن در



هدی صابر آرمان و پیمان

بررسی مدل روشنفکری
سحابی - صابرو
آورده‌های آن برای
ایران امروز
احسان شریعتی

هدی صابر، الگویی
خاص از روشنفکران
سارا شریعتی

ردپای منش
فیروزه صابر

عسرت‌ها و گشایش‌های
عمرانه
فریده جمشیدی

هدی صابرو
مسئولیت‌پذیری فزاینده
روئین عطوفت

هدی صابر:

«نقطه چین پروژه آدمیت، با عشق، امید، مسئولیت، خون، رنج، اشک، عرق، ساخت و ساز برای گذر از وضع موجود به وضع «به از این»، رقم خورده است. زینروست که حسین با هزاره هزاره فاصله از سلسله، «وارث آدم» لقب می‌گیرد. ما نیز به رغم هزاره هزاره فاصله با سلسله و سده سده فاصله با حسین مرزدار با وضع موجود و عزم دار برای وضع مطلوب، هم وارث «آدم» یم و هم پیش برنده پروژه «آدم» یت. این پیش برد قابل فرو گذاشتن و وانهادن نیست. احترام ویژه و خیز تمام قامت ما برای محمد مصدق نیز از سرپیش برد شرافت بار پروژه «آدم» یت ملی و ایرانی است و پیام پرپژواکش به جهان که «ما» هم «آدم» ی هستیم. نفت، مناسبی برای بازیافت آدمیت ایرانی بود. به پشتوانه پروژه «آدمیت» حکیم جهان، آدم، «فعال اول» و آدمیان از جمله ما فعالان هستی قلمداد می‌شویم.»



یادمانست
دو سالگرد

در دهمین یادمان چند «أسوه»: هدی، هاله و عزت

بررسی مدل روشنفکری سحابی - صابر و آورده‌های آن برای ایران امروز

در گفتگو با احسان شریعتی

■ شهید هدی صابر در بسیاری از آثار خود با تعبیری چون «گم‌گشتگی امید»، «درگیر» و «بیترب» تاریخی» بودن، توقف در «تولید دورانی»، «تفرق و تفرد»، «پیچیده‌گویی»، «صرف حضور نداشتن در پروسه اعدام‌های دهه ۶۰ و ... روشنفکران را مورد خطاب و نقد قرار می‌دهند و حتی تا جایی پیش می‌رود که معتقدند برخی نیروهای فکری از نظام مستقر نیز عقب مانده‌تر هستند. عمدتاً به همین خاطر هم هست که «هدی صابر متأخر» گرایش عمیقی به نیروها و فعالیت‌های اجتماعی پیدا می‌کند و اساساً بیان کاری این نیروها را مثبت ارزیابی می‌کند. با این وصف به نظر شما، مدل روشنفکری سحابی- صابر، چه مازادی برای روشنفکری امروز جامعه ایران بر جای گذاشته است و تا چه اندازه امکان بازآفرینی انتقادی آن مازاد وجود دارد؟

به یاد دهمین سالگرد شهادت هاله، هدی و درگذشت مهندس سحابی که این واقعه یکی از تلخ‌ترین وقایع پایان دهه هشتاد بود و ۱۰ سال گذشته را از خود متأثر کرد، پاسخ به این پرسش را با مقدمه‌ای آغاز می‌کنم. مهندس سحابی در واقع نماد استمرار چند دوره تاریخ مبارزاتی ایران- نهضت ملی، مبارزات قهرآمیز و دوران انقلاب- بود که حضورش همچون واسطی میان پدران فکری نسل ما، یعنی «ملی- مذهبی» ها در مقام یک خانواده فکری، و نسل‌های بعد قلمداد می‌شد. اصطلاح ملی- مذهبی در آغاز به بخش مذهبی- ایدئولوژیک جنبش ملی شدن صنعت نفت اطلاق می‌شد. پس از کودتای ۱۳۳۲ که «نهضت مقاومت ملی» به رهبری شخصیت‌هایی چون آیات زنجانی و طالقانی پا گرفت، همین نیروها بودند که اقدام به مقاومت ورزیدند. در دهه چهل نیز با آغاز مبارزات قهرآمیز و رادیکال این فرآیند استمرار یافت. حضور خانواده فکری



نوشتاری که در ادامه می‌خوانید، گفتگویی است که با دکتر احسان شریعتی به مناسبت دهمین سالگرد وفات مهندس سحابی و شهادت مظلومانه هاله سحابی و هدی صابر صورت گرفته است. احسان شریعتی معتقد است که این سه عنصر اثرگذار، در حقیقت ادامه‌دهنده راهی بوده‌اند که پیشتر توسط خانواده فکری ملی- مذهبی بنیان‌گذاری شده بود. راهی که افرادی چون مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی، دکتر سحابی، دکتر شریعتی و ... از نیروهای شناخته‌شده آن محسوب می‌شوند. او همچنین هدی صابر را شخصیتی می‌داند که در سه حوزه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به صورت سامان‌مند کار می‌کرده است. شریعتی با الهام از چند ساحتی بودنِ نظریه عمل شهید صابر، معتقد است که عمده نیروهای فکری در عصر پایان کلان‌روایت‌ها و به دلیل تغییر دورانی و شیفت پارادایمی، با فقدان پروژه‌های مشخص روبرو بوده و به همین خاطر نتوانسته‌اند وظایف محوله تاریخی را به خوبی انجام دهند. در نتیجه هدی صابر، نمونه روشنی از اصرار بر استتار و تعهد به آن، در عصری بوده که قاعده کلی و عمومی، نوع دیگری از نیروی اجتماعی- فکری را طلب می‌کرده است. به نظر شریعتی، میدان مذهب، حوزه عمومی، مناطق حاشیه‌نشین، فهم زبان عمومی مردم، تعامل و مطالبه‌گری به عنوان نیروی مستقل اجتماعی برای محرومیت‌زدایی و ... از جمله میادینی است که مغفول مانده و به همین سبب، امروزه، تجربه زیسته تپ‌هایی همچون سحابی و صابر می‌توانند در این میادین، الهام‌بخش روشنفکران باشند.



یاری وره نمود و نمادی برای بازآفرینی انتقادی این ابعاد گوناگون داشته باشد. پس باید میراث گذشته را در عین الگوسازی، بازسازی انتقادی کرد.

■ زیست شهید صابر نوعی زیست پروژه‌ای است. به نحوی که دوستان و یاران نزدیک ایشان به صراحت می‌گویند که او را هیچ‌گاه بیکار ندیده بودند و در هر لحظه مشغول انجام کاری بوده است. طرح‌های متعدد اجتماعی و فکری، او را به نوعی زندگی پروژه محور بدل ساخته است. این بخشی از فعالیتی است که ما با فقدان آن در برخی نیروهای فکری مواجهیم. شما علل مفروض پراکنده کاری و عدم انسجام در پروژه‌های عمده روشنفکری را چه می‌دانید؟ به زعم شما، عدم تمرکز بر پروژه‌های فکری و کارشناسی مشخص از سوی روشنفکران چیست؟

یکی از علل چنین وضعیتی، فقدان طرح افکنی و نبود «پروژه» نزد بسیاری از نیروهای فکری و روشنفکری است. نبود پروژه ناشی از ناکامی و شکست خوردن پروژه‌های سابق است و طراحی نشدن پروژه‌های نوین آن چنان که با درس آموزی از گذشته ممکن، معقول و مؤثر باشد. چنین وضعیتی موجب خرده کاری‌ها، پراکنده کاری‌ها و عدم انسجام می‌شود. در دوره‌های مبارزات تاریخی ایران، برای نمونه، نیروهایی را می‌بینیم مانند حزب توده که نقش مهمی در پروژه مند و سامان دهی بسیاری از روشنفکران داشته‌اند. گرایشی که به دنبال

در هدی صابر
نوعی انسجام
در ابعاد مختلف
و نوعی وحدت
چندساختی
را می‌یابیم که
نزد بسیاری از
روشنفکران وجود
ندارد؛ یا به کار
فرهنگی صرف
اعم از محفلی
و آکادمیستی
گرایش می‌یابند و
یا به سیاسی کاری
و ژورنالیستی
کشیده می‌شوند
و خلاصه کم‌تر در
ابعاد اجتماعی و در
نسبت با جنبش‌ها
و «سمن»‌های
مردم نهاد گوناگون
حضور دارند.

ملی-مردمی موسوم به ملی-مذهبی را در تسلسل این جریانات و ادوار می‌بینیم. چنان‌که می‌دانید دو گونه گرایش ناسیونالیستی در ایران معاصر داشته‌ایم. یکی آن گرایش قومی-شوونیستی خاک و خونی که رژیم سابق مبلغ آن بود و دیگر خانواده ملی-مصدقی یعنی نیروهایی که در برابر استعمار و استبداد بر استقلال و سیادت ملی و بر مردم سالاری تأکید می‌ورزیدند. در نتیجه در مقابله با استعمار و سلطنت مطلقه در آن واحد ملی و آزادخواه بودند. این جبهه پیش و پس از انقلاب در صحنه سیاسی کشور حضور فعال داشته است. برای نمونه، شخصیت‌هایی چون مهندس سحابی طی دوره مبارزات قهرآمیز به دلیل ارتباط با این حرکت به زندان افتادند و پس از طی یک دوره زندان طولانی مدت با وقوع انقلاب آزاد شدند. پس از انقلاب نیز ایشان با این‌که در جایگاه‌های گوناگونی نظیر شورای انقلاب، دولت موقت، سازمان برنامه و بودجه حضور داشتند اما در مراحل بعدی نظام با یارانشان چندبار به زندان افتادند. نیروهایی که بعداً به ملی-مذهبی موسوم شدند هم با نام ایشان پیوند خورده است. به معنای سیاسی این نیروها، نیروهای مستقل ملی و مردمی آزادی خواه با گرایش سوسیال-دموکراتیک بودند. مهندس سحابی نیز این تداوم نسلی و دورانی را نمایندگی می‌کرد ولو اینکه از لحاظ رسمی عناوین یا نقش‌های متفاوتی ایفا می‌کرد. برای مثال، پس از مهندس بازرگان که باید نهضت آزادی را به شکلی تاریخی نمایندگی می‌کرد، از نهضت آزادی جدا شد و نیروهای ملی-مذهبی را سامان داد؛ اما به هر حال آن سابقه تاریخی را نیز نمایندگی می‌کرد و پس از مهندس بازرگان، چهره‌ای بود که راه دکتر سحابی، آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان و در بُعد فکری، دکتر شریعتی را ادامه دادند.

اما هدی صابر نماینده نسل بعدی و جوان تری بود که به خصوص در دهه‌های اخیر نقش او فعال تر و برجسته‌تر می‌شود به این دلیل که در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به طور مشخص به شکل منظم و سیستماتیک و نهادینه کاری کرد و توانست بسیار اثرگذار شود. برای مثال در همین دهه گذشته هنگامی که بنده به ایران بازگشتم، شاهد بودم که چگونه در حسینیه ارشاد کلاس‌های تاریخی و دینی-عقیدتی را سامان داده بود. در آن کلاس‌ها حتی مهندس سحابی نیز حضور پیدا می‌کرد. در همان زمان در حسینیه ارشاد جلساتی از سوی روشنفکران دینی برگزار می‌شد و پس از آن در کلاس هدی مشارکت می‌کردیم. رابطه این دو به نحوی بود که مهندس، هدی را از لحاظ فکری و شخصیتی و عقیدتی قبول داشت. در بُعد اجتماعی نیز شاهد بودیم که هدی صابر در مناطق مختلف ایران مانند سیستان و بلوچستان نهادسازی می‌کرد و در آنجا ساختارهایی ایجاد کرد که هنوز هم در فقیرترین محلات حضور دارد و کاری کند و تأثیر مثبتی بر محیط گذارده است. ارتباطی که با توده محروم مناطق دوردست کشور برقرار کرده بود، واقعاً چشم‌گیر بود. از لحاظ سیاسی نیز در دوره‌های متنوع با طیف ملی-مذهبی همکاری می‌کرد و حتی وقتی هم که کناره گرفته بود، چون یک شخصیت سیاسی و تشکیلاتی محسوب می‌شد، تحت نظر و پیگرد و بازداشت قرار می‌گرفت و نمی‌شد که او را در یک بُعد خلاصه کرد؛ بنابراین نوعی نقش نمادین برای نسل جوان تر طیف ملی-مذهبی بود. هاله سحابی نیز شیرزنی فعال در همین خانواده فکری بود که در حوزه‌های متعدد هنری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی فعالیت می‌کرد. همان‌طور که داستان حسن و محبوبه را شریعتی زمانی به طور نمادین قصه پردازی کرده بود، این دو شخصیت هاله و هدی نیز برای امروز ما می‌توانند الهام بخش باشند. اسوه یا مدلی که امروزه می‌تواند به عنوان روشنفکر چندساختی مطرح باشد و در نقطه متعادل و مرکزی است که دچار حاشیه و افراط و تفریط و پرت افتادگی از واقعیت اجتماعی و از امر انضمامی نشود. به نظر من مازاد و میراث یا «باقیات صالحات» این نیروها همین ابعاد متعددی است که آن‌ها اشاره کردم و می‌تواند مورد توجه همگانی قرار گیرد. وظیفه ما البته این هم هست که چهره‌هایی را که الگو و اسوه‌های خود می‌دانیم را مورد بازخوانی انتقادی نیز قرار دهیم و آن‌ها را مطلق نسازیم؛ اما در عین حال لازم است که جامعه آن‌ها را به عنوان «ایده‌آل-تیپ»‌هایی پیش چشم خود داشته باشد تا



دهه ۸۰ رخ داد و یاد در بهار عربی می بینیم که روشنفکران در آن ها یا غایب اند و یا درخشش لازم و حضور مؤثری ندارند و راهنمای جامعه و جوانان نیستند؛ آن گونه که امثال مارکوزه و سارتر در جنبش دانشجویی می ۶۸ و امثال آل احمد در دهه ۴۰ و شریعتی در آستانه انقلاب ایران در دهه ۵۰، تأثیر بسزایی داشتند و چشم انداز ارائه می کردند. اکنون اما این حضور از روشنفکران مشاهده نمی شود.

در هدی صابر نوعی انسجام در ابعاد مختلف و نوعی وحدت چندساحتی را می یابیم که نزد بسیاری از روشنفکران وجود ندارد؛ یا به کار فرهنگی صرف اعم از محفلی و آکادمیستی گرایش می یابند و یا به سیاسی کاری و ژورنالیستی کشیده می شوند و خلاصه کمتر در ابعاد اجتماعی و در نسبت با جنبش ها و «سمن» های مردم نهاد گوناگون حضور دارند.

■ این تفاوت شهید صابر با بسیاری از نیروهای فکری، منتج از روحیات خصلتی، روان شناختی و بستر تربیتی و خانوادگی ایشان بوده یا این تفاوت روکرد را باید در مبانی فکری و ایدئولوژیک جستجو کرد؟

می توان این گونه اذعان کرد که نمونه هایی چون هدی صابر استثناهای دوره ای هستند که قاعده آن نسبت به پیش تغییر کرده است. در دهه ۵۰ می بینیم که چگونه کادرهای چندجانبه مبارز معتقد و مجاهد چریک حضور دارند و نقش آفرینی می کنند؛ اما اکنون در دورانی هستیم که به ویژه در دهه های متأخر، قاعده تعهدزدایی، ایدئولوژی زدایی و وادادگی مبارزاتی است. از لحاظ اندیشه جهان شمول نیز در عصر «پایان و پسا» ها قاعده «ساخت گشایی» (به قول دریدا) یا واسازی و بی ایمانی نسبت به فراروایات و کلان آرمان هاست (به تعبیر لیونار در شرایط پست مدرن). فراروایاتی مانند ترقی و توسعه، یا خرد و آزادی و عدالت که به نام آن ها نظام هایی ساخته شدند که نتایج منفی و ناامیدکننده ای در برداشتند و نقض غرض پیش آمد و به استعمار و امپریالیسم، از برده داری و نژادپرستی گرفته تا توتالیتاریسم ها و جنگ های جهانی انجامید. در نتیجه ما به دوره موسوم به پساها و پایان ها رسیده ایم که طی آن همه این غایات به انکشاف و شکل نهایی افراطی خود درآمده، از جمله مدرنیته به غایت مدرن شده و قس علی هذا... همه چیز به نهایت خود رسیده و دوره پیرسالی خود را می بیند و زیر سؤال می رود. در نتیجه مادر دوره واسازی

انقلاب اکتبر این امید را آفرید که سوسیالیسم می تواند آرمانی برای رهایی بشریت باشد، بسیاری از روشنفکران ایران را به خود جذب کرده بود و می بینیم که اکثریت آن ها از این پروژه کلی که هم ایدئولوژیک و هم استراتژیک بود، تبعیت می کردند؛ اما به دلیل نقص هایی که این پروژه داشت از جمله، وابستگی به شوروی، در بُعد بیرونی، در مقابل استقلال ملی قرار می گرفت و در بعد درونی منجر به چپ روی های اولیه و راست روی های بعدی شد. به لحاظ ایدئولوژیک نیز نتوانست با فرهنگ بومی و ملی و مذهبی جامعه ارتباط سازنده برقرار کند، با اینکه در زمینه های فرهنگی و فکری شخصیت های برجسته ای پرورد اما در مجموع توفیق به دست نیاورد. پس از شکست این رویکرد و انشعابات که از همان آغاز با امثال خلیل ملکی و آل احمد و گرایش ملی در آن برمی آید، با دوره های تعلیق و سردرگمی بعدی مواجه می شویم. پس از انقلاب نیز می بینیم که روشنفکران از حوادث پیش آمده پیش بینی لازم را نداشتند و دچار نوعی غافل گیری شدند؛ و سپس باز یابی راه و تعریف پروژه های تازه خیلی روشن نبود. یاد در دوره کنونی از جمله در جنبش سبز و حوادثی که در





تعریف از روشنفکری وجود دارد؛ یکی روشنفکر به معنای «ایده‌آلیستی» پیامبرگونه ژولین بندا و دیگر تعریف رئالیستی گرامشی که هر قشر و طبقه را دارای روشنفکر مختص به خود می‌داند؛ و دو نوع روشنفکر سنتی فرهنگی‌کار و دیگر روشنفکر «ارگانیک» اندام‌واره که ایده‌های تازه را نمایندگی می‌کند، جلوی صحنه است و «حرفی برای زدن دارد».

تعریف ایده‌آلیستی روشنفکر زمانی مطرح شد که در آستانه جنگ جهانی اول، روشنفکرانی به محافظه‌کاری کشیده شده بودند و نقش تاریخی پیامبرگونه تاریخی «عالم» را ایفا نمی‌کردند (کتاب «خیانت علما»). بورديو نیز از روشنفکر «جمعی» سخن می‌گوید. مثلاً در جریان فکری و طیف «نوشریعی» طیف‌هایی از روشنفکران کار جمعی انجام می‌دهند و قطبی مانند شریعی که نماد و اسطوره بود دیگر وجود ندارد.

در چنین وضعیتی، میادینی وجود دارد که روشنفکران باید وارد آن شوند اما چنین نمی‌کنند و این یکی از نقیصه‌های جدی است. برای نمونه، یکی از میادینی که شریعی معتقد بود روشنفکران باید به آن ورود کنند، میدان مذهب بود در جامعه مذهبی و سنتی ما که تا آن زمان توسط بسیاری از روشنفکران مغفول مانده بود. درحالی‌که سپس مشخص شد که میدان مذهب، در جامعه سنتی-مذهبی ایران میدان بسیار تعیین‌کننده‌ای بوده است. اینکه روشنفکران وارد نشده‌اند، باعث شده مذهب در دین‌روهای سنت‌گرا و بنیادگرا قبضه شود. نتیجه این رویکرد اصلاح‌گران مصونیت بیشتر جامعه ما نسبت به سایر کشورها و مناطق جهان اسلام بود که امروزه شاهد فجایعی آن هستیم. پس ورود عناصر گوناگون روشنفکری اعم از هنر، تاریخ، اندیشه انتقادی و... در حوزه دینی این عرصه را که نقشی مرکزی در فرهنگ دارد را متحول می‌سازد.

در سپهر عمومی اجتماعی و روزمره نیز روشنفکران معمولاً حضور مؤثری ندارند. درحالی‌که روشنفکر در مقام شخصیتی که نامش مورد توجه عمومی است و «سرمایه اجتماعی» (به معنای بورديو) دارد، باید از این ظرفیت آگاهی بخش در عرصه افکار عمومی با نقد وضع موجود و مداخله در امر روزمره اجتماعی استفاده کند. دریک جامعه سراسر بحران اقتصادی، آن هم در کشوری که از غنی‌ترین کشورهای خاورمیانه به لحاظ منابع طبیعی و انسانی به شمار می‌آید، ما شاهد رخ دادن فجیع‌ترین وضعیت‌های

برساخت‌های ایدئولوژیک گذشته قرار داریم؛ بنابراین این دوره، دوره انقلاب‌ها یا پروژه‌های رهایی‌بخشی که در مرکز آن سوسیالیسم و مارکسیسم بود، نیست و حتی در برهه‌ای نوعی بازگشت به و بازخوانی کلاسیک‌های لیبرال پیش آمد (کنستان و توکویل و...)، و سپس جنبش‌های حقوق بشری به راه افتاد. بعدها نیز که جنبش ضد جهانی شدن یا جهانی دگرخواه به وجود آمد، این جنبش ایدئولوژیک نبود بلکه یک جنبشی چندصدایی با گفتمان نوین چندشکلی یا پُلّی-مُرفولوژیک است که شاخصه آن مخالفت با بینش‌های سلسله‌مراتبی و ساختارهای تمرکز و اقتدارگراست. «انقلاب» نیز به معنای تغییر ریشه‌ای خشونت‌آمیز استراتژیک و سیستماتیک زیر سؤال رفته است؛ اما «عصیان» (به معنای کامویی کلمه، رولت و نه رولوسیون) علیه نظم نوین جهانی همچنان شکل می‌گیرد. لذا در دوره و اسازی پسامدرن و یا وادادگی در گفتمان حاکم نئولیبرال که با اینکه خود مادر ایدئولوژی‌ها بوده است گفتمان‌های «دیگر» را «ایدئولوژیک» می‌خواند در سطح جهانی بسر می‌بریم.

در جامعه ایران نیز به تبع، به شکل واکنشی ضد آرمان‌ها و مفاهیم ارزشی از جمله تعهد، مکتب، عدالت، فلسطین و...، خلق می‌شود. از جمله روشنفکر و چپ و مبارز و مردمی و... زیر سؤال می‌رود. خلاصه به دوره‌ای رسیدیم که هدی صابرها یادگاران نادر و کمیاب نسل‌های گذشته بودند و انواع در حال ناپدید شدن محسوب می‌شدند که به قاعده حاکم تن در نمی‌دادند. این است که می‌گوییم مُدل والگویی بودند در وضعیتی که تغییر گفتمانی و پارادایمی و دورانی در آن صورت گرفته بود. ما باید برای فهم صورت بندی معرفتی (اپیستمه) و سرمشقی (پارادایم) هر دوران، به معنای هرمنوتیکی، آن را «همدانه» بفهمیم، اما هم‌زمان باید با آن فاصله انتقادی نیز داشته باشیم چرا که گفتمان حاکم دوران حقیقت مطلق و جزئی نیست و این است که می‌توان گفت امثال هدی صابر در دوره خود یک ضدگفتمان و ضد پارادایم هم بوده‌اند. درحالی‌که بسیاری دیگر، عکس نمونه صابر بوده‌اند و به ورطه‌های انتزاع و پراکنده‌کاری و تشکیک و تردید و سردرگمی کشیده شده‌اند.

اما اینکه چرا هدی صابرهایی هستند که در هر دوره خلاف جریان حرکت می‌کنند، هم به مبانی عقیدتی ایشان بازمی‌گردد و هم ویژگی‌های شخصیتی مختص به خود آن‌ها. هدی صابر همچنین تلاش می‌کرد تا سنت جوانمردی و فتوت را به شکل پژوهشی و آموزشی بازسازی کند و چهره‌هایی مانند تختی، مصدق و... را در ایران جستجو می‌کرد (نگاه کنید به کتاب «میراث پهلوانی» تحقیق مشترک هدی با ابراهیم مختاری). این سنت وقتی احیا شود، در هر دوره‌ای به شکل متناسب با آن دوره خود را نشان می‌دهد. این خصلت و منش جوانمردی همیشه همراه صابر بود. از لحاظ بینشی نیز اهل نقد تاریخ و پژوهش و گشوده برفاق‌های نو بود؛ بنابراین به ضرورت کار فکری واقف بود و همیشه از جمله به ما توصیه می‌کرد که مراسم‌های یادمان دکتر شریعی را منظم برگزار کنیم تا میراث گذشته فراموش نشده و به نسل جدید معرفی شود و استمرار یابد. این سنت و حافظه و هویت درازنده بود و در آثاری هم نوشته است این پیوند او با گذشته از دلایلی بود که می‌توانست در حال حاضر به رغم تغییر گفتمانی و دورانی، آن اصالت را حفظ و بازتولید کند.

■ به پارادایم و اسازی و عصر «پساها و پایان‌ها» و افول کلان روایت‌ها اشاره کردید. با وصف حال این دوره، در خصوص امکان نقش‌آفرینی روشنفکران، چه می‌ادین تازه‌ای می‌تواند در برابر آن‌ها گشوده شود و غیبت روشنفکران در آن میادین احساس می‌شود؟

یکی از تغییراتی که صورت گرفته این است که روشنفکر کلان به «خُرده روشنفکر» بدل شده است. در واقع، ما دیگر با روشنفکر-متفکر پیامبرگونه‌ای که همه چیزدان باشد و بخواهد در همه حوزه‌ها نظر دهد و نبی و امام عصر خویش باشد، مواجه نیستیم. بلکه همان‌گونه که متفکرینی چون فوکو می‌گویند، هرگونه یا نوعی از اقشار روشنفکر خود را دارد؛ مثلاً زنان، جوانان، دانشجویان، کارگران، اهل رسانه و... روشنفکران خودشان را دارند. حتی روشنفکران نیز روشنفکرهای خود را دارند. می‌دانیم که دو



هدی صابر تلاش می‌کرد تا سنت جوانمردی و فتوت را به شکل پژوهشی و آموزشی بازسازی کند. این خصلت و منش جوانمردی همیشه همراه صابر بود. از لحاظ بینشی نیز اهل نقد تاریخ و پژوهش و گشوده برفاق‌های نو بود

می‌بایست به ساده‌ترین و روان‌ترین وجه به مردم ارائه شود و روشنفکر باید بتواند نظرات کارشناختی و فوق تخصصی را به زبان جامعه و همه فهم ارائه دهد. خود من در موقعیت‌هایی قرار گرفته‌ام که باید مثلاً در روستاها با مردم سخن بگویم اما متوجه می‌شدم که کار بسیار دشواری است.

در نتیجه یکی از میادینی که روشنفکران باید به آن وارد شوند، همین کسب آشنایی با زبان عمومی و تحولات آن و به ویژه برقراری ارتباط با نسل جوانی است که زبان او را نمی‌شناسیم. به همین خاطر روشنفکران نتوانسته‌اند به نحو مطلوب حافظه تاریخی را منتقل کنند. این است که فاصله نسلی روز به روز بیشتر شده به گونه‌ای که ارزش‌ها و حافظه و هویت گذشته دیگر منتقل نمی‌شود و این پدیده در همه طیف‌ها و خانواده‌های فکری دیده می‌شود؛ به ویژه در نزد «آقازاده‌ها»ی مسئولان و دولتمردان از سویی و همچنین در روشنفکران و اقلشارمردمی از دیگر سو.

بنابراین میادین متنوعی که روشنفکران هم از نظر روش کار و هم از نظر فرهنگی می‌توانند به آن ورود کنند، ارتباط با نسل‌های آینده و به قول شریعتی، آموختن زبان‌های گوناگون اعم از زنان، کودکان، روستاییان و... است. نه تنها برای آموزاندن، بلکه برای آموختن. ما نباید فقط خود را در موضع آموزگار برای نسل جوان قرار دهیم بلکه هم‌زمان باید از نسل جوان نیز بیاموزیم. چرا که بنابه تعریف، نسل جوان ابتکارهایی دارد که نسل‌های گذشته از آن بی‌بهره‌اند. به این دلیل که نسل جوان از سیطره منابع و نهادهای متصل و جزئی و زنگارگرفته آزاد است و ما می‌توانیم از آن‌ها بیاموزیم و با یکدیگر گفتگو کنیم.

همچنین روشنفکران چندان با زبان سنت آشنا نیستند و مدرنیته را نیز بیشتر در لایه‌های سطحی و نه در عمق فلسفی آن، شناخته‌اند و با ذات مدرنیته به شکل تجربه زیسته آشنا نشده‌اند. مثلاً اگر خود را با ژاپنی‌ها مقایسه کنیم، می‌بینیم که ژاپنی‌ها که اغلب از دیگری «عکس می‌گیرند»، از درون دست به رفورم‌هایی ساختاری زده‌اند و به همین سبب در زمینه فناوری پیشرفته و تکنولوژی غربی تا به این حد پیشرفت رفته‌اند. در حالی که ما هنگامی که غرب زده یا غرب زدا شدیم، نتوانستیم وارد دیالوگ عمیق فلسفی و حتی علمی با غرب شویم. این‌ها چند زمینه‌ای است که عرض کردم و به

معیشتی هستیم. به ویژه در محیط‌های مرزی یا نزد حاشیه نشین‌ها، مانند حومه شهرهایی چون چابهار و یا مشهد و... که فقر و فلاکت و زاغه نشینی به شکل چشمگیری ریشه دوانده است؛ و یا سیستان و بلوچستان که هدی صابر در آنجا فعال بود و مناطقی بودند که هدی صابر در آنجا فعالیت می‌کرد و حتی دانشجویان دانشگاه زاهدان می‌گفتند که نمی‌توانند در آن تردد کنند، یعنی به لحاظ امنیت و... نگران بودند و می‌ترسیدند. ایران واقعاً سرزمینی گسترده و متنوع است؛ اما روشنفکران در این مناطق متنوع فرهنگی حضور ندارند. یا حتی در این کلان شهرهایی که پس از اصلاحات ارضی به وجود آمده و انواع شهر در شهر بر ساخته شده و دنیا‌های متنوعی در این دالان‌های تودرتو شکل گرفته، باید دید که روشنفکران در این موقعیت‌ها چه اندازه حضور دارند؟ این بحران‌ها که حتی ممکن است به فروپاشی جامعه منجر شود. روشنفکران نمی‌توانند در میادین گوناگون نقش مهم‌تری ایفا کنند و آیا به این توان کاملاً آگاه نیستند و چرا از آن استفاده نمی‌کنند؟ برای مثال روشنفکری می‌تواند ستونی در روزنامه‌ها بنویسد و در گزارش شیوه زیست هر روزین در آن گزارش بنویسد. وقتی این روزنوشت‌ها خواننده بیابد و بداند که روشنفکر مستقل است و نمی‌خواهد وضعی را توجیه کند و یک شاهد و ناظر ناقد اجتماعی است و سخنان معقول انتقادی را می‌نویسد، به نوعی مشکلات متعدد اجتماعی را به شکل پروژه‌وار و منظم توصیف پدیده‌شناختی می‌کند و تصویری کلی از جامعه کل را به افکار عمومی ارائه می‌دهد و این کار می‌تواند نقش و تأثیر شگرفی داشته باشد. فراتر از این در آسیب‌شناسی اجتماعی همانند پژوهش‌هایی که امثال دکتر سعید مدنی انجام می‌دهند، تصویر و درکی علمی از جامعه کل و آسیب‌هایش به دست دهند و نسبت بحران‌های متعدد را با یکدیگر نشان دهد تا از دل این نقد، بتوان بدیل و راه برون‌رفتی به سمت وضع مطلوب و مقبول تر را تصور و ترسیم کرد و این کاری است که از روشنفکران انتظار می‌رود؛ اما امروزه چنین است که بسیاری از آخرین موج‌های فکری جهان (بیشتر غرب) سخن می‌گویند اما نه از مسائل اصلی و عمده جامعه ایران. همچنین در کنار زبان زرگری روشنفکری، نوعی روحیه آکادمیستی صوری هم رشد کرده که کار را انتزاعی و غامض تر کرده است. در حالی که آکادمی و تخصص لازم است تا راه حلی کارشناختی در هر عرصه پیدا شود اما این راه حل‌ها

در سپهر عمومی و اجتماعی و روزمره امروز ایران روشنفکران معمولاً حضور مؤثری ندارند. در حالی که روشنفکر در مقام شخصیتی که نامش مورد توجه عمومی است و «سرمایه اجتماعی» دارد، باید از این ظرفیت آگاهی بخشی استفاده کند در عرصه افکار عمومی با نقد وضع موجود و مداخله در امر روزمره اجتماعی.





برای مسئول سازی مسئولین این نهادها نفس چنین کاری ضروری است. در واقع می‌گوییم که وظیفه دولت است که باید در برابر خطرات و آسیب‌های ملی و منطقه‌ای یاری رسان ملت باشد. آموزش و پرورش، هلال احمر، تأمین اجتماعی و... همه این نهادها مسئول انجام وظایفی هستند که جنبش اجتماعی تحقق‌شان را می‌خواهد. در همین انتخابات پیش رو، هر کس که در شهر و دولت انتخاب شود مسئول خواهد بود و از موضع مردم و با اعمال فشار جنبش اجتماعی از ایشان مطالبه خواهند کرد. زنده یاد هدی صابریه عنوان شهروند و فعال در نهادهای مردمی خواسته و مطالباتی داشت و به نهادهای رسمی نیز خطاب می‌کرد و با آن‌ها برای حل مسائل تعامل داشت. ما نیز در اقدامات عام‌المنفعه اجتماعی مشابه مثلاً در خوزستان، با مقامات سروکار پیدا می‌کردیم و با اهالی مستقر در منطقه اعم از کلاتری، فرمانداری و شوراهای روستا و شهر و... مرتبط می‌شدیم و آن‌ها نیز همکاری می‌کردند؛ اما مهم این است که از چه موضعی و با چه پشتوانه‌ای وارد این دست فعالیت‌ها می‌شویم. ما باید از موضعی اجتماعی این قبیل فعالیت‌ها را پی بگیریم و نیاز نیست که حتماً در جایگاه رسمی و حکومتی اعم از وزیر، وکیل، یا مقام دولتی و... برای رفع مشکلات، قرار بگیریم. در آمریکا، برای نمونه، وقتی مشکلی به وجود می‌آید، خود مردم وارد عمل می‌شوند و این یک سنت در این کشور بوده است. گاه نقش دولت پسینی است و دولت پس از مردم وارد عمل می‌شوند. چنین روحیه‌ای در کشور ما نیز باید شکل بگیرد. خود مردم و روشنفکران به صحنه بیایند و این آگاهی را ایجاد کنند و البته نهادهای رسمی را هم خطاب قرار دهند. شاید با چنین شیوه و روشی بیش از یک عضو دولت بتوانیم مؤثر واقع شویم.

به عنوان جمع بندی، می‌توان گفت که از خلال تجربه این سه چهره بزرگوار تاریخ معاصر ایران می‌خواهیم به عنوان مدل‌ها و نمادهای انسانی و معنوی قابل نقد و بهره‌گیری برای خودمان و برای جامعه برسیم و بزرگترین بزرگداشت آن‌ها، آموختن از نقاط قوتی است که برشمرديم و آسیب شناسی این که چرا این تجربیات در گذشته نهادینه نشده و به صورت تجربه کادرسازی سراسری و همگانی در نیامده است و این موضوعی است که باید به عنوان یک برنامه کار برای آینده و آیندگان تعقیب شود.



نظرم روشنفکری تواند و می‌شاید که وارد شود و فعالیت‌های آینده‌اش را به صورت منظم طرح افکند (پروژه).



گاه نقش دولت پسینی است و دولت پس از مردم وارد عمل می‌شوند. چنین روحیه‌ای در کشور ما نیز باید شکل بگیرد.

■ آیا می‌توان علاوه بر نقادی قدرت، نوعی تعامل با دولت به عنوان بخشی از حوزه کنش‌گری روشنفکران در پرونده‌هایی نظیر مقابله با فقر تعریف کرد؟ به عنوان نمونه شاهد بودیم که هدی صابر در پروژه توانمندسازی حاشیه‌نشین‌های زاهدان، با بنیاد مسکن که بخشی از بدنه دولت است، استانداری و مقامات دولتی محلی همکاری می‌کند تا کار توانمندسازی و مهارت‌آموزی حاشیه‌نشینان به ثمر برسد. آیا این‌گونه کنش‌گری را بخشی از حیطه عملی روشنفکری می‌دانید؟ چنین رویکردی می‌تواند به دو شکل انجام شود: زمانی هست که نیرویی می‌خواهد در کادر بدنه قدرت قرار گیرد تا اجازه یابد که اقداماتی انجام دهد. نوع دیگر اما این است که به عنوان نیروی مستقل اجتماعی با نهادهای رسمی قدرت تعامل کنیم. برای مثال در مورد آفات طبیعی مانند سیل یا زلزله می‌توانیم در قالب سمن‌های مردمی با نهادهای رسمی وارد گفتگو و مطالبه و تعامل شویم و

هدی صابر: الگوی خاص از روشنفکرتام



سارا شریعتی

نوشترار زیر، پاسخ‌های خانم دکتر سارا شریعتی در پاسخ به طرح بحثی است که امسال و مقارن با دهمین سالگرد وفات مرحوم مهندس سحابی، شهادت هدی صابرواله خانم به رشته تحریر درآمده است. آنگونه که در بخشی از این طرح بحث آمده، با اذعان به چندساحتی بودن فعالیت‌های این سه چهره برجسته تاریخ معاصر ایران، کار روشنفکری و تلاش برای طرح افکنی کلان‌الگوهای زیست، به همراه حساسیت روزافزون به نیازهای معیشتی مردم در کنار فعالیت کارشناسی در حوزه‌های تخصصی (نظیر برنامه و بودجه، اقتصاد، نفت، توسعه ملی و...) همواره مورد توجه آنان بوده است. تلاش‌های هدی صابر در زاهدان در راستای فقرزدایی از حاشیه‌نشین‌ها، تنهایی از ده‌ها نمونه‌ای است که گواه پیوند سه ساحت روشنفکری، تعهد اجتماعی به وضعیت زندگی فرد و استان و فعالیت پژوهشی-کارشناسی در همان راستاست. به نظر می‌رسد در این سال‌ها که از وفات آن عزیزان می‌گذرد، به دلایل متعددی از جمله اعمال محدودیت‌هایی از جانب حاکمیت، آب رفتن سفره بخش‌های گسترده‌ای از مردم و پیروان، فروکش کردن مطالبات فرهنگی و متعالی تربخش‌هایی از طبقه متوسط، درماندگی جامعه روشنفکری از برقراری رابطه اندام‌وار و ارگانیک با مردم و انتخاب ناخواسته‌ی شکلی از عزلت و انزوا، هرچه بیشتر روشنفکران از امکان «چندساحتی» بودن، ناتوان بوده و بلکه معاف شده‌اند.

■ الگوی سحابی-صابر: «تعهد روشنفکری»، «مسئولیت اجتماعی» در زمانه فردگرایی عمومیت یافته

گونه‌شناسی جریان روشنفکری در ایران، اغلب یا با معیار اعتقادی صورت می‌گیرد (روشنفکران سکولار و روشنفکری مذهبی)، یا با معیار سیاسی (روشنفکران انقلابی، اصلاح طلب، یا محافظه کار)، یا با معیار تاریخی و نسلی (چهار نسل روشنفکری در ایران از مشروطه تا کنون). یکی دیگر از معیارهای متداول در گونه‌شناسی الگوهای روشنفکری، وقوع انقلاب و تقسیم روشنفکران به قبل و بعد از انقلاب است. با این معیار می‌توان از دو نوع آرمانی روشنفکران انقلابی و روشنفکران در ایران پس‌انقلابی سخن گفت و مقایسه‌ای میان این دو تیپ با موضوعاتی چون نوع ادبیاتی که به کار می‌برند، مباحثی که بدان می‌پردازند و همچنین مخاطبانی که هدف قرار می‌دهند، انجام داد تا دریافت که روشنفکران در هر دوره تا چه حد از روح زمانه خود تأثیر پذیرفتند و فرزند زمانه خود بودند و از کجا به بعد، با زمانه و میدان روشنفکری که بدان تعلق داشتند، ناهم‌نوا شده، در اقلیت قرار گرفته و نقشی بیش‌گام ایفا کرده‌اند. یکی از مباحث قابل مقایسه در این دو دوره، مسئله تعهد جمعی و مسئولیت اجتماعی است که از مفاهیم رایج حوزه روشنفکری پیش از انقلاب بود. در این دوره، مباحثی چون «ادبیات و هنر متعهد» یا «رسالت و مسئولیت روشنفکر»، متداول و معتبر بود چرا که از سویی به نیاز یک جامعه با خواست تغییر پاسخ می‌داد

الگوی سحابی-صابر با ادبیاتی کاملاً ناهم‌نوا با ارزش‌های جدید حاکم بر جامعه پس‌انقلابی و متفاوت با مباحث فکری جدید حوزه روشنفکری، همچنان به کار جمعی، پیوستگی نظر و عمل، بینش و منش، اخلاق تعهد و مسئولیت اجتماعی وفادار است

و از سوی دیگر، با پارادایم جمع‌گرا کاملاً منطبق بود. در واقع انتظار جامعه از نخبگان خود، تعهد، مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی به مسائل اجتماعی بود. انتظاری که جریان روشنفکری که با اپوزیسیون سیاسی آن دوره کاملاً در رابطه بود، برآورده می‌کرد.

این مباحث اما پس از انقلاب، به تدریج اهمیت و اعتبار خود را از دست داده و انتظارات اجتماعی در برابر اراده فردی رنگ باختند. ارزش‌های حاکم بر جامعه دگرگون شدند. فرد در برابر جامعه، حق در برابر تکلیف، آزادی در برابر مسئولیت و... اهمیت یافت و تعهد جمعی، تهدیدی برای خودمختاری فرد قلمداد شد. شرایطی که صرفاً مختص به ایران و درواکنش به سرخوردگی‌های پس از انقلاب نبود بلکه در سطح جهانی نیز مسئله افول مسئولیت اجتماعی و بحران تعهد در همه اشکال آن (فکری، سیاسی، انجمنی، سندیکایی و...) مطرح بود. این بحران، در جامعه دانشگاهی با شکاف میان علم (scholarship) و تعهد (commitment) خود را نشان می‌داد و در سطح جریانات روشنفکری و سیاسی با نقد ایدئولوژی و نقد اتوپی، و در سطح جامعه کل با کاهش جنبش‌های اعتراضی (علیه نابرابری‌های اجتماعی، علیه نژادپرستی، علیه تبعیض جنسیتی و...) و جریانات آلترناتیو (جهانی‌شدنی دیگر...) همراه بود.

روشنفکران هم از این شرایط جدید تأثیر پذیرفتند و هم در ایجاد و تقویت آن مستقیم یا غیرمستقیم نقش داشتند. مباحث روشنفکری بیش از پیش طنینی فردگرا، غیر اجتماعی، تخصصی و نظری یافت تا حدی که به نظر می‌رسید روشنفکران هر چه بیشتر در محافل فکری و محیط‌های علمی خود می‌درخشند، در سطح کلان جامعه و در میان نیروهای اجتماعی کم فروغ ترمی شوند و به میزانی که سطح مسائل نظری، الهیاتی، فلسفی و کلامی شان ارتقا می‌یابد، در مسائل انضمامی و پرونده‌های رایج اجتماعی حرفی برای گفتن ندارند.

در این دوره و در این زمینه اجتماعی است که الگوی سحابی-صابر شاخص می‌شود. الگوی با ادبیاتی کاملاً ناهم‌نوا با ارزش‌های جدید حاکم بر جامعه پس‌انقلابی و متفاوت با مباحث فکری جدید حوزه روشنفکری. الگوی که همچنان به کار جمعی، پیوستگی نظر و عمل، بینش و منش، اخلاق تعهد و مسئولیت اجتماعی وفادار است و بر آن تکیه و تأکید می‌کند و حتی بیش از پیش، بیانی جمع‌گرا، عمل‌گرا و وظیفه‌گرا می‌یابد تا حدی که به تدریج حتی از حوزه روشنفکری دور می‌شود



می‌بایست این الگورا با وفاداری به اخلاق تعهد و مسئولیت اجتماعی تعریف کرد و شاخص آن را پیوستگی دو حوزه‌ی نظرو عمل قرار داد. در زمانه تعهدزدایی همه‌گیر، بی‌مسئولیتی نهادینه و فردگرایی عمومیت یافته و در شرایطی که دگرخواهی و همبستگی، هم یک وظیفه اخلاقی و هم یک ضرورت اجتماعی است، با معرفی و مرجعیت این الگوها و یادآوری این میراث است که می‌توان دوباره به بازسازی و توانمند ساختن جامعه امیدوار بود.

■ هدی صابر: روایتی خاص از «روشنفکری تام»: جمع میراث پهلوانی، سنت مبارزاتی و خودسازی انقلابی

نقد «روشنفکر تک ساحتی» و تأکید شما بر «پیوند روشنفکری، تعهد اجتماعی و پژوهشگری و کارشناسی»، به نظر می‌رسد که با تصویری از الگوی مطلوب روشنفکری ارائه می‌شود که بوردیواژان تحت عنوان «روشنفکر تام» نام می‌برد و سارتر نمونه‌ی اعلی آن بود. روشنفکری که «در همه جبهه‌های اندیشه» حاضر است، فلسفه و زیباشناسی و سیاست و ادبیات را در هم می‌آمیزد، در همه پرونده‌های اجتماعی موضع می‌گیرد و در صحنه عمومی جامعه مداخله

■ ■ ■
خصوصیاتی که در هدی صابر بود، برخاسته از حس مسئولیت فزاینده‌ای بود که برای خود به عنوان رسالتی قائل بود.

مسئولیت‌شناسی زیاد در انسان. اما پرسش این است که آیا این حس را باید پذیرفت و به همگان تسری داد یا نه؟ من شخصاً به این خاطر که شهید صابر احساس مسئولیت زیادی می‌کرد، نگران سلامتی او بودم.

و به حوزه کنشگری اجتماعی می‌پیوندد تا به تعبیر هدی صابر، «خالق سرمایه و درعین حال سازنده نهاد‌های اجتماعی» گردد.

این منش و مشی را می‌توان در نمونه هاله سحابی و هدی صابر کاملاً نشان داد. هاله سحابی که هم‌زمان در حوزه فکری، هنری، روشنفکری دینی، زنان، حقوق بشر... فعال بوده، در چندین محفل فکری و نهاد مدنی برای دفاع از حقوق زندانیان سیاسی یا مادران صلح و... عضویت داشته، در متن مطالبات اجتماعی جریانات اعتراضی جامعه حاضر بوده و به اخلاق تعهد جمعی و مسئولیت اجتماعی نیز پایبند است. همچنین، هدی صابر که در پرده آخر زندگی خود، نماینده، مصداق و نظریه پرداز کنش‌گری اجتماعی است، مشی خود را از آنچه خود «روشنفکری محض» می‌نامد جدا کرده و «روشنفکری در خود مانده» را نقد می‌کند.

صابر از مسئولیت تاریخی روشنفکرو مسئولیت او در برابر جامعه سخن می‌گوید و اعتقاد دارد که «هر نیرو و فردی اگر بضاعتی به دست می‌آورد، آن بضاعت برای انتشار در میان مردم است». در این دوره وی از «نیروهای اجتماعی خودانگیخته» نام می‌برد و نقد خود را متوجه جریانات سیاسی و روشنفکری سی سال اخیر می‌کند که «به بستر اجتماع وصل نیستند» و «روابطشان را با نیروهای اجتماعی به حداقل رسانده‌اند». از نظری، این نیروهای اجتماعی بودند که بیشترین پیوند را با نیروهای سنتی که بی‌متولی رها شده بودند، برقرار کردند؛ نیروهایی که نه مورد هدایت سیاست بودند و نه روشنفکران و نه حاکمیت. صابر به منش مصدق و حنیف اشاره می‌کند که از محیط خود بیرون زدند، متن جامعه را مورد خطاب قرار دادند، با اصناف و اقشار و گروه‌های اجتماعی پیوند برقرار کردند و یک تحرک اجتماعی به وجود آوردند. او می‌گوید: «حنیف از محیط سنتی خود بیرون زد. مصدق، حقوق دانی بود که بیرون زد. راه همین است. راه انبیا همین است. راه گاندی همین است. راه ماندلا هم همین است. این راهی نیست که ما بخواهیم ابداع کنیم. موتور محرک تحول اجتماعی همین توده‌ای است که بدون آن‌ها هیچ کاری نمی‌شود کرد.»

در نتیجه اگر بخواهیم از الگوی سحابی-صابر در دوره پسا انقلابی سخن بگوییم،



■ هدی صابر در حال اجرای طرح تشکیل گروه‌های کارآفرینی و آموزش بانک‌پذیری در سکونتگاه‌های غیررسمی زاهدان.

یک خویشتن انقلابی بسازیم؟» و این خودسازی را بر سه پایه کار، مبارزه اجتماعی و عبادت استوار می‌کند.

در نمونه صابر، علاوه بر افزودن سرمایه پهلوانی و مبارزاتی بر الگوی روشنفکری تام، ما با این خواست خودسازی و اراده ساخت انسانی هم طراز دعای خویش روبه روستیم. انسانی که می‌خواهد فراسوی قالب‌های موجود، الگوی جدیدی خلق کند، سقف ادعا را باز بلندتر کند، استانداردها را ارتقا بخشد و در زمینه تاریخی یک نوع آرمانی بسازد. در این جاست که از قالب‌های روشنفکری، پهلوانی و مبارزاتی نیز فراتر می‌رود و این احتمالاً همان مازادی است که شما از آن سخن می‌گویید. اگر بوردیو، امکان جامعه‌شناختی بازتولید روشنفکری تام را به پرسش می‌کشد و در مقاله «سارتر و ابداع روشنفکر تام»، ضمن «نقد توهم قدرت قاهره اندیشه» و «اسطوره رسالت جهانی روشنفکر»، امکان بازآفرینی این الگور ناممکن می‌داند و معتقد بود که شرایط تاریخی و ساختاری که زمینه ساز شکل‌گیری روشنفکر تام بود، امروز در حال از بین رفتن هستند، در نمونه صابر، این ملاحظه مصداق بیشتری می‌یابد. از نظر بوردیو، فشار بوروکراسی دولتی و وسوسه مطبوعات و رسانه و بازار اموال فرهنگی استقلال حوزه روشنفکری را تهدید می‌کنند و امکان بازآفرینی نقش روشنفکر تام را از بین می‌برد. در نمونه صابر نیز می‌توان گفت که «امکان بازآفرینی» این الگو، تنها در حیطه آن گروه اندکی است که ماکس وبر به عنوان «ذوق محوران» از آن‌ها یاد می‌کند و نسخه عام و فراگیری نیست.

■ در نقد روشنفکر-کارشناس، در دفاع از «روشنفکر آواره»

در متن شما از پیوند میان «سه ساحت روشنفکری، تعهد اجتماعی و فعالیت پژوهشی-کارشناسی» نام برده شده است. افزودن این وجه سوم که تا به امروز در تعاریف روشنفکری رایج در محیط فکری، غایب بود، خود قابل توجه و تحلیل است. آیا می‌توان از تغییر موقعیت روشنفکران در جامعه سخن گفت که باعث شده است پژوهشگری و کارشناسی نیز به عنوان وجه سومي بر دواصل بینش انتقادی و تعهد اجتماعی افزوده شود؟ یا نسبت روشنفکران با دولت، فرهنگ و طبقات مردمی تغییر کرده است؟ بدیهی پنداشتن نوع روشنفکری ارگانیک چنانچه گرمشی از آن سخن می‌گوید و اطلاق

می‌کند. در این الگو، اندیشه انتقادی با تعهد اجتماعی، اندیشه ورزی با کنش‌گری و آگاهی با جامعه پیوند می‌خورد و از روشنفکر به تعبیر شریعتی، «وجدان آگاه جامعه» می‌سازد.

هدی صابر، در پرده آخر زندگی خود، مصداق خاصی از روشنفکری تام است. روشنفکری در معنای عام و وسیع خود. روشنفکری حاضر در همه جبهه‌های اندیشه و مصداق عملی تعهد اجتماعی. هدی صابر نویسنده کتاب است، سخنران ارشاد است، کلاس درس تاریخ دارد، معلمی می‌کند، با «ادبیاتی دگرگونی»، «مابین غلغله و زلزله»، همان طور که در خصوص شریعتی یادآوری می‌کند. او نظریه پرداز نوعی الهیات اجتماعی و کنش‌گری جمعی است و در صحنه عمومی جامعه حاضر و مداخله‌گر است. تا اینجا با تعریف بوردیویی از روشنفکر تام کاملاً منطبق است.

اما هدی صابر نمونه خاصی از روشنفکری تام است. آنچه وی برای الگوافزوده است، از طرفی «میراث پهلوانی» ایرانی و آئین جوانمردی است (فتیان، عیاران و جوانمردان...) که تبلور آن را در چهره‌هایی چون رستم دستان، پوریای ولی و غلامرضا تختی می‌دید و از سویی میراث مبارزاتی تاریخ سیاسی معاصر، از جنبش تنباکو تا کنون که تبلور آن را چهره‌هایی چون مصدق، طالقانی، محمد حنیف نژاد و مهندس سحابی می‌دانست. در این نوع الگوی ایرانی از روشنفکری تام، برخلاف نمونه سارتری، با درهم تنیدگی سه ساحت بینش، منش و روش روبه‌رویم که به روشنفکر هم شأن مبارزاتی می‌بخشد و هم وزن پهلوانی و از او همچنین به عنوان یک اسوه اخلاقی نام برده می‌شود. موقعیتی که روشنفکر تام بوردیویی در نمونه سارتر، فاقد آن است. الگویی با اراده ابداع خویشتن در پاسخ به سؤالی که شریعتی در متنی که بعدها تحت عنوان خودسازی انقلابی انتشار یافت، مطرح می‌کند: «چگونه از خود

هدی صابر، در پرده آخر زندگی خود، مصداق خاصی از روشنفکری تام است. روشنفکری حاضر در همه جبهه‌های اندیشه و مصداق عملی تعهد اجتماعی. هدی صابر نویسنده کتاب است، سخنران ارشاد است، کلاس درس تاریخ دارد، معلمی می‌کند. او نظریه‌پرداز نوعی الهیات اجتماعی و کنش‌گری جمعی است و در صحنه عمومی جامعه حاضر و مداخله‌گر است.





نماینده خود باشند. هدفی درازمدت، حرکتی کند اما زمینه ساز تحولاتی عمیق، چه به گفته هدی صابر: «حرکت هرچه قدر آرام پیش برود، رسوب آن بیشتر است.»

جریان روشنفکری ایرانی، در معنای وسیع آن، با بیش از یک قرن تاریخ و تجربه و با اهمیتی که همواره روشنفکران در اعتلای فکری جامعه داشته‌اند، امروز تکثیر یافته، تکثیر پیدا کرده و متشکل از پروژه‌های متعدد و الگوهای بسیاری است. در هر دوره، نخله‌ای از این جریان برجسته شده و با استقبال روبه‌رو شده است. در متن و در مرز این جریان، الگوی هدی صابر با فرا رفتن از میدان «روشنفکری محض» و پیوند با گروه‌های اجتماعی، خود را متمایز می‌سازد و به حوزه کنش‌گری اجتماعی نزدیک می‌شود، حوزه‌ای که به عنوان میدانی خودمختار به تدریج شکل می‌گیرد، نظریه‌پردازی می‌شود و نقش‌آفرینی می‌کند. در این الگو، نقد روشنفکری با نقد اجتماعی در هم می‌آمیزد و فرهنگ روشنفکری با نوعی الهیات اجتماعی رهایی بخش پیوند می‌خورد تا بدین ترتیب بتواند به تعبیر صابر، بذرای این بینش و منش را «در زمین ایران بپاشد، شخم زند تا با هیچ چنگکی نتوان آن را از زمین بیرون کشید.» وجود این الگو، با توجعی که ایجاد می‌کند و نسبتی که با امر اجتماعی و امر مردمی برقرار می‌سازد، روشنفکری ایرانی را هم به چالش می‌کشد و هم ارتقا می‌بخشد تا از «در خودماندگی» بیرون آید؛ هم‌تراز با دعاوی خویش.

■ ■ ■
**اضافه کردن
بخش کارشناس،
به عنوان ساحت
دیگری در کار
روشنفکری،
کاملاً مربوط به
تحولی که در
انتظارات جامعه
از روشنفکر پدید
آمده است. اغلب
اشاره می‌شود
که فعالیت هدی
صابر در سیستان
و بلوچستان،
با حمایت بانک
جهانی و به
سفارش وزارت
مسکن بود،
در حالی که اهمیت
نقش صابر در
این مناطق،
نه به عنوان
کارشناس بلکه به
دلیل موقعیت وی
در مقام روشنفکر
آگاه است.**

«تک ساحتی» به نوع روشنفکری خاص، چنانچه فوکو از آن بحث می‌کند، خود می‌تواند موضوع بحث و تحلیل قرار گیرد. در تعاریف متعدد از روشنفکران، تکیه بر بینش انتقادی و تعهد اجتماعی، مشترک است اما فعالیت پژوهشی و کارشناسی در این تعریف غایب است و به عنوان شاخص کار روشنفکری قلمداد نمی‌شود. چرا که مسئله دولت، همواره مسئله‌ای مناقشه برانگیز بوده است.

درست برخلاف نگاه کارشناسانه به روشنفکر، یکی از موارد معرف روشنفکر، همین است که به حوزه‌هایی سرک می‌کشد و دخالت می‌کند که در موردش تخصصی ندارد و کارشناس نیست. سارتر در اولین نسخه مجله «عصر جدید» می‌نویسد: «من فلوبرت و گنگور را مسئول همه سرکوب‌هایی می‌دانم که بعد از کمون اتفاق افتاد. چرا؟ چون آن‌ها یک کلمه هم برای جلوگیری از این سرکوب‌ها ننوشتند. خواهند گفت: این مسئله آن‌ها نبود، حوزه کارشان نبود؛ اما مگر محاکمه کالا مسئله ولتر بود؟ مگر محکومیت دریفوس مسئله امیل زولا بود؟ یا اداره کنگو مگر مسئله آندره ژید بود؟ هر کدام از این نویسندگان، در شرایطی خاص از زندگی شان، مسئولیت خود را به عنوان نویسنده سنجیده‌اند.» ادوارد سعید نیز در کتاب «روشنفکران و قدرت»، یکی از ویژگی‌های روشنفکری را آما تور یسم می‌داند و از روشنفکر آما تور در برابر روشنفکر-کارشناس حرف می‌زند. از نظری، تخصصی و حرفه‌ای شدن، کارشناس بودن و تلقی کار روشنفکری به عنوان یک شغل درآمدزا، یکی از خطراتی است که متوجه روشنفکران است. این موقعیت کارشناس از طرفی روشنفکر را به نوعی «خنثی بودن ارزشی» ملزم کرده و او را ناگزیری سازد برای اثبات علمی بودن و غیر جانب‌دار بودن تحقیقاتش، به وادی بی‌طرفی کشیده شود و دانشی تولید کند که با تعهد و مسئولیت بی‌ربطه است. از سوی دیگر، روشنفکر-کارشناس به سمت قدرت سیاسی میل پیدا می‌کند و عملاً در نقش مشاور پرپرس عمل می‌کند. ادوارد سعید روشنفکر را یک outsider می‌داند، «یک حاشیه‌نشین و تبعیدی، آما تور و مؤلف زبانی که می‌کوشد حقیقت را به قدرت بگوید.» همین لحن را می‌توان در شریعتی نیز یافت، زمانی که از «روشنفکر آواره» سخن می‌گوید- تعبیری نزدیک به مفهوم «روشنفکران بدون تعلق مانهایم»- روشنفکری که در هیچ‌کدام از قالب‌های موجود قرار نمی‌گیرد و نقش «خروس بی‌محل» را در آرامش ظلمانی شب ایفا می‌کند، تصویری کاملاً بیگانه با روشنفکر-کارشناس. شریعتی در کتاب بازگشت به خویش نیز میان روشنفکر و تحصیل کرده، تمایز قائل می‌شود و می‌نویسد: روشنفکر «نه فیلسوف است، نه دانشمند و نه هنرمند و نه جامعه‌شناس و نه سیاستمدار و نه اصولاً تحصیل کرده، بلکه کسی است که دارای یک بینش انتقادی است» و رسالتش خودآگاهی سیاسی، اجتماعی و طبقاتی بخشیدن به مردم. همین! در همه این تعاریف که برگرفته از متن‌های مرجع در ادبیات روشنفکری بوده و با تکیه بر نمادهای شاخص روشنفکری-از ولتر گرفته تا زولا و سارتر- طرح می‌شود، روشنفکر دارای بینشی انتقادی است، عرصه عملش حوزه عمومی است، نوع کارش آگاهی بخشی اجتماعی است و کاملاً مستقل و در برابر قدرت عمل می‌کند.

از این رو به نظر می‌رسد اضافه کردن بخش کارشناس، به عنوان ساحت دیگری در کار روشنفکری، کاملاً مربوط به زمینه و بافتار کنونی اجتماعی است و تحولی که در انتظارات جامعه از روشنفکر پدید آمده است. اغلب اشاره می‌شود که فعالیت هدی صابر در سیستان و بلوچستان در کادر طرح «توسعه مهارت‌های پایه» و «تشکیل گروه‌های کارآفرینی و آموزش بانک‌پذیری» در سکونت‌گاه‌های غیررسمی زاهدان، با حمایت بانک جهانی و به سفارش وزارت مسکن بود، در حالی که اهمیت نقش صابر در این مناطق، نه به عنوان کارشناس بلکه به دلیل موقعیت وی در مقام روشنفکر آگاهی است که همچون نمونه الهیات رهایی بخشی در آمریکای لاتین، زیستن در میان افشار فرودست اجتماعی، پیوند روزمره با مسائل جامعه و استخدام آگاهی خود در خدمت هدایت و تربیت مردم را انتخاب کرده است. چرا که معتقد است روشنفکر می‌بایست «ضمن جذب نیروهای آگاه جامعه، نیروهای فرودست را هم جذب کند تا فرودستان جامعه نیز احساس کنند مخاطب قرار گرفته‌اند.» هدف وی، نه سیاست‌گذاری اجتماعی که توانمندسازی و تربیت مردم است تا خود سخنگو و

هدی صابر و مسئولیت پذیری فزاینده

تقریری از گفت و گو با رویین عطوفت

و معرفی می کنند. ویژگی ای که به نظر می رسد تقریباً منحصر بفرد بوده و ایشان را از ظرفیت سترگی برخوردار کرده بود. در این خصوص نیز اگر ملاحظه ای دارید، بفرمایید.

ما با آقا هدی هم سن بودیم. خصوصیتی که در هدی صابر بود، برخاسته از حس مسئولیت فزاینده ای بود که برای خود به عنوان رسالتی قائل بود. مسئولیت شناسی زیاد در انسان. اما پرسش این است که آیا این حس را باید پذیرفت و به همگان تسری داد یا نه؟ در این خصوص به خاطره کوچک دیگری اشاره می کنم.

من شخصا به این خاطر که شهید صابر احساس مسئولیت زیادی می کرد، نگران سلامتی او بودم. نه اینکه از طرف حکومت یا دولت مورد سوء قصد قرار گیرد. من نگران سلامتی جسمی ایشان به خاطر انجام کارهای فشرده بودم. هر زمان که می خواستیم با هم صحبت کنیم، من



عدم پذیرش و فقدان حضور خداوند در جامعه و جهان، ما را با خلاء مواجه کرده است. ممکن است که عده ای بپرسند که آیا خدا حضور ندارد؟ به نظر من حضور داشتن خدا یک چیز است اما حس کردن حضور خدا چیز دیگری است



شهید هدی صابر فرد خاصی بود. خصوصیتی داشت که شاید دیگران فاقد آن بودند البته این به معنای رجحان و برتری نبود. من به برخی خاطرات و نکاتی که به نظر می آید اهمیت هستند، اشاره می کنم.

شهید صابر بزرگوار بود و بزرگواری او موجب می شد که با برخی افراد برای انجام کارها، مشورت کند. ایشان هم نسبت به من لطف داشت و ما گاهی با هم صحبت می کردیم. یک روز آمده بود سمت انقلاب و به من گفت اگر فرصت داری با هم قدمی بزنیم. مطمئن بودم که پیش از آنکه نزد من بیاید، حتماً جای دیگری بوده و به انجام کار دیگری اشتغال داشته است. اینگونه نبود که مشغله نداشته باشد بلکه برنامه ریزی می کرد. در زندگی اش زمان خالی به آن معنا وجود نداشت.

در خیابان کارگر شمالی به راه افتادیم. آن جا کوچه ای است که در آن، آقای خسرو منصوریان مؤسسه ای به نام توان یاب را مدیریت می کند. (کوچه جعفرزادگان) بی آنکه مقصود خاصی داشته باشیم، به آن کوچه وارد شدیم. شهید صابر آنجا به من گفت که در ذهن دارم مه در حسینیة ارشاد بتوانیم کلاس هایی برای جامعه و عموم، برگزار کنیم. به نظر شما، کدام بحث ها می تواند برای امروز ما مفیدتر باشد؟

من چون می دانستم که روی قرآن هم کار می کرد و نسبت به خدا و پیامبر حساس بود و تعمق می کرد، به او گفتم که شما خوب می دانید که من نسبت به چه مقولاتی حساسیت دارم و همیشه همان حس ها در من وجود دارد. من اگر به شما عرض کنم، همان تمایلات درونی خود را بازگو می کنم و ممکن هست به کار نیاید. گفت که من علاقمندم که نظر شما را بدانم. گفتم من نسبت به خداوند خیلی حساسم. گفت یعنی چه؟ در همان حال به درب آن مؤسسه رسیده بودیم. جلوی پایم یک میله بسیار نازکی و نحیفی به اندازه نخ یک تسبیح دیدم، خم شدم و میله را برداشتم. به شهید صابر گفتم شما این میله را نگه دارید و ببینید وزن آن چقدر است؟ گفت خیلی سبک و بی وزن است. گفتم اگر به اندازه این بی وزنی و میله ای که وزن بسیار کمی دارد، خدا را نیز در زندگی مان حس کنیم و بفهمیم که وجود دارد و نتوانیم واقعیت او را انکار کنیم، جامعه و زندگی ما متحول می شود. همین نکته را که عرض کردم شهید هدی گفتند که این نکته خیلی قابل توجهی است. بعد از تقریباً به نیم ساعت خدا حافظی کردیم و از هم جدا شدیم. بعدها شهید هدی به من گفت که ما قرار است در حسینیة ارشاد کلاس هایی در خصوص رابطه دائمی، مستمر و استراتژیک با خداوند، برگزار کنیم. من احساس کردم که آن مشورتی که با هم داشتیم، به احتمال بسیار ارتباط انسان با خداوند را پس ذهن داشت، اما اثر داشت و خیلی خوشحال شدم.

همین الان نیز من معتقدم که عدم پذیرش و فقدان حضور خداوند در جامعه و جهان، ما را با خلاء مواجه کرده است. ممکن است که عده ای بپرسند که آیا خدا حضور ندارد؟ به نظر من حضور داشتن خدا یک چیز است اما حس کردن حضور خدا چیز دیگری است. این بدیهی است که خدا حضور دارد. با وجود بسیاری پیامبران و متذکرین، حضور خدا نیز فهمیده می شود. اما این حضور باید توسط آدمیان حس شود. پس حضور داشتن، توجه به حضور و آن را به رسمیت شناختن، در انسان تحول ایجاد می کند.

■ معمولاً شاگردان و دوستان شهید صابر ایشان را به سخت کوشی می شناسند



ردپای منش

حکایت پرگرفتشت، دوره‌ای بود که در کودکی با قلم پر از حس صمد عاشق ملت و ماهی سیاه کوچولو مانوس شد. از در بستان که خارج شد، تصویر غیرت قیصر و منش داش آکل و پاکی رگبار بزدنش نقش بست و به آوای ناز مریم و جمعه فرهاد دل سپرد و جهان پهلوان صاحب بازوبند و آن منش ماندگار، ذهن نوجوانش را تکان داد.



فیروزه صابر

هدی، در گذر از نوجوانی به جوانی، در بالنده سرودش، ممیزه‌هایی یافت که عشق بود و جهش، آموزش بود و جوشش و روش بود و منش. این همه را در حنیف نژاد یافت، در مصدق و در دوره ایفای وظیفه ملی که توانست به خواب دوران پایان دهد، نیز همین ریاقت و به تصویرش کشید. هر چه را نقش منش بود، از زیست طالقانی و شریعتی و سحابی‌ها جورید و بیرون کشید. در معلمی که به او دل داد، در مربی زمین فوتبال، در دستان پاک پدر، در مهر بی غش مادر و در دوستان جوانمرد، چه هم‌کلاسی، چه هم‌بازی فوتبال، چه همکار، چه هم‌فکر سیاسی و فرهنگی و اجتماعی، چه آشنا و خویشاوند، عطر منش می‌بوید. در میدان کار و همکاری، نظم و رفاقت را با هم می‌طلبید. در پژوهشگری یا با خط سبز منش، الگوها را ترسیم می‌کرد و با به صاحبان منش، به نسل‌های رنج‌اشک و خون و عرق از پره‌بردار قرآن تازن شهید فرزنده بغل میدان ژاله، از سیر پیچ‌های کوره که از طلا به تاشق استعدادشان به پای تنور زمان می‌سوزند و خنجر جگان روستا که دریای داریا خون سر پیچ‌های کوچک خود به گل قالی رنگ سرخ می‌زنند، آرزائی می‌کرد. با همین حس و حال «سه پیمان عشق» و «میراث پهلوانی» را قلم زد. مردان سبزی را که در این خاک، وطن را در آغوش گرفتند و به دریا رسیدند با شک و چکان چکان قلم ستود.

در پی توسعه جامعه محلی و نهادسازی اجتماعی در فقر و نابرابری شیرآباد، آن حاشیه محروم در سیستان و بلوچستان، آفاق زیست انسانی و برحق را برایشان گشود و تسهیلگر احیای هویت هایشان شد. انسان که در دره شهر و درجه اول مقام یابند، در دوستی و رفاقت هم سخت گیر بود، اما در مرام دوستی کم نمی‌گذاشت. بی‌صدا فرزند سال اول رفیق در بندش را اول مهر بدرقه می‌کرد و آهسته با بنفشه‌های بهاری و ماهی‌های پر و جود به خانواده‌های نگران زندانیان سر می‌زد. هرگاه بایی مسئولیتی و بی‌خیالی و گاه بی‌غیرتی مواجه می‌شد، فریاد منش از دست رفته را سر می‌داد. در زمختی حبس و بند هم، منش را در لابلای هم‌بندان جستجو می‌کرد و گاه آنقدر سیر می‌کرد تا اگر ذره‌ای از جود ی پاک در بازجو و زندانیان می‌یافت، به رخ می‌کشید. در شعرهای تنهایی و روزنه‌های دیوار بند، امید را می‌دید. در سحرگاه سالروز میلاد فرزند اولش حنیف، از اوین پیامی دلنشین داد: «پاک بمان، مرد بمان، انسان بمان، با خدا باش، مسئول باش، آرمان دار باش بابا». در دیدارهای کوتاه با همسر و فرزندان، تک جمله شریف نوجوان «بیرون بیایی مردانگی ام را خواهی یافت»، ضربه خوش نوازی برایش بود. در همان حال در برابر هیچ تبعیض و اندیشه طبقاتی تاب نداشت و درون خود را به سرعت با اعتراض عیان می‌کرد. خدا را رفیق و مونس می‌پنداشت و رفیق رهگشای نامیدش. خبر پزیدن و چگونه جان باختن هاله تکانش داد و برای این بیدادگری در و انفسای وطن مصدق - سحابی در کنج حبس از صفت غیرت خود بهره گرفت. شرف را هدیه کرد و در خلوت خود با رفیق رهگشا پر کشود و رباعی‌اش را به یادگار بر ایمان سرود:

به چار عنصر عشق و منش، مشی و روش
می‌توان بدیده عناصر یک رباعی نگریست.

می‌دانستم که حتماً پیش از من کاری انجام داده و پس از من نیز مشغول انجام کاری خواهد بود. هیچ‌گاه اینگونه نبود که صرف تفریح و... زندگی کند.

این ویژگی ایشان رفته رفته شدت پیدا می‌کرد و مسئولیت‌هایش به مرور به صورت تصاعدی تشدید می‌شد. من احساس می‌کردم که این میزان از مسئولیت‌پذیری، به جسم ایشان صدمه می‌زند. به همین خاطر، یک بار با ایشان پیش از آنکه زندان بروند، پیشنهادی را در میان گذاشتم. به ایشان گفتم که مادر شهرستان، دوستانی داریم که در آنجا باغی دارند. می‌توانیم به اتفاق برای یک هفته یا ده روز برویم در آن باغ و در کنار دوستان حضور داشته باشیم. اما در این مدت تصمیم بگیریم در مورد مسائل اجتماعی و مردم و... صحبت نکنیم. شما فقط استراحت کنید و فعالیت‌هایتان را تعطیل کنید.

شهید صابر گفتند چرا؟ گفتم چون با این سرعتی که شما می‌روید لازم نیست کسی دیگری شما را یاد آورد. شما به این شکل از بین می‌روید. سرعت بیش از توان وجودی توست. این سرعت را هر قلب و وجودی نمی‌کشد. هر انسانی واجد ظرفیتی است. اگر به خودش نرسد، نسبت به آن حرکتی که می‌کند، خود را بازسازی نکند، نمی‌تواند ادامه دهد. شهید هدی گفت من از شما تعجب می‌کنم که این حرف‌ها را می‌گویید! به ایشان گفتم که من متوجه هستم که شما می‌خواهید بارهای تاریخی را بردارید. اما مسئول برداشتن این بارها خود ملت است. ما هم تنها یکی از آن‌ها هستیم و خودمان را با این وضعیت از بین می‌بریم. گفت یعنی شما می‌گویید در وضعیتی که جامعه درگیر معضلات بسیار است، ما برویم و تفریح کنیم؟ گفتم من می‌گویم به مقدار استراحت کنید برای اینکه باز بتوانید فعالیت کنید. تا فکر، بدن و وجود شما برای خیز دیگری آماده شود. گفتم اینگونه بیشتر برای جامعه کار خواهید کرد. ما هزاران مرتبه هر روز می‌میریم و زنده می‌شویم اما باید شیوه‌ای را نیز برای خودمان انتخاب کنیم که از این فتنه‌ها دور بمانیم. این فرق می‌کند با افرادی که ول می‌گردند و هیچ احساس مسئولیتی ندارند. آن‌ها از آن طرف بام افتاده‌اند و گویی که جامعه ایده‌آلی است و برخی وقت‌ها اظهار نظری هم می‌کنند. گفتم من این روش را توصیه نمی‌کنم اما اینگونه هم که هیچ استراحتی نکنیم، وضعیت دشوار می‌شود. گفت نه آقا روئین، شما این حرف‌ها را گفتید اما من نمی‌توانم بپذیرم. اینقدر کار ریخته شده اما ما برویم در باغی استراحت کنیم؟ من نمی‌توانم بپذیرم.

اما من این ویژگی شهید صابر را برای عموم جامعه خودمان و افراد توصیه نمی‌کنم. یعنی من هم اگر روش شهید صابر را پیش بگیرم، به زودی از پا خواهم افتاد. چرا که مشکلات جامعه ما به نحوی است که یک کوه را می‌تواند جابجا کند. انسان اگر شرف داشته باشد با خود می‌گوید ای کاش من مرده بودم و این صحنه را نمی‌دیدم. در همین رابطه، کسانی که با من مرتبط هستند را به مسئولیت‌پذیری دعوت می‌کنم اما می‌گویم که این مسئولیت را از طریق روش‌هایی به همه مردم و جامعه سرشکن کنید. یعنی کاری کنیم که همه احساس مسئولیت کنند، همه مسئولیت‌پذیر باشند، همه قسمتی از این بار را بدون آنکه زیر آن له شوند، با خنده و گشاده رویی، بلند کنند. باید کاری کرد که در عموم مردم این حس ایجاد شود که برداشتن بارها و وظیفه همه ماست و فقط وظیفه عده‌ای نیست.

پیشتر که با شهید صابر در پیست دومیدانی امجدیه دیداری داشتم، به من گفت که ما باید از صندلی تماشاگری بلند شده و از حاشیه وارد متن شویم. من هم قبول می‌کنم. اما فقط نباید عده‌ای وارد متن شوند بلکه همه مردم باید وارد میدان شوند. هر کس به اندازه‌ای که صلاحیت دارد، باید گوشه‌ای از بار را بردارد. حتی برخی اگر نمی‌توانند بار بردارند، حمایت کنند. یکی با چشم خود، یکی با قلم‌اش، یکی با قدم‌اش، یکی با مالش، یکی با جان‌اش و... باید وارد میدان این مسئولیت شوند. اگر ما نتوانیم روش‌هایی را اتخاذ کنیم که همه را داوطلبانه و آگاهانه به میدان پذیرش مسئولیت‌های همگانی دعوت کنیم، کار مؤثری از پیش نخواهیم برد. ما به مشارکت کمی و کیفی همه مردم نیاز داریم و آن وقت است که می‌توانند در حفظ و نگهداری آنچه دستاوردها و شان بوده، بکوشند.



عسرت‌ها و گشایش‌های عمرانه

زندگی هدی صابر در تکه‌روایت‌هایی از فریده جمشیدی (همسر زنده‌یاد هدی صابر)

■ تسویه از دانشگاه و بازگشت به تحصیل

آشنایی ما روی یک تحقیقی در مورد مساله زن شروع شد. من دیدگاه آقای صابر را دیدم و این که مومن و مذهبی بودند برایم خیلی مهم بود. ما از بچه‌های انجمن اسلامی بودیم و آقای صابر هم خیلی فعال بودند که در جریان انقلاب فرهنگی خطوط‌شان جدا شد. آقای صابر را هم تسویه کردند. البته آقای صابر از همان موقع تا این اواخر با همه چپ و راست ارتباط قوی‌ای داشتند. بعد از تسویه، برخی از دوستان سابق آقای صابر کار ادامه تحصیل او را درست کردند. به علت اینکه هم کار می‌کردند و باید اجاره خانه می‌دادند و هم فعالیت‌های گوناگون خیلی درس خوان نبودند اما پیش می‌بردند. خیلی روی آقای صابر فشار بود.

■ اولین دستگیری در بهمن ۱۳۷۹ و بازنشستگی از صداوسیما

ایشان از ۱۹ سالگی وارد صدا و سیما شدند. فکر می‌کنم در گروه اقتصاد بودند. کارهای ایشان آنجا بیشتر پژوهشی بود و اواخر هم تهیه‌کنندگی فیلم‌های مستند.



وقتی به خانه‌ی
ما ریختند، خیال
کردند ما آنجا
را صحنه‌آرایی
کردیم. چون
ظاهر زندگی‌مان
خیلی ساده بود.
آن افرادی که آمده
بودند می‌گفتند
خانه آقای صابر
کجا است؟!

وقتی که در بهمن ماه سال ۷۹ بعد از دستگیری آقای مهندس سبحانی برای اولین بار ایشان را دستگیر کردند حقوقشان را قطع کردند و سمت سازمانی‌شان را گرفتند ما پیگیری کردیم. من نامه‌های زیادی به صدا و سیما نوشتم وقتی که ایشان آزاد شدند، آقای لاریجانی (رئیس وقت صداوسیما) اجازه دادند ایشان بازنشسته شوند. حقوق چندانی نداشتند، ولی حقوق جاری بود. آن موقع ما در اختیار به مستاجر بودیم. وقتی به خانه‌ی ما ریختند، خیال کردند ما آنجا را صحنه‌آرایی کردیم. چون ظاهر زندگی‌مان خیلی ساده بود. آن افرادی که آمده بودند می‌گفتند خانه آقای صابر کجا است؟! این قدر مزاحمت ایجاد کردند که مالک



گرایش‌های افراطی فمینیستی و تاکید زیاد روی مساله زنانگی مخالف بودند. در حقیقت هدی نظرش این بود که کسی نباید به زن بودن و مرد بودنش تاکید کند و باید وارد پروسه‌های عملی و همکاری شد. در حقیقت روی انسان بودن خارج از جنسیت و قابلیت‌هایی که هر کس دارد تاکید می‌کردند. در همین پروژه‌های فکری‌ای هم که الان کم کم منتشر می‌شود مشخص است که همکاری زیادی با خانم‌ها داشتند. در "نواندیش" هم همین سطح همکاری بالا رami شد دید.

■ خانه‌داری و تکریم میهمان

هر سال خانه‌تکانی را خودشان می‌کردند. ظرف‌ها را همیشه خودشان می‌شستند. برخی اوقات آشپزی هم می‌کردند. بچه‌ها را همینجوری تربیت کردند. مهمان هم که می‌آمد خصوصا این اواخر که غریبه می‌آمد می‌گفتند شما با میهمان‌ها بشینید و خودشان پذیرایی را می‌کردند. یا اصرار داشتند که تا وقتی خانمی که غذا را پخته سر سفره نیامده است، غذا خوردن را شروع نمی‌کردند. این آداب و رفتار خیلی برایشان مهم بود. به بزرگتر احترام گذاشتن، به خانم‌های خانه‌ای که مهمانی می‌رفتند خیلی احترام می‌گذاشتند. اگر یک ساعت هم می‌نشستند تا خانم خانه نمی‌آمد دست به غذا نمی‌زدند.

■ در زندان آخر به او خیلی سخت گذشت

ایشان روی ساده‌زیستی تاکید بسیاری داشتند و اینکه آدم وابستگی صرف به کسی نداشته باشد را مهم می‌دانستند. منش مردانگی ایشان چه در ورزش چه در اقتصاد و چه در سیاست بسیار شاخص بود. در این زندان اخیر سرشناسان در درون زندان در طبقه بالای بند ۳۵۰ بودند و مسئولان هم به ایشان توصیه کرده بودند که بروند بالا ولی آقای صابر در طبقه پایین که امکاناتش کمتر بود ماندند. در این طبقه افراد کمتر شناخته شده و اصولا با سن کمتر نگره‌داری می‌شدند. شاید اگر ایشان طبقه بالا بودند، دکتر علایی بالا بودند و این مشکل برای ایشان پیش نمی‌آمد. یعنی می‌شود گفت که آقای صابر روی همین ساده‌زیستی و همراه بودن با جوان‌ها و توده مردم، جان‌شان را گذاشتند. با اینکه خیلی از روش‌های جوان‌ها مورد پسند

بعد از سکونت ۱۳ ساله ما در آنجا از ما خواست که برویم. پسر کوچکم را یک مرتبه ربودند. خلاصه خیلی اذیت شدید. خصوصا چون من در این زمینه آشنایی نداشتم، منجر به اذیت بیشتری شد. اما چون خانواده‌ها زیاد بودند هم ملی مذهبی‌ها و هم نهضتی‌ها شرایط تلطیف می‌شد. البته خدا کمک می‌کرد و من هم به خدا توکل می‌کردم. دوسه هفته بود که آقای صابر را دستگیر کرده بودند که مادر من فوت شد به آقای صابر نگفتم که به ایشان فشار نیاید.

آقای صابر و مهندس سبحانی به اتهام براندازی نظام به بند ۵۹ زندان نظامی عشرت آباد منتقل شدند. هدی یک سال و خرده‌ای در آنجا در بازداشت انفرادی بود. در تمام طول روز در سلول با یک پروژکتور ثابت، مستقیما نور به چشم‌شان انداخته بودند که منجر به تیک عصبی چشم‌شان شده بود. سلولی که در آن بودند آن قدر کوچک بود که حتی امکان دراز کشیدن و خوابیدن را نداشت. سخت‌ترین دوره بازداشت ایشان هم همان زمان بود چونکه فشارهای زیادی برای گرفتن اعتراف تلویزیونی به ایشان و خانواده‌ها من وارد کردند که با توکل به خدا این امر تحقق نیافت و هدی در آن تنهایی محض با نزدیکی و پده پستان با خدای پاکش، آن سختی‌ها را از سر گذراند. تولد ایشان ۲۴ اسفند بود و اسفند ۸۰ آزاد شدند. چون خانه ما عوض شده بود، یک سری از خود مامورها ایشان را آوردند که با اصرار آقا هدی آمدند داخل و یک چایی خوردند و رفتند.

■ پایان روز با دکلمه‌های شاملو یا موسیقی بدون کلام

ایشان هر وقت در منزل بودند، بیکار نمی‌نشستند که مثلا تلویزیون ببینند. یک میز تحریر از زمان دانشجویی داشتیم که پشت آن می‌نشستند و کارشان را می‌کردند. فقط آخر شب دکلمه‌های شاملو یا موسیقی بدون کلام گوش می‌کردند. این طور نبود که مانند یک آدم عادی باشند. علاقه‌ای به دیدن تلویزیون نداشت، شاید هم برای خانواده ثقیل بود که آقای صابر نمی‌آمدند بنشینند. یک مواقعی به صورت تصنعی اگر سریالی بود نگاه می‌کردند، اما ما متوجه می‌شدیم که این تصنعی است. همیشه موقع خواب ایشان آن آهنگ‌ها را گوش می‌کردند و بعد می‌خوابیدند.

■ سفر به تبریز برای روایت «سه هم پیمان عشق»

آقای صابر یک هفته، ده روز را گذاشتند رفتند تبریز که راجع به حنیف نژاد تحقیق کنند. همیشه هم در صحبت‌های شان یک چیزی از حنیف نژاد می‌گفتند. اسم پسر بزرگ مان را هم به خاطر علاقه به حنیف نژاد، حنیف گذاشتند. اسم پسر دوم را هم می‌خواستند مصدق بگذارند که من موافقت نکردم و اسمش را شریف گذاشتیم که به خاطر اسم شریف واقفی بود. علاقه‌ی زیادی به این افراد داشتند؛ خصوصا بچه‌های اولیه سازمان البته نه به خاطر منش و روشی که امروز دارند، بلکه به خاطر منش و روشی که آن روز داشتند. همان طور که گفتم ایشان ده روزی رفتند تبریز و به صورت میدانی در مورد حنیف نژاد پژوهش کردند که بعدا منجر به کتاب "سه هم پیمان عشق" شد.

■ با گرایش‌های افراطی فمینیستی مخالف بود

خارج از این موضوع که با کار کردن من که گاهی مخالفت می‌کرد اما در کل نگاه‌شان به فعالیت زنان خیلی مثبت بود. همین که اصرار کردند که من درسم را تمام کنم و بعدا هم بسیار تمایل داشتند که من ادامه تحصیل دهم. هیچ فرقی در عمل بین خانم و آقایانم گذاشتند و نگاهشان به فعالیت و کار خانم‌ها خیلی مثبت بود. خیلی از پروژه‌های مشترکی هم که انجام می‌دادند با خانم‌ها بود. البته ایشان با

هیچ فرقی در عمل بین خانم و آقایانم گذاشتند و نگاهشان به فعالیت و کار خانم‌ها خیلی مثبت بود. خیلی از پروژه‌های مشترکی هم که انجام می‌دادند با خانم‌ها بود. البته ایشان با گرایش‌های افراطی فمینیستی و تاکید زیاد روی مساله زنانگی مخالف بودند.

گریه می کردیم آقای صابر در آن طرف شیشه و من این طرف، به او می گفتم هدی اعتصاب را بشکن می گفت نمی توانم هاله مظلومانه کشته شد این تنها کاری است که از دستم برمی آید، نگران نباش حالم خوب است. حتی صبح همان روز با بچه ها ورزش کرده و دویده بودند. واقعا نمی دانم در بهداری چه اتفاقی افتاد که به اینجا کشیده شد؟! اگر یک رسیدگی سطحی هم می شد الان هدی پیش ما بود...

شریف صابر: امروز دوشنبه است و روز ملاقات با شما. در سالن انتظار چندین نفر که شما محرم رازهایشان بوده اید پیش ما آمده و درد دل می کنند. یک دختر جوان به ما می گوید، پدرم ۵ ساله که زندان و حکمش اعدامه، یک مرد جوان می گوید این آخرین ملاقاتمه و پدرم قراره دو روز دیگه اعدام بشه. من با تمام وجود برای آن ها متأسف شدم و به ناگاه صدایی ترسناک از قلمبرم برای تو درآمد و هراسانم کرد. اما علقلم پاسخ داد که پدر تو فردی اسم و رسم دار و هیچکس نمی تونه بهش حتی دست بزنه و چه برسه که مثل این افراد زجر کشیده ی گمنام، بکشنش... پدرنشست و گوشی را برداشت. به من گفت چرا این جور هستی؟ گفتم هیچی ولی بابا خوش به حالت نبودی، نبودی و صحنه هایی رو که ما دیدیم و، ندیدی. با تعجب نگاهم کرد، گفتم بابا مهندس فوت شده. چشمان بغض آلودش من رو همراهی می کرد. گفتم خودشون زیر تابوت رو گرفتن، خودشون دفنش کردن و خودشون هم صلوات می فرستادند و می خندیدن. گفتم بابا یک چیزی بگم ناراحت نمی شی؟ گفت نه بگو باباجان، بابا سرمزار مهندس به حنیف گفتم الان دارم بیست سال دیگه بابامون رو می بینم که همین انسان های باتقوا با همین شرایط فجیع و اسف بار دفنش می کنند. بابام گفت حالا چرا بیست سال دیگه؟ با خنده گفتم آخه خب تو جوونی، تازه ۵۲ سالته؛ خندید و گفت ادامه بده، گفتم ساعت یازده صبح به ما خبر دادن که هاله خانم کشته شده، اشک های پدرم که تا به حال مجال دیدنشان رانداشتم از چشمان زیبایش سرازیر شد و با بغض گفت که خیلی نامردن...

*گزیده هایی از مصاحبه با همسر و فرزندان هدی صابر در یادنامه چهلم، اولین، سومین و هفتمین سالگرد پرواز

آقای صابر روی همین ساده زیستی و همراه بودن با جوان ها و توده مردم، جان شان را گذاشتند. با اینکه خیلی از روش های جوان ها مورد پسند ایشان نبود ولی با همه مدارا می کردند. گاهی در زندان فضای مشاجره وجود داشت و ایشان حکمیت می کردند.

ایشان نبود ولی با همه مدارا می کردند. گاهی در زندان فضای مشاجره وجود داشت و ایشان حکمیت می کردند. این بار در این زندان آخر خیلی به ایشان سخت گذشته بود. هر چه هم که ما به ایشان می گفتیم به طبقه ی بالا برود اصلا گوش نمی کردند. می خواستند پایین بمانند چون احساس می کردند بچه های پایین که گمنامند در یک کنجی قرار گرفته اند و فراموش شده اند. به ما می گفت که بچه های پایین می گویند همه ژنرال ها رفته اند بالا، تو هم می خواهی بروی بالا؟ و در ادامه می گفت ولی من اینها را تنها نمی گذارم.

دریافت دستخط اعتصاب غذا از زندان

ما متن های بیانیه اعتصاب غذا و نامه به مهندس سحابی را روز دوازدهم [خرداد ۱۳۹۰] دریافت کردیم. بعد از اتفاقی که برای هاله خانم افتاد، وضعیت روحی ما، خیلی نامناسب بود و واقعا کشتش نداشتیم. برای همین خارج از شهر رفتیم. وقتی دوازدهم خرداد بازگشتیم، خانم یکی از زندانیان سیاسی تماس گرفت و گفت می توانی به خانه ی ما بیایی؟ من تصور کردم حتما نامه یا نوشته ای دارند. وقتی مراجعه کردم، همسر ایشان به مرخصی آمده بود و متن های اعتصاب و نامه به مهندس را آورده بود و تازه آن روز ما مطلع شدیم. بعد از این قضیه به اتفاق به منزل آقای شامخی (همسر مرحوم هاله سحابی) رفتیم. زری خانم، همسر مهندس سحابی هم آنجا بودند. وقتی نامه ی اعتصاب غذا را دیدند، گفتند دست خط هدی است و رضایت خاطر داشتند از این اقدام. دل خوشی آنها این بود که هدی از زندان بیرون بیاید و جای خالی مهندس و هاله خانم را پر کند.

آخرین دیدار در زندان

فریده جمشیدی: آخرین باری که صابر را دیدم دوشنبه ۱۶ خرداد بود، هر دو





مختصاتش، سوار کردن فیزیکی (سازماندهی) روی آن تا که طرحی نو برپهنه ی روزگار درافکنده شود.

ارزیابی سلوک شخصی او در جریان امرسیاسی، و چالش تکرارپذیری اش در زمینه و زمانه ای که ما هستیم، می تواند میراثی را مبتنی بر روش اندیشه استراتژی مدار صابر صورت بندی کند که به عوض مداوم شوکه شدن از خیزش ها و قیام های مردمی و سرکوب های حاکمیتی، ابتکار عمل را به دست گیریم و سوژه تغییر باشیم.

از هنگام مرگش تا به امروز، چه از رفیقان و یارانش و چه آنان که پهلوان را تاریخ مصرف گذشته می دانسته و می دانند، بارها و بارها به گوش خوبش حماقت خواندن مبادرت کردن او به اعتصاب غذا در اعتراض به مرگ هاله سحابی و گشته شدنش توسط دژخیمان راشنیده ام؛ و آنچه در تمامی این اظهارنظرها فهمیده نشده بوده و هست، عبارت است از بازخوانی درسی از یک هم پیمان عشق، رفیق امیرریویزیویان، در جزوه «مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا»:

«هنگامی که هر اقدام کوچک اعتراضی در یک وضعیت بحران زده برای حاکمیت، مطلقیت توان سرکوبش را در آذهان توده های به چالش می گیرد، او (حاکمیت) چون خرس زخم خورده ای دیوانه وار حمله می کند. جز متحدین خویش، یا در حقیقت منابع نیرو و تغذیه خود به همه مشکوک است. هر نارضایتی کوچک، هر حرکت شک انگیز، هر سخن ناخشنودانه، از سوی او با بدترین عکس العمل ها مواجه می شود. به زندان می اندازد، شکنجه می کند، و تیرباران می کند به امید آنکه امنیت گذشته را بازگرداند. باری «لحظه مناسب» و «شرایط مناسب» و واقعیت نخواهند یافت مگر آنکه عناصر انقلابی در هر لحظه از مبارزه خویش به ضرورت های تاریخی پاسخی مناسب دهند. آنچه می تواند اشتباه ناپذیری ما را صد درصد تضمین کند، فقط بی عملی مطلق است.» (نقل به مضمون)

دستگیری او در هنگامه ای که ضمن کار اجتماعی اش در زاهدان، در صدد گشایش باب فکری (کلاس های «باب بگشا») در میانه جنبشی بود که به زعم او نیاز به عمق داشت، و همچنین گشته شدنش در جریان حرکت اعتراضی ای که به اعتبار بیانیه اش عمیقاً مهر و نشانی از یک سلوک شخصی را در پی داشت، گواه درستی تحلیل پویان و عمل مهندسی شده صابر بود:

گاه باید در هنگامه عمل، درگیر باب گشایی فکری بود و مهندسی کرد، و گاه در هنگامه اندیشه ورزی، درگیر شدشکنی.



■ ■ ■
صابر حتما که عارف بود امانه از آنان که در گنج عافیتی در پی معبود بگردند و بادوری از خلق تهذیب نفس کنند. او مصداق این جمله بود که «دل بایار و سربا کار»؛ و کارش چیزی نبود مگر مهندسی هدف.

پهلوان مُرد از بس که جان ندارد!



یاشار دارالشفاء

«این دوره نمونه کسی حوصله قصه شنفتن ندارد!»

(دیالوگ قیصر خطاب به خان دایی، فیلم «قیصر»)

یک دهه از مرگ رفیق معلم و مبارزی گذشت که خود راوی ماه خرداد بود؛ راوی حنیف، راوی هم پیمانان عشق؛ و اینک چه سخت است و دشوار که ما باید راوی او باشیم؟! راوی هم پیمانان عشقی چون خود هدی صابر، انسان هایی بزرگ و هم پیمان می خواهد و ما کو چکتر از آنیم که به روایت بنشینیم.

من عشق ام را در سال بد یافتم
که می گوید مایوس نباش!

هنگامی که من به زندان اوین (بند ۳۵۰) وارد شدم، یک سال و نیمی از مرگ او می گذشت و هنوز نشانه های تأثیری که بر روحیه زندانی ها گذاشته بود را می شد دید:

گربدین سان زیست باید پاک

من چه نا پاکم اگر نشانم از ایمان خود چون کوه

یادگاری جاودانه بر ترازوی بقای خاک

با این همه امامی توان به ضرس قاطع گواهی داد که صابر دستکم از ۸۸ به این سو، خود را تنهایی دید. کوچ به زاهدان و انرژی گذاشتن برای مسائلی که همواره برایش اولویت اول بود و مخالفتش با شرکت در انتخابات ۸۸ و نقد هایش به جنبش سبز از حیث کاستی های محتوایی و شکلی آن (فقدان عدالت خواهی و فقدان حضور فرودستان)، باعث شد که حتی در مجموعه دوستان هم مسلک خود، ملی-مذهبی ها، متحدی نیابد.

همین وضع به نحوی دیگر در زندان هم برقرار بود. فاصله گذاری واضح او با اصلاح طلبان در زندان و مقاومت و ایستادگی باروش و منشی که برای او نمونه نمایش «حنیف نژاد» بود و اصولش را هر بار از نو در سورة «طه» کشف می کرد، او را به هم پیمان عشقی دست نیافتنی بدل کرده بود.

از این رو عموماً در مواجهه با او دودسته بودند: یا آدمی منجمد شده ای در دهه ۵۰ می دیدنش که دچار «چپ روی کودکانه» است و به اصطلاح زیادی زنده مانده، و یا علاقه مندان به سبک و سیاقش بی آنکه فلسفه نهفته در پشت آن را بدانند، طوطی وار به تقلید می پرداختند. چنین بود که انگار «با همه بود و هیچ کس با او نبود».

نگاهی که به مرام و مسلک پهلوانی داشت و سیاست رهایی بخشی که از آن بیرون می کشید، در کنار بازخوانی تاریخ نهضت های مردمی در پرتو فضای بین المللی، ایدئولوژی، استراتژی، سازماندهی، ابزاری را برایش می ساخت که می توانست با تکیه بر بینش و منشی مسبوق به تاریخ بلند مبارزه، متناسب با زمینه و زمانه تاکتیک را تغییر دهد: چنین بود که از روزنامه نگاری به ستاد انتخاباتی، و از مؤسسه پژوهش تأمین اجتماعی تا زاهدان، همچون رودی رونده بود که در نشیب دره سربه سنگ می زد.

صابر حتما که عارف بود امانه از آنان که در گنج عافیتی در پی معبود بگردند و با دوری از خلق تهذیب نفس کنند. او مصداق این جمله بود که «دل بایار و سربا کار»؛ و کارش چیزی نبود مگر مهندسی هدف: هندسه دادن به آن و به اعتبار روشن کردن

زیست-پروژه؛ امیدجویی تاریخی و گذر از انسانِ اندوهگین

خلق سوژه امیدوار در نظام فکری زنده یاد هدی صابر

مسئله زوال اجتماعی و بلکه «حس زوال اجتماعی» در میان ایرانیان، در این سالها مورد نظر بسیاری از پژوهشگران اجتماعی بوده است. حتی تا آنجا که بتوان به پیمایش‌های ملی «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» (موج اول تا سوم) ارجاع داد، وضعیت به نحوی است که قاطبه مردم به طور کلی تصویر مطلوبی از آینده ندارند. در بسیاری از حوزه‌ها، امید به دسترسی عادلانه به فرصت‌ها و احقاق حقوق خویش را نیز از دست داده‌اند. این وضعیت دلایلی مادی و ذهنی دارد که هر کدام به میزانی بر این حس جمعی اثرگذار بوده است. طبیعتاً دلیل مادی عمدتاً متوجه وضعیت اسفناک معیشتی بخش‌های قابل توجهی از فرودستان و حتی بخش‌هایی از اقشار متوسط شهری است. اما بخشی از دلایل ذهنی، به تزیق نوعی فسادگی ملی به جان ایرانیان بازمی‌گردد که توسط شبکه‌های خبری خارج از ایران، به طرز دهشتناکی، شبانه روز پمپاژ می‌شود. بخش دیگری از مردم نیز که اعتماد خود را به حکومت از دست داده‌اند، بی‌آنکه از اثرات عمیقاً مخرب این رسانه‌ها مطلع باشند، به آن‌ها دل سپرده و از همه تحلیل‌ها و... تبعیت می‌کنند.

شاید در مواجهه انتقادی مدل کنش‌گری شهید صابر با مردم و روشنفکران، بتوانیم با ارجاع مشخص به برخی پروژه‌های او، از امکان خلق و مقاومت نوعی از سوژه امیدوار در ایران امروز سخن بگوییم. اگرچه این امیدواری بی‌شک به رابطه خاص شهید صابر و تأکید مؤکد او بر رابطه «مستمر، صاف دلانه، همه‌گامی و استراتژیک» با خدا به عنوان مبنای تئوریک و ایدئولوژیک بازمی‌گردد، اما تمرکز ما بیشتر بر نوعی سوژه خواهد بود که عمر خود را وقف ترسیم پروژه‌های خرد با «استراتژی کرم شب‌تابی» کرده بود. غرض آن است که نشان دهیم چگونه در این منظرگاه، امکاناتی برای امیدوار بودن، مستتر است و می‌توان آن‌ها را فعال کرد و به کار گرفت.

یکی از نقدهای آفاهدی به

روشنفکران
عمدتاً به این باز
می‌گردد که گویی
جان‌های فسرده
دارند. صابر این
وضعیت را منتج از
نوعی باور کلی و
انتزاعی‌اندیشی
در مورد امور و
دوری‌گزیدن از
عرصه پژوهش و
تعریف پروژه‌های
مشخص می‌داند.



فقدان امید و وضعیت فسرده؛ ذهنیت سرخورده از تغییر

این روزها، یکی از مواردی که جامعه ایران از صدر تا ذیل با آن روبرو است، بی‌شک مسئله امید است. پرسش از امید و امیدوار بودن یا نبودن، امروزه به یکی از مبنایی‌ترین مسائل حیات اجتماعی جامعه ایران بدل شده است. شاید پیش از این، هیچ‌گاه تا به این اندازه، بآس بر حوزه عمومی ایران سایه نینداخته باشد. همراه با «گم‌گشتگی امید»، مسئله سردرگمی و بی‌چشم‌اندازی نیز تقریباً در بسیاری از نیروها مشاهده می‌شود. از جریان‌های حاکمیتی که هر لحظه درگیر اشکالی از نا کارآمدی و خلل در سیاست‌گذاری‌ها هستند، تا اقشار متعدد مردمی که با بحران‌های عدیده به‌ویژه مسئله معیشتی و اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کنند، و تا روشنفکران، که با نگاهی کلی و بلکه انتزاعی، آمیدی به بهبود شرایط ندارند.



حسین موسوی



سوم به آموزش دسته‌ها و گروه‌های اجتماعی مربوط است و بعد چهارم نیز به قدرتی مربوط می‌شود که گروه‌های آموزش دیده برای تغییر اجتماعی تولید کرده و بکار می‌گیرند. در این بعد، همچنین فرآیند رشد و تحول گروه‌های اجتماعی در طی ارتباط، آموزش و پاسخ درخور به پرسش از زندگی خوب، مورد توجه است.^۵ این روند چهارگانه، به وضوح در نوع کار فکری- عملی شهید صابر دیده می‌شود. ناقد پروژه‌های فردی است، به سراغ جمع می‌رود و با جمع و جماعت مرتبط می‌شود، مسئله آموزش را برای غلبه بر گسست و فاصله بین نسلی برمی‌گزیند و بالاخره از قدرتی که جمع تولید کرده، در راستای خلق شکلی از «زندگی خوب» در پهنه اجتماعی بهره می‌جوید.

هدی صابر، به طریقی شگفت، امکان خلق موقعیت‌های تازه و امیدبخش در دل وضع موجود است. به همین سبب، به جای در افتادن به آرزوهای میان‌تهی و دور و دراز، در شکاف‌های وضعیت زندگی می‌کند و در همین شکاف‌هاست که موفق می‌شود رفته رفته نظم موجود را فرسوده سازد. این همان الگویی است که اولین رایت، در «گذرگاه‌های بدیل سوسیالیستی»، در میانه راه‌های هگانه اما بی‌نتیجه‌ای همچون «خردکردن سرمایه‌داری»، «برچیدن سرمایه‌داری»، «رام کردن سرمایه‌داری»، «ایستادگی در برابر سرمایه‌داری» و «گریختن از سرمایه‌داری»، به راه ششمی توسل می‌جوید که همانا «فرسایش سرمایه‌داری» است. به گفته اولین رایت، «ایده فرسایش سرمایه‌داری بر آن است که بدیل‌ها در بلندمدت قابلیت آن را دارند که به طور مؤثر بر حیات افراد و جماعات چنان غالب گردند که در نهایت، کاپیتالیسم نقش مسلط خود را بر کل نظام از دست بدهد.»^۶ درست با چنین رویکرد موردی، پژوهشی، خاص و معطوف به پروژه‌ای مشخص است که شهید صابر آرام آرام در دل وضعیت رخنه می‌کند و این رخنه را با حوصله و خصلتی اراده‌گرایانه، همراه با آموزش در فرآیندی جمعی، به پیش می‌برد. اکنون می‌توان به طور اجمالی به پروژه‌های او نگاه‌ی گذرا افکند.

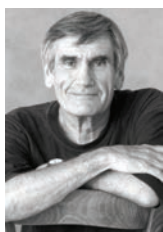
■ از ذهن انتزاعی به ذهن پژوهشی

یکی از نخستین پژوهش‌های خرد اما واجد اهمیت شهید صابر، پژوهشی است با عنوان «روستا، منطقه مغضوب» که در آغاز دهه

■ از انتظار منفعلانه تا عامل فعال؛ خلق امید در دل تاریکی

یکی از نقدهای آقاهدی به روشنفکران عمدتاً به این بازمی‌گردد که گویی جان‌های فسرده دارند. صابر این وضعیت را منتج از نوعی باور کلی و انتزاعی اندیشی در مورد امور و دوری گزیدن از عرصه پژوهش و تعریف پروژه‌های مشخص دانسته و می‌نویسد: «جامعه روشنفکری به طور عام به یک یأس فلسفی و تاریخی رسیده و در ذهن و پس‌پیشانی به این حقیقت نائل آمده که در ایران نمی‌شود کاری کرد و با استفاده از امکاناتی که هنوز در اختیار دارد، سعی می‌کند این باور را تسری بدهد.»^۱ او در نشست نخست سلسله بحث‌های تاریخ معاصر ایران با عنوان «هشت فراز هزار نیاز»، و طی سرفصل‌هایی مشخص با عناوین «غلبه تفسیر بر پژوهش»، «تبدیل شدن دور باطل و سیکل معیوب به ایدئولوژی دورانی» و «یأس تاریخی»، معتقد است که قضاوت‌های تاریخی بیشتر بر نوعی وجوه روانشناختی استوار بوده و کمتر محصول پژوهش و کنکاش تاریخی‌اند. شهید صابر معتقد است که جامعه روشنفکری ایران به ویژه پس از سرفصل اصلاحات، به این باور رسیده‌اند که

«تاریخ ایران به دور باطل گرفتار آمده و در طول دوران پس از مشروطه سیکل معیوب ناکامی، گریبان‌گیر تاریخ بوده است. در متن این باور... در ایران ما هیچ روندی به فرجام خوش نخواهد رسید، هیچ نهادی پایدار نخواهد شد و افق روشنی وجود نخواهد داشت... این یأس تاریخی که با عناصر فلسفی نیز در هم آمیخته است، به دو جریان مهاجرتی در روشنفکران انجامیده است: مهاجرت به بیرون و سفر به آن سوی آب‌ها با نگاه به بیرون برای تحول اجتماعی در ایران، و مهاجرت به دورن، در لاک فرو رفتن و پروژه‌های فردی را پیش بردن.»^۲



آنگونه که مارشال روزنبرگ در کتاب «قلب تغییر اجتماعی» تصویر کرده، به نظر می‌رسد که هدی صابر طرح افکنی خود را با نوعی «مبانی معنوی تغییر اجتماعی» به پیش می‌برد. منظور از واژه «معنوی» این است که «هر لحظه با زندگی دیگران مرتبط بمانیم.»^۴ در این میان، هر کنشی که منجر به تغییر اجتماعی شود، حائز چهار ویژگی خواهد بود که به وضوح در منش، روش و بینش شهید صابر دیده می‌شود. این چهار بعد عبارت‌اند از: اول، داستان یا نوعی الگوی ذهنی که پرسش‌هایی نظیر چیستی سرشت انسانی و زندگی خوب کدام است؟ را مد نظر دارد؛ در بُعد دوم، مقوله «دسته‌ها» و نحوه مواجهه آن‌ها با ساختارهای سلطه مد نظر است. منظور از دسته‌ها، همان «گروه‌های مردم» است. بعد

در کنار مسئله «گم‌گشتگی امید»، تعبیری از جمله «بی چشم اندازی»، «میل به روشنفکری محض»، «وصل نشدن به بستر اجتماع»، «تقدس عقل مدرن»، «ادبیات پیچیده»، «تفرقه» و «تفرد» نیز از جمله مواردی است که در خصوص توصیف وضعیت نیروهای فکری، مورد استفاده قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی است که هدی صابر، در تلاش برای نوعی فراروی از این یأس پاندمیک و همه‌گیر، با معرفی خدا به عنوان «فعال‌ترین عضو هستی» که به دنبال تغییر بوده، در جستجوی خلق سوژه امیدوار، رهسپار دالان‌های تاریخ معاصر ایران شده و تا فرازها و توفیق‌های دورانی و ملی را بر اساس قرائتی امیدوارانه که «آستین بالا و پاشنه ورکشیده» است، یادآوری کند. در این میان، امید صابر، امیدی است که به تعبیر مارتا نوسام، رابطه وثیقی با «تعهد به انجام کار» دارد و مشوق و مهیج آن است. این امید، «یک انتخاب و یک عادت عملی است. هر موقعیت انسانی، هر ازدواجی، هر شغلی و هر رفتاری، همواره ترکیبی از خوبی و بدی است. نحوه مواجهه ما با این چیزها غالباً به توجه و تمرکز احساسی‌مان در قبال آن‌ها بازمی‌گردد.»^۳ درست از همین منظرگاه است که صابر با حرکت از فراز روشنفکری تا فرود جامعه، با طرح افکنی پروژه‌های خرد و مشخص، امید را همچون مقوله‌ای که خود خالق آن است، ایجاب می‌کند.

آنگونه که مارشال روزنبرگ در کتاب «قلب تغییر اجتماعی» تصویر کرده، به نظر می‌رسد که هدی صابر طرح افکنی خود را با نوعی «مبانی معنوی تغییر اجتماعی» به پیش می‌برد. منظور از واژه «معنوی» این است که «هر لحظه با زندگی خودمان و زندگی دیگران مرتبط بمانیم.»^۴ در این میان، هر کنشی که منجر به تغییر اجتماعی شود، حائز چهار ویژگی خواهد بود که به وضوح در منش، روش و بینش شهید صابر دیده می‌شود. این چهار بعد عبارت‌اند از: اول، داستان یا نوعی الگوی ذهنی که پرسش‌هایی نظیر چیستی سرشت انسانی و زندگی خوب کدام است؟ را مد نظر دارد؛ در بُعد دوم، مقوله «دسته‌ها» و نحوه مواجهه آن‌ها با ساختارهای سلطه مد نظر است. منظور از دسته‌ها، همان «گروه‌های مردم» است. بعد

شصت صورت گرفته و در فاصله بهمن ۱۳۶۲ تا دی ماه ۱۳۶۳ طی ده مقاله متوالی با همین عنوان در دو ماهنامه «جهاد (ترویج کشاورزی و توسعه روستایی)» منتشر گردیده است. این پژوهش برای سیمای جمهوری اسلامی انجام گرفته و مجموعه مقالات مستخرج از آن به طور تدریجی و بدون ذکر نام، در مجله جهاد منتشر شده اند. (سایت در فیروزه ای) آنگونه که در مقدمه این طرح آمده، این پژوهش «عنوان مطلبی است تحقیقی و پژوهشی پیرامون اجرای سیاست های خائنانه و ویرانگرانه رژیم گذشته مبنی بر ویرانی و خرابی در روستاهای کشور که بر اثر دیکته نقشه های خبیثانه و چپاولگرانه شیطان بزرگ آمریکا در ۲۵ اخیر به فعلیت درآمد.»^۶ پژوهش دیگر، «همپای وقت در بستر زمان» نام دارد که با موضوع ائتلاف وقت در ایران، در تیرماه ۱۳۷۱ توسط یک گروه سه نفره با مشارکت شهید هدی صابر صورت پذیرفته است و گزارش آن در ۲۴۵ صفحه ارائه شده است. آنگونه که در سایت در فیروزه ای اشاره شده، این پژوهش «تلاشی است نسبی برای در پیش روی قرار دادن مجاری متعدد ائتلاف وقت ملی که در خلال بخش های مختلف آن، به اوقات تلف شده «تاریخی» نیز توجه داده شده است. این کنکاش که با کار گروهی سه نفره، آغاز گردید و به انجام رسید، ۲۷۲ روز - ۷ مهر ۱۳۷۰ تا ۷ تیر ۱۳۷۱ - معادل ۳۳۰ ساعت، زمان مصرف کرد. (با احتساب روزانه ۴ ساعت کار مفید)»^۷ در این پژوهش، به مواردی از جمله وقت در زمان قاجار، وقت و نفت، مجاری ائتلاف وقت ملی، زمان در نظام اداری، وقت در حمل و نقل، وقت و کار و... پرداخته شده است.

یکی دیگر از پژوهش های به غایت واجد اهمیت شهید صابر، «نهادهای تأمین و حمایتی در ایران» نام دارد که با عقد قرارداد میان مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی و خانه پژوهش نو اندیش به اجرا گذاشته شد. در چارچوب این پژوهش و طی ۳۰ جلسه، با ۶۰ نفر از اساتید دانشگاه و صاحب نظران تاریخ اجتماعی ایران، بانیان و مدیران نهادهای خدمت رسان (اعم از وقفی و غیر وقفی)، مدیران دستگاه های اجرایی عرصه تأمین و حمایت، مدیران سازمان اوقاف و صاحب نظران مبانی فقهی - حقوقی، گفت و گو صورت گرفته است. نکته جالب توجه در پژوهش آن بوده که این گفتگوها با پنج تیپ اجتماعی و سیاسی اعم از «اساتید و پژوهشگران عرصه تاریخ اجتماعی ایران»، «بانیان و مدیران نهادهای خدمت رسان (وقفی

شاید کمی
عجیب به نظر
برسد که یکی از
انتقادی ترین
روشنفکران ایران
پس از انقلاب که
همواره نقدهای
بنیادین و جدی به
ساختار و اساس
حاکمیت داشته،
امابه دام طرد
قدرت سیاسی
نمی افتد و آنجا که
ضرورت می یابد، از
بسترها و امکانات
همین قدرت
قاهره در جهت
خیر عمومی و
بهبودی مردم
بهره می جوید.

و غیر وقفی)، «مدیران دستگاه های اجرایی عرصه تأمین و حمایت»، «مدیران سازمان اوقاف» و «صاحب نظران مبانی فقهی - حقوقی وقف»، طراحی و انجام شده است. به علاوه، این پژوهش برای بررسی موقعیت نهادهای خدمت رسان به میدان تهران اکتفا نکرده و موقعیت این نهادها را در قطب های جغرافیایی خیرات و مبراتی ایران نظیر شهرهای کرمان، شیراز، اصفهان، مشهد، کاشان، یزد، زاهدان و تبریز نیز مورد مطالعه و واکاوی قرار داده است.^۸ پروژه دیگر، «مزیت شناسی و فرصت شناسی اقتصادی در آبادان و خرمشهر» بوده که طی دو ماه در بهار و تابستان ۱۳۸۵ به سرانجام رسیده است. آنگونه که در مدخل پروژه آمده، «این پژوهش که در طرح عمومی تر «ترویج و توسعه کارآفرینی و توانمندسازی در بنادر آبادان و خرمشهر» جای دارد و رهیافت های نهایی آن معطوف به بسترسازی برای ایجاد اشتغال در دو شهر یاد شده است، در سرآمد مدت زمان تعیین شده، یافته هایی را به عنوان محصول کنکاش، عرضه می دارد. یافته هایی را مرکب از دو عنصر توصیف و تجویز.»^۹ میدان این پژوهش به سه حوزه مطالعه، مشاهده و مصاحبه قسمت می شود که تنها در بخش مطالعه، بیش از سی سند و مدرک مفصل از جمله «مستندات سازمان مدیریت و برنامه ریزی»، «انتشارات مرکز آمار ایران»، «انتشارات اداره کل جهاد کشاورزی استان خوزستان»، «مصوبه هیئت وزیران در مورد بازسازی آبادان و خرمشهر» و... مورد مطالعه گسترده قرار می گیرد. حوزه مصاحبه نیز شامل ۴۶ گفتگو با مدیران دولتی محلی، تولیدکنندگان محلی، مدیران سابق محلی و استانی و کارشناسان بیرون از منطقه، بوده است.

یکی دیگر از پروژه های مورد توجه و پرتنین شهید صابر، کنکاش بر زندگی اشخاص از دل دوره های تاریخی ایران برای بیرون کشیدن و ساختن نمادها و معرفی الگوهای زیست است. ویژه نامه «یاد یار»، که به زندگی مرحوم سید علی اکبر شبیری نژاد (از کارشناسان زبده و با سابقه سازمان برنامه و بودجه) در نشریه چشم انداز ایران پرداخته، «جای خالی، جای سبز»: پژوهشی در زندگی و منش مرحوم غلامرضا تختی که در سه مدار «هم محلی ها»، «ورزشی ها» و «هم فکرها» سامان یافت؛ «سه هم پیمان عشق» که به زندگی مجاهدین بنیان گذار اختصاص دارد؛ زندگی حاج حسن راز (باستانی کار و پهلوان تهران در دوره قاجار





در سکونتگاه‌های غیررسمی شهر زاهدان «با حمایت بانک جهانی، به سفارش وزارت مسکن و توسط شرکت خانه پژوهش نواندیش به عنوان مشاور» اجرا شد. از این رو، شاید کمی عجیب به نظر برسد که یکی از انتقادی‌ترین روشنفکران ایران پس از انقلاب که همواره نقدهای بنیادین و جدی به ساختار و اساس حاکمیت داشته و به صریح الهجه بودن شناخته می‌شود، اما با تفکیک میان نقدهای ایدئولوژیک و استفاده از ظرفیت‌های وزارتخانه‌ای و ...، به دام طرد قدرت سیاسی نمی‌افتد و آنجا که ضرورت می‌یابد، از بسترها و امکانات همین قدرت قاهره در جهت خیر عمومی و بهزیستی مردم بهره می‌جوید. از این جهت شاید شهید صابر الگویی باشد برای سنجی از روشنفکری ذات باور و هویت‌گرا که هرگونه تعامل و همکاری با قدرت را مصداق خیانت به ذات الهی و اقدس روشنفکری دانسته و از این جهت، پروژه «روشنفکران بی‌مسند» را از هرگونه ایفای نقش اجتماعی برکنار می‌کند. آنگونه که در «خلاصه گزارش مدیریتی» این طرح می‌خوانیم:

«هدف اصلی طرح، توانمندسازی و ظرفیت‌سازی جوامع هشت‌گانه سکونتگاه‌های غیررسمی شهر زاهدان به منظور ارتقا ساماندهی، بهبود و توسعه مدیریت شهری و سازگار با اولویت‌های محلی مناطق مورد نظر است. به عبارت روشن‌تر، هدف آن است که ۹۰۰ نفر از ساکنین سکونت‌های هشت‌گانه غیر رسمی شهر زاهدان (با تأکید بر زنان و جوانان)، با کسب مهارت و آموزش‌های فنی و حرفه‌ای به قابلیت‌هایی دست یابند تا بتوانند برای خود در بازار کار محلی و یا شهر زاهدان فرصت‌های شغلی و درآمدزا ایجاد کنند.»^{۱۴}

این موارد تنها شمایی کلی از چند طرح پژوهشی و پروژه‌ای که شهید صابر برخی را به تنهایی و برخی دیگر را با همکاری جمعی و ساماندهی گروهی به انجام رسانده است. بر این فهرست البته می‌توان ده‌ها طرح و کتاب و مقاله و پژوهش دیگر را افزود که مطالعه هر کدام، مجالی مفصل و به خصوص می‌طلبد. کتاب‌هایی همچون «فروپاشی؛ نگاهی به درون رژیم شاه» و «۵۰ سال برنامه‌ریزی» که یکی از مهم‌ترین مطالعات و پژوهش‌ها در خصوص نظام برنامه‌ریزی در ایران، سازمان برنامه‌بودجه،



با صابر که قدم برمی‌داریم، آرام آرام متوجه خواهیم شد که حل مسائل اجتماعی ساده و سهل نیستند، ساخت رابطه اجتماعی و هم‌پایی محلی، کار زمان‌بر و پیچیده‌ای است و مراوده با اقشار متنوع مردمی، فعالیتی است سترگ و البته جان‌افزا. میدان‌داری صابر و پای‌کاری او، نسبتی که بادیگران برقرار می‌سازد و هنر استماع و شنیدن رنج‌های آن‌ها، خلق حرکت و امید می‌کند.

و پهلوی)؛ مستند مصدق از نگاهی دیگر که به منش مصدق اختصاص یافته، «قربانیمی قبول ايله آراز: صمد، عاشیق میل» که به زندگی صمد بهرنگی پرداخته و ...، تلاش‌هایی بود که صابر در جهت ارائه «یک مدل زیست جدی» سامان داده بود. چه به تعبیر خودش، «نیروها یک مدل زیست جدی ارائه نمی‌دهند؛ مدل زیستی که صرفاً به ساده‌زیستی منحصر نمی‌شود؛ مدل زیستی که جهان را بشناسد، ایران را بشناسد، دغدغه داشته باشد و به اصطلاح بشود با انگشت سبابه نشانش داد؛ مثل این زندگی کن، مثل اون زندگی کن.»^{۱۵}

«لهیب جاویدان آذر گذری استراتژیک بر جنبش دانشجویی» نام پژوهشی دیگر است که توسط شهید صابر در آذرماه ۱۳۷۷ و در شماره ۴۹ ایران فردا به انجام رسید. این پژوهش که در راستای تعلق خاطر آقا هدی به دانشگاه و پیوند وثیقی که با دانشجویان داشت، سامان یافته بود، تلاش دارد تا جنبش دانشجویی را با خوانشی تاریخی، طی ۱۰ برش از سال ۱۳۲۰، با شکل‌گیری اولین حلقه‌های دانشجویی و تأسیس نخستین انجمن اسلامی، تا خرداد ۱۳۷۶ و پس از آن، مورد مطالعه قرار دهد. او همچنین در این پژوهش تلاش می‌کند تا از چند حیث سیر تطور و تحول جنبش دانشجویی در ایران را مورد مطالعه قرار دهد: سیر کمی، سیر کیفی، سیر هویتی، سیر طبقاتی، سیر جنسی و بالاخره سیر هویت اجتماعی به عنوان «عنصر تحول». در نهایت، تحولات مثبت و کاستی‌ها و محدودیت‌های پیش روی این جنبش از نظر گذرانده می‌شود.^{۱۶}

اما یکی از زیست-پروژه‌های آقا هدی که در این سال‌ها بیشتر مورد توجه و برسر زبان‌ها بوده، «طرح توسعه مهارت‌های پایه در سکونتگاه‌های غیررسمی زاهدان» است که طرحی در خصوص فقرزدایی از مناطق حاشیه‌نشین و توانمندسازی فرودستان به حساب می‌آید. در این پروژه، هشت سکونتگاه غیررسمی زاهدان از جمله شیرآباد، کریم‌آباد، مرادقلی، چلی‌آباد، پشت‌فرودگاه، پشت‌گازار، کارخانه نمک و بابائیان مورد مطالعه بوده است. از آسیب‌های کلیدی این سکونتگاه‌های هشت‌گانه می‌توان به مواردی همچون فقر و اعتیاد، کم‌سواد، بیکاری، بالا بودن جمعیت خانواده، محدودیت‌های فرهنگی-اجتماعی زنان، ناامنی محلات، یأس و ناامیدی جوانان اشاره کرد.^{۱۷}

نکته بسیار حائز اهمیت این پژوهش آن است که طرح توسعه مهارت‌های پایه

شناخت فرآیند تعدیل ساختاری، پیامدهای خصوصی سازی و... است، انتشار مقالات متعدد در ماهنامه ایران فردا با عناوینی همچون «اقتصاد مصدق، اندیشه به جای نفت»، «چه مردان سبزی به دریا رسیدند» (در خصوص زندگی و منش شهدای جنگ)، «منش از کف رفته»، «گذر از دوران تفرد و بازگشت نوستالژیک»، «اقتصاد گرفتار نقاهت بی برنامه‌گی» و... به علاوه دو پژوهش متمرکز با عناوین «باب بگشا؛ ضرورت رابطه صاف دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا» که به ویژه به قرآن و بهره‌گیری از آن بانگاهی اجتماعی اختصاص داشت و «هشت فراز هزار نیاز» که بر تاریخ معاصر ایران از نهضت تنباکو تا دوره اصلاحات متمرکز بود، «اثر انگشتی» سترگ و چشمگیر بوده که شهید صابر بر پهنه جامعه ایران به ثبت رسانده که پرونده آن هنوز گشوده است و نیاز به رهروانی جدی و از جنس او دارد.

به همین سبب نیز هست که شهید صابر به ویژه در دو گفتار «چه باید کرد؟» و «وحدت نیروها و نیروهای اجتماعی جامعه»، پس از بازخوانی و نقد روشنفکری موجود و به ویژه روشنفکری پساانقلابی، در تلاش برای ارائه طرحی ایجابی، از «مقوم، شاکله‌بندی و انسجام» در معنای نوعی خودسازی و ایجاد ظرفیت درونی فردی، سازماندهی و شکل‌یافتگی این ظرفیت سازی و در نهایت «وحدت نسوج و تار و پود بافت‌ها» نام می‌برد. این موارد عمدتاً در ساحت فردی اتفاق می‌افتد. پس از آن، نویبت «ارتباط با بیرون از خود» است. برای شهید صابر، «بود بر نمود» و «ظرفیت سازی بر اعلام موجودیت»، تقدم دارد. به همین سبب و در همین راستا نیز هست که به برای طی این مسیر، مؤلفه‌هایی چون «تجهیز فردی»، «تعیین جایگاه خود»، «هم‌پایی»، «بازگشت به عرصه مطالعه»، «تلفیق کار اجتماعی با سیاسی»، «حضور در متن»، «پروژه‌های کوچک» و «آموزش» را از ضروریات غفلت ناپذیر می‌داند.^{۱۵}

وقتی پایه پای هدی صابر قدم برمی داریم، آرام آرام متوجه می‌شویم که یک حکومت «به‌تمامه» ستمگر نیست، مردم «به‌تمامه» ناامیدکننده و فردگرا نیستند، جامعه «به‌تمامه» یخ‌زده و فسرده نیست، محلات، «به‌تمامه» در خویش فرو نرفته‌اند، دستگاه‌ها «به‌تمامه» ناکارآمد نیستند... با صابر که قدم برمی داریم، آرام آرام متوجه خواهیم شد که حل مسائل اجتماعی ساده و سهل نیستند، ساخت رابطه اجتماعی و هم‌پایی محلی، کار زمان‌بر و پیچیده‌ای است و مراوده با اقشار متنوع مردمی، فعالیتی است سترگ و البته جان‌افزا. با صابر که در کار و میدان قدم می‌گذاریم، متوجه می‌شویم که کارهای زیادی بر زمین مانده، نیروهای بسیاری نیز حضور دارند که این بارها را بردارند... میدان داری صابر و پای کاری او، نسبتی که با دیگران برقرار می‌سازد و هنر استماع و شنیدن رنج‌های آن‌ها، خلق حرکت و امید می‌کند... در همین مدار است که جا و فرصتی برای ناامیدی باقی نمی‌ماند. همین جاست که از تحلیل‌های کلان، از فرازهای بلند نظم‌های تئوریک فرود می‌آییم و کم‌کم وارد متن می‌شویم... در متن، هیچ چیزی «به‌تمامه» از دست نرفته است. در متن، فرصت‌های بیشمار و امکان‌های بالقوه‌ای هنوز زنده است و نفس می‌کشد... حتی حاشیه‌های متن حضور دارند و پایه‌ای می‌آیند... جمع و جماعت، منتظر قدم نهادن بر آستانه‌های کار و تلاش گروهی است. این منطق مبارزاتی هدی صابر برای فرارفتن از مُد زمانه، - یعنی انسانِ اندوهگین - بوده است. شبکه‌های خارجی یکسره دروغ می‌گویند. به جای خبرپوچ و فسرده‌ساز، فعالیت‌های هدی صابر را می‌خوانیم و پی می‌گیریم. «جامه‌دان پرو پیمان» و پرامید، بر همه جهان پیچیده، دشوار، صعب و گاه ناامیدکننده و گاه تاریک و گاه تلخ، غلبه خواهد کرد. نظم مسلط و اجد شکاف‌هایی است که می‌توان با درنگ در آن شکاف‌ها و تلاش توأمان، فرسوده‌اش ساخت. امروز دیگر عیان شده که ما با واقعیتی حی و حاضر روبرویم: جماعتی که با صابر هم‌قدم شدند، در همه زیست-پروژه‌هایش خالق امید و بازپایی کرامت انسانی بودند.

هنر صابر، دیدن واقعیت، همچون خطوطی در هم تنیده از پیچیدگی هاست. او هیچ چیز را به مثابه یک کل از دست رفته و مأیوس‌کننده نمی‌بیند. به همین سبب، در هر

موقعیتی که مداخله می‌کند، با منطقی متعالی و رهایی‌بخش، هم از ظرفیت‌های موقعیت بهره می‌جوید و هم آن ظرفیت‌ها را توسعه می‌دهد. نه از توان مردم محلی و ارتباط‌هایشان غافل می‌شود، و نه مسئولان فلان وزارتخانه یا دستگاه قدرت و... را به تمامه فاسد می‌پندارد. او کاشف و جستجوگر عرصه‌های هنوز دیده نشده‌ای است که از چشمان غیر مسلح مردم و حاکمان، دور مانده. به همین سبب، اگر کسی ناامید است، اگر به هر دلیلی گرفتار کلی‌اندیشی و قطع‌امید و سیاه دیدن ایران امروز است، باید بی‌هیچ درنگی به «صابرپژوهی» دعوت‌اش کرد. با هدی صابر که در دل محلات، از تهران تا زاهدان، از آبادان تا تبریز و از خوزستان تا لرستان و... که سفر کنید، بی‌شک جان دوباره‌ای خواهید یافت.

پینوشت‌ها

- ۱- گفتار چه باید کرد؟ فروردین ۱۳۸۵، ص ۹.
- ۲- هشت فراز، هزار نیاز. پیش از آغاز. ضرورت واریسی تاریخ. صص ۲۶ و ۲۷.
- ۳- نوسبام، مارتا. (۱۳۹۸). سلطنت ترس. ترجمه حامد قدیری. چاپ نخست. تهران: انتشارات ترجمان علوم انسانی. صص ۲۵۴ و ۲۵۵.
- ۴- روزنبرگ، مارشال. (۱۳۹۷). قلب تغییر اجتماعی. ترجمه کامران و کیوان رحیمیان. چاپ نخست. تهران: انتشارات اختران. ص ۲۳.
- ۵- همان، صص ۲۹-۵۰.
- ۶- اولین رایت، اریک. (۱۳۹۹). گذر راه‌های بدیل سوسیالیستی. ترجمه کمال اظهاری. چاپ نخست. تهران: انتشارات گام نو. صص ۸۶ و ۸۷.
- ۷- سایت در فیروزه‌ای، پژوهش‌ها. عنوان پژوهش: «روستا، منطقه‌ای مغضوب».
- ۸- سایت در فیروزه‌ای، پژوهش‌ها. عنوان پژوهش: «همپای وقت در سترزمان».
- ۹- سایت در فیروزه‌ای، پژوهش‌ها. عنوان پژوهش: «نهادهای تأمین و حمایتی در ایران».
- ۱۰- سایت در فیروزه‌ای، پژوهش‌ها. عنوان پژوهش: «مزیت‌شناسی و فرصت‌شناسی اقتصادی در آبادان و خرمشهر».
- ۱۱- باب بگشا. نشست دوم. خدا در وضع موجود. مهرماه ۱۳۸۷.
- ۱۲- سایت در فیروزه‌ای. مقاله‌ها. عنوان مقاله: «لهیب جاویدان آذر (گذری استراتژیک بر جنبش دانشجویی)».
- ۱۳- در فیروزه‌ای. طرح توسعه مهارت‌های پایه در سکونتگاه‌های غیررسمی زاهدان.
- ۱۴- گزارش‌هایی طرح توسعه مهارت‌های پایه در سکونتگاه‌های غیررسمی زاهدان. وزارت مسکن و شهرسازی. طرح بهسازی شهری و اصلاحات بخش مسکن. شهریورماه ۱۳۸۹.
- ۱۵- «وحدت نیروها و نیروهای اجتماعی جامعه»، دی ماه ۱۳۸۵/ «چه باید کرد؟» فروردین ماه ۱۳۸۵.

جمع و جماعت،
منتظر قدم نهادن
بر آستانه‌های کار
و تلاش گروهی
است. این منطق
مبارزاتی هدی
صابر برای فرا
رفتن از مُد زمانه،
- یعنی انسان
اندوهگین - بوده
است. شبکه‌های
خارجی یکسره
دروغ می‌گویند.
به جای خبرپوچ
و فسرده‌ساز،
فعالیت‌های هدی
صابر را می‌خوانیم
و پی می‌گیریم.



و نابرابری به مثابه امری سیاسی است؛ نه یک پدیده اجتماعی یا اقتصادی قابل مدیریت در درون ساختارهای موجود. از طرفی، از آنجا که این تحلیل هرگونه تلاش موثر برای مقابله با فقر را در تغییر ساختاری جستجو می‌کند، لاجرم، نقطه عزیمت و خاستگاه فقر زدایی را در سطح کلان حاکمیتی تعریف می‌کند و نقش اساسی و اولیه برای اقدام را در این زمینه به حکومت موکول کرده و برای نیروهای فکری و تحول خواه مسئولیتی جز مطالبه‌گری و اعمال فشار به حکومت برای انجام این امر قائل نیست. به علاوه، از آنجا که تحلیل علی مسئله فقر و نابرابری از خلال فساد سیستماتیک یا ناکارآمدی ساختاری صورت می‌گیرد، هرگونه اقدام ریشه‌ای و راهکار «واقعی» برای کاهش فقر، ملازم با برهم زدن اقتصاد سیاسی موجود نظام جمهوری اسلامی، تغییر رویکردهای کلان سیاسی و منطقه‌ای و بین‌المللی و تغییر اساسی در ساخت اقتصادی موجود تصور می‌شود. نتیجه چنین تحلیلی چنانکه گفته شد، انتقال مرکز ثقل مسئله مقابله با فقر از یک مسئله اجتماعی-اقتصادی قابل مدیریت، به مسئله‌ای در تنیده با اقتصاد سیاسی و دگرگونی ساختاری است و از آنجا که در توازن فعلی نیروها میان جامعه و حکومت، اساساً جامعه و نیروهای اجتماعی و سیاسی در وضعیتی نیستند که بتوانند این دگرگونی ساختاری را به شکل مسالمت‌آمیز و بدون هزینه اجتماعی و سیاسی سهمگین رقم بزنند، نتیجه نهایی این تحلیل، انفعال و انسداد در کنشگری خرد نیروها درون جامعه خواهد بود. تردیدی نیست که در دوران مدرن، دولت‌ها متکفل مقابله با فقر هستند. چنانکه زیمیل در «سنخ‌شناسی تبیب فقیر در جوامع تصریح می‌کند فقر زمانی منزلت یک امر اجتماعی را می‌یابد که گروهی در درون جامعه خود را مسئول کمک به فقرا و حمایت و دستگیری از فقیران قلمداد کنند. به عبارت دیگر، فقر یک پدیده مبتنی بر کنش مقابل و دوسویه میان کسانی که فقیر خوانده می‌شوند و دیگر اعضای جامعه است. در دوران مدرن، به تدریج مسئولیت دستگیری و حمایت از فقرا از افراد منفرد درون جامعه به دولت‌ها منتقل می‌شود؛ چنانکه یکی از کارویژه‌های دولت مدرن، کاهش فقر و نابرابری و باز توزیع درآمدها با سازوکار مالیات ستانی و تنظیم بازار قلمداد شده است. اما نکته مهم اینجاست که موکول کردن وظیفه کاهش فقر به حکومت، اولاً جامعه را از مسئولیت مبرا نمی‌کند و ثانیاً این وظیفه را باید در عمل و بطن واقعیت‌های موجود شناسایی و تحلیل کرد. چنانکه دولت‌های مدرن، وظایف دیگری نظیر ارائه خدمات اجتماعی پایه یا ترمیم خسارت‌های



بازگشت روشنفکری به اردوی کار

چرا راهبرد روشنفکری ایرانی در حل مسائل نیازمند بازنگری است؟

فرهاد احمدی‌نیا

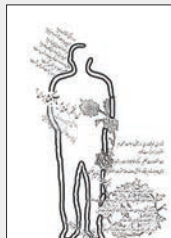
طی یک دهه اخیر جامعه ایران وضعیت دشواری را به لحاظ شاخص‌های فقر و نابرابری از سر گذرانده است. دو موج تحریمی و بحران اخیر همه‌گیری کرونا، به سقوط بخش‌های زیادی از جمعیت به زیر خط فقر منجر شده است. این شرایط سبب شده که در تمام این سال‌ها راهکارهای مقابله با فقر و تعدیل آن هم در دستور کار نهادهای سیاستگذار حکومتی قرار بگیرد و از طریق برنامه‌های حمایتی کوشش شود از سیر شتابان گسترش فقر تا حد امکان جلوگیری شود و هم موضوعی مورد بحث و بررسی محافل نخبگانی و دانشگاهی باشد. در این بین، جریان‌های روشنفکری نیز، بیش از دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ به ابعاد مسئله آفرین فقر و نابرابری و قوف یافته و بیش از پیش شاهد دغدغه و گفتارهای روشنفکری حول لزوم مقابله با فقر و نابرابری هستیم. به این فهرست باید تلاش‌های کنشگران اجتماعی نظیر نهادهای مدنی و خیریه را افزود که به سهم خود می‌کوشند به گروه‌های هدف خود نظیر کودکان کار، زنان بی‌سرپرست، کارتن خواب‌ها، ساکنان سکونت‌های غیررسمی و دیگر اقشار کم‌برخوردار خدماتی ارائه کنند.

در تحلیل مسئله فقر در فضای فکری ایران، گرایش غالب در بین نیروهای فکری و تحول خواهان، توجه به نقش و مسئولیت حاکمیت در بروز و گسترش فقر و متقابلاً، مقابله با آن است. چنانکه تصور می‌شود مسئولیت اصلی تشدید فقر و نابرابری در جامعه، ناکارآمدی و فساد سیستمی یا سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی ناکارآمد حاکمیت است و بدون تغییر ساختاری، امکان مقابله با فقر و نابرابری وجود ندارد؛ چرا که هرگونه تلاش حمایتی در سطح جامعه برای نجات بخشی از فقرا از وضعیت فاجعه‌بار، همزمان است با سقوط جمعیتی بیشتر به زیر خط فقر. در نتیجه باید آب را از سر چشمه بست و با دگرگونی ساختاری به مصاف فقر رفت. نتیجه تلویحی این تحلیل، بازسازی روزافزون مسئله فقر

۱. توقف تولید دورانی
 ۲. فاصله با آخرین دستاوردها
 ۳. ناقل موزع
 ۴. فیکسیسم مدرن و عدم مرز با حوزه های علمیه سنتی
 ۵. درون پوکی
 ۶. استعداد فرقه شدن
 ۷. تلقی از مبارزه مرادف بده بستان
 ۸. تشکیلات در شیب باند
 ۹. نهان کاری
 ۱۰. فقدان نقش آموزگاری و پدیری
 ۱۱. منش دستخوش فروکش
 ۱۲. فقدان مدل زیست
 ۱۳. فقدان ایده، ره یافت، بشارت
 ۱۴. کم امید ناامید
 ۱۵. بسندگی
 ۱۶. حس نوستالژیک
- در بخشی از همین نشست و متناسب با محورهای مذکور، هدی صابر به مقایسه رویکرد مولد و فعالانه نیروهای فکری سیاسی در دهه های قبل انقلاب با شرایط متاخر می پردازد:

«وضعیت نیروهای مادر دهه های ۲۰، ۳۰، ۴۰، ۵۰ این گونه بود. دایم اردوی کار تشکیل می دادند. دایم در کار بودند و به قول مولوی غوطه ورد کار بودند؛ این پروژه تمام می شد، پروژه دیگر؛ این طرح تمام می شد، طرح دیگر؛ وضعیت روشنفکری ما مثل دوی امدادی بود؛ چند نسل کیفی آمدند و جامعه را متحول کردند. ولی الان درون پوک شده و کار جدی ای صورت نمی گیرد؛ نیروها استعداد فرقه شدن دارند؛ فقط این طور نیست که جمهوری اسلامی مانع تحول است؛ تحول اگر بجوشد و بخواهد بالا بیاید کسی نمی تواند جلوییش را بگیرد. حال، در درون، جوششی نیست؛ سماوری غل غل نمی کند. نمی شود مدام با استکان، آب سرد از بیرون داخل سماور ریخت؛ بلکه سماور یک آرتزینی است که از درون می جوشد و بالا می آید. جوششی که حدوداً پنج دهه در جامعه روشنفکری وجود داشت. الان دوران بی دستاوردی است و نیروها خودشان دارند خود را در یک ویتربین جای می دهند. صرفاً مانع جمهوری اسلامی مطرح نیست و ما نمی توانیم فراکنی کنیم و بگویم مشکلات به خاطر سرکار بودن این نظام است.»

این رهیافت انتقادی هدی صابر در مواجهه



**بر بستری که
نوعی شکاف
میان دولت، ملت
تصور می شود،
همکاری میان
جامعه و حکومت
برای مقابله با
ابعاد مسئله آفرین
خطرات مشترک
نظیر فقر و نابرابری
رنگ باخته و احاله
مسئولیت به
حکومت از سوی
جامعه تبدیل
به یک هنجار
پذیرفته شده
می گردد.**

ناشی از بلایای طبیعی را نیز عهده دار هستند؛ اما هنگامی که یک کشور با پدیده ای نظیر زلزله یا دیگر بلایای طبیعی مواجه می شود، نیروهای همگرا کننده و همبستگی بخش درون جامعه فعال شده و می کوشند عوارض ناشی از این وضعیت را ترمیم کنند. به طور مشابه وقتی یک کشور در معرض تهاجم خارجی قرار می گیرد، با اینکه وظیفه اولیه در ایجاد امنیت بر عهده نیروهای نظامی و ارتش کشور است، اما در صورت بحرانی شدن مسئله، نیروهای داوطلب و مردمی نیز به این کارزار پیوسته و از تمامیت ارضی کشور دفاع می کنند. همان استدلال هایی که در مورد مداخله اخلاقی جامعه در این مقوله ها قابل طرح و ارجاع است، در مبارزه با فقر و نابرابری روز افزون در یک جامعه نیز قابل استناد است. به ویژه از منظری جماعت گرایانه که در مقابل رویکرد لیبرالی حق محور، دوگانه حق - تکلیف محوری را قرار داده و افراد جامعه را مسئول ایفای وظایف شهروندی می کند. بر بستری که نوعی شکاف میان دولت، ملت تصویر می شود، همکاری میان جامعه و حکومت برای مقابله با ابعاد مسئله آفرین خطرات مشترک نظیر فقر و نابرابری رنگ باخته و احاله مسئولیت به حکومت از سوی جامعه تبدیل به یک هنجار پذیرفته شده می گردد. مادامی که چنین گفتمانی بر فضای فکری جامعه غلبه داشته باشد، هرگونه کنشگری خلاقانه و موثر از سوی جامعه برای حل مسائل و بحران ها، منتفی شده و همه چیز به تغییرات اساسی در حاکمیت موقوف می شود. در نتیجه این گفتمان رایج نیاز به بازبینی و تجدید نظر دارد.

اما در این مجال می خواهیم با استناد به رویه و راهبرد هدی صابر در زندگی مدنی و حرفه ای و سیاسی اش، به بازسازی و بازبینی ابعاد مسئله مسئله و ارائه مدلی برای تعدیل آن بپردازیم.

چنانکه می دانیم مهمترین پروژه های اجتماعی هدی صابر در دوران متاخر حیات وی سه طرح پژوهشی، مداخله اجتماعی به شرح زیر بود:

۱. طرح پژوهشی «پیشینه و سازوکارهای نهادهای تأمین و حمایتی در ایران» که پس از انعقاد قرارداد میان «موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی» و «خانه پژوهش نواندیش» به اجرا گذاشته شد و در حد فاصل آذرماه ۱۳۸۴ تا اردیبهشت ماه ۱۳۸۵ اجرا شد.

۲. طرح «مزیت شناسی و فرصت شناسی اقتصادی آبادان و خرمشهر» که در سال ۱۳۸۵ که در طرح عمومی تر «ترویج و توسعه کارآفرینی و توانمندسازی در بنادر آبادان و خرمشهر» جای دارد و ره یافت های نهایی آن معطوف به بستر سازی برای ایجاد اشتغال در دو شهر یاد شده بوده است.

۳. طرح «توسعه مهارت های پایه» و «تشکیل گروه های کارآفرینی و آموزش بانک پذیری» در سکونت گاه های غیر رسمی زاهدان که با حمایت بانک جهانی، به سفارش وزارت مسکن و مدیریت هدی صابر از خرداد ماه سال ۱۳۸۸ با افق زمانی ۱۵ ماه آغاز به کار کرد.

فعال شدن در این طرح ها، این فرصت را برای هدی صابر در میانه دهه ۱۳۸۰ فراهم آورد که در بسیاری از مفروضات خود در مورد شناخت از جامعه، حاکمیت و نیروهای فکری سیاسی بازاندیشی کند. در میانه پیگیری و اجرای همین طرح ها هدی صابر در حسینیه ارشاد دست اندر کار ارائه مباحث «باب بگشا: ضرورت رابطه صاف دلانه، همه گاهی و استراتژیک با خدا» شد. موضع هدی صابر در انتقاد از حکومت از دهه های پیش آشکار بود. اما در بحران شناسی ارائه شده از سوی صابر در این نشست ها، انتقادهای بنیادی و تند از سوی صابر نسبت به نیروهای فکری، سیاسی و برخورد نقادانه با جامعه پدیدار شد. همچنان که اندکی پیش از آن، در ۲۶ امین سالگرد مرحوم آیت الله طالقانی، هدی صابر طی سخنرانی «رفیق رهگشا» به تند و نیروهای روشنفکری و حتی هم مسلمانان و هم فکran خود را به سبب فقدان رویکرد مولد، ابتکار و کنشگری، رضایت دادن به شرح و توزیع دستاوردهای پیشین و بسنده کردن به ویتربین سرمایه تاریخی مورد نقد و بازخواست قرار داده بود.

در بحران شناسی ذکر شده (نشست دوم مباحث باب بگشا) هدی صابر در تحلیل نیروهای فکری و سیاسی جامعه ایران ۱۶ ویژگی را به عنوان مولفه های کاهنده این نیروها ذکر می کند که عبارتند از:



اکنون دودهمه پس از طرح آن بحث، بافرازونشیب‌های جامعه ایران بیش از پیش بازاندیشی در سنت روشنفکری ضرورت یافته است. فارغ از اینکه تعبیر تلخ و تند مردیها را صائب بدانیم یا نقد هدی صابر را برتابیم، باید بدانیم که راهبرد مالوف روشنفکری در دهه‌های اخیر جزبی ثمری، اسناد و سرخوردگی به بار نیاورده است. نقادی این راهبرد و تعهد عمیق به آفرینش الگوهای خُرد، عملی و شدنی در تحقیق جامعه‌ای برابره‌ای و عاری از فقر، ضرورتی پیش روی روشنفکری و تحول خواهی ایرانی در سده پیش روی است.

پینوشته‌ها

۱- این نمونه، شاید ملایم‌ترین نقد هدی صابر بر فضای روشنفکری است. او در باره‌ای مواقع انتقادهای به مراتب تندتری مطرح کرده است: «تاریخ کار اقلیتی است، حمال‌های کف بازار تاریخ را بیش برده‌اند نه روشنفکران مغز حلزونی کرده‌ی شعارده و آروغ آیدنولوژیک زن! [خدا] همه‌ی این‌ها را مطرح می‌کند و بعد می‌گوید هر کس که می‌خواهد بازیری کند، این کتاب هست، پیام هست، من هم هستم، من متولی شما هستم.» (باب‌بگشا، نشست سی و دوم، تبیین: دید تاریخی، تحلیل تاریخی- ۲) - تقی رحمانی در یادداشتی که همزمان با رونمایی مستند «مصدق از نگاه دیگر» هدی صابر نگاشت این انگاره را مطرح کرد که ساخت این مستند توسط هدی صابری نوعی مشروعیت بخشی هدی صابری به چرخش از کنشگری سیاسی به کنشگری مدنی در نتیجه محدودیت‌های سیاسی متاخر وی بوده است: «این مستند نشان از توجه هدی به جامعه غیرسیاسی هم دارد. هدی که به کار مدنی جلب شده و هم در پروژه‌ای در زاهدان مشغول شده است نمی‌تواند بدون اذن معبود هایش به چنین کار مدنی دل دهد. مستند مصدق برای این است وی مجوز کارش را سندی و کتبی کند و نشان دهد که طی این مرحله مدنی را در زمان ناگزیر به اذن یکی از معبود هایش انجام داده است. والا محمد حنیف را چگونه می‌توانست پاسخگو باشد. کریمی مصدق و رحیمی تختی می‌توانست در برابر سوال حنیف که چه می‌کنی هدی؟ کار مدنی او را توجیه کند. چرا که به سیاق حنیف و شریعتی اگر در میدان نیستی هر کجا که خواهی باشد به شراب و یا به نماز به جامعه مدنی یا چپاول خلق، چرا که اگر در صحنه اصلی نیستی مهم نیست که چه می‌کنی. این نگاه را امثال هدی باور داشتند، اما به مرور زمان با تکثر الگوها به رفتار جدیدی رسیدند که در رفتار هدی می‌بینیم. این مستند به مولف، سندی ماندگار و دلگرم‌کننده ارائه می‌دهد تا به محمد آقا معبود معبود هایش بگوید که رفتارش درست بوده است، چرا که مصدق بزرگ در دوره ناگزیر تبعید به مردم پرداخته است اما منش را حفظ کرده است. هدی نیز دوره ناگزیر به جامعه مدنی روی کرده است و با منش مردم دوستی به زیست انسانی ادامه داده است.» (رحمانی، تقی، ۱۳۹۵، «مصدق کریم با اشرافیت مغلوب؟»، سایت ملی مذهبی، ۲۴ اسفند ۱۳۹۵)

۲- این امر در سخنرانی هدی صابر با عنوان «وحدت نیروها و نیروهای اجتماعی جامعه» تشریح داده شده و در مقاله‌ای با عنوان «از تعارض و واگرایی سیاسی به وحدت و همگرایی اجتماعی» در یادنامه نهمین سالگرد هدی صابر مورد بازخوانی قرار گرفته است.

رهیافت انتقادی

هدی صابر
در مواجهه با
نیروهای فکری،
امروز بیش از پیش
مبتلا به جامعه
فکری است و
در تحلیل‌های
کلان‌نگرانه، احاله
مسئولیت مداوم
به حاکمیت، فرو
نهادن رویکرد
مولد و کنشگرانه
ترمیمی، ناامیدی
و بی‌انگیزی و
بروز و ظهور
می‌یابد.

با نیروهای فکری، امروز بیش از پیش مبتلا به جامعه فکری است و در تحلیل‌های کلان‌نگرانه، احاله مسئولیت مداوم به حاکمیت، فرو نهادن رویکرد مولد و کنشگرانه ترمیمی، ناامیدی و بی‌انگیزی و... بروز و ظهور می‌یابد. نتیجه قابل برداشت از این رویکرد صابر در موضوع مورد بحث این نوشته، لزوم بازسازی نقش روشنفکران در مواجهه با مسائل و بحران‌هایی نظیر فقر و نابرابری در ابعاد مختلف آن (فقر معیشتی، فقر آموزشی، فقر بهداشت و سلامت و...) است. تعریف این نقش به ارائه تحلیل‌های کلان و انتزاعی یا مطالبه‌گری از حاکمیت، تکرار یک مسیر چند دهه‌ای بی‌ثمر است. بازتعریف مسئله فقر و کوشش برای ارائه راهکارهای واقعی برای آن در کنش متقابل با محدودیت‌ها و تجهیزهای ساختاری موجود، توصیه قابل برگشتن از رویکرد و رویه هدی صابر است؛ چنانکه او در دوره پایانی حیات با اجرای پروژه توانمندسازی در سکونت‌گاه‌های غیررسمی زاهدان می‌کوشید این رویکرد را در عمل تحقق بخشد. قابل توجه است که پروژه مذکور، در پیوند و تعامل با نهاد‌های حاکمیتی و جهانی تعریف شده بود؛ نهاد‌هایی که در گفتارهای مرسوم روشنفکری، یکی با چوب نئولیبرالیسم و دیگری با چوب خودکامگی و فساد رانده شده و میدانی برای تعامل با آن‌ها گشوده نمی‌شود.

نقد‌های هدی صابر به فضای فکری به سبب فقدان پروژه اجتماعی مشخص و رویکرد بدیلی که وی در دوران متاخر حیات سعی در تحقق آن داشت، ناشی از جبر زمانه یا چرخش تاکتیکی در زمانه عسرت و محدودیت کار سیاسی نبود. صابر از روی ناگزیری به تجویز لزوم فعالیت مدنی و بازبینی در نقش و راهبرد مالوف روشنفکری روی نیاورد، بلکه این بازبینی نتیجه یک جمع بندی راهبردی و غیرتاکتیکی از مسیری طی شده حیات وی در میانه دهه ۱۳۸۰ بود.

از آنچه در رویکرد و راهبرد متاخر هدی صابر درمی‌یابیم چگونه می‌توان به تحلیل و بازسازی مسئله فقر و نابرابری پرداخت؟ پاسخ را در چند گزاره به اختصار مطرح می‌کنیم: ۱. فقر و نابرابری معلول ساختارهای معیوب و فقر آفرین هست و مسئولیت اصلاح این ساختارها در وهله اول متوجه حکومت است. اما راهبرد غلبه بر این مسئله، تجویز تغییر ساختاری و موکول کردن آغازگری تغییر به حکومت نیست.

۲. جریان‌های روشنفکری نیز با تعارض‌ها و تنش‌های جدی در کنشگری، تولید، امیدآفرینی و بشارت، ایده‌پردازی و بسندگی تاریخی مواجهند و راهبردها در مواجهه با مسائل اساسی کشور به فراکنی مسئولیت به نظام سیاسی تقلیل یافته است.

۳. برای خروج از این چنبره، به بازبینی نظری عملی در راهبرد روشنفکری نیاز است. بازگشت به تولید فکر و ایده و ایفای نقش اجتماعی فعال حداقل ضرورت‌های پیش‌ساز روشنفکری برای «باز یابی پروژه آدمیت ایرانی» است. خاستگاه و نقطه عزیمت این امر بنیزه در حاکمیت یا جایی بیرون از فضای فکری، بلکه در کانون و بطن خود نیروهای روشنفکری است.

۴. نقش مذکور را باید با پرکنش‌های روزمره و پروژه‌های عملی خرد و محدود تحقق بخشید و برونی‌سازی کرد. بسنده کردن به مدار نقادی و اندیشه‌ورزی و گفتار درمانی، راه به جایی نمی‌برد. نیاز به فعالیت‌های عملی برای مقابله با پدیده فقر و نابرابری است؛ فعالیت‌هایی که مدار تعامل را پاس بدارد و در پی تشدید تنش با نهاد‌های فراملی و حاکمیتی نباشد.

زیست عملی هدی صابر در دوران متاخر حیات، تاییدی بود بر این بازبینی و بازسازی از نقش نیروها در حل مسائل اجتماعی ایران. او در آخرین سخنرانی‌های خود در سال ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ نیز راهبرد مشابهی را بسط داده و لزوم تأمل و الگوگیری از مدل کنشگری نیروهای اجتماعی سنتی نظیر خیریه‌ها و تشکلهای مدنی را یادآور شده است.^۲

در ابتدای دهه ۱۳۸۰ انتشار سخنرانی «مرد ریگ سنت روشنفکری» مرضی مردیها در رسانه‌ها و سپس انعکاس کامل آن در مجله آفتاب با واکنش‌های منفی زیادی در جامعه روشنفکری مواجه شد. این امر تا حدودی به زبان تند و تیز مردیها در نقد سنت روشنفکری ایران در آن سخنرانی بازمی‌گشت و تا حدی هم به ایماژ لیبرال مسلک گوینده آن بحث. سخن مردیها در آن گفتار، نقد روشنفکری جهان و ایران در فهم مسائل پیچیده میان حکومت و جامعه و احاله این مسائل به سلطه حکومت بود.

سوگوارهای برای خرداد شرمگین



رضایمانی

گر بدین سان زیست باید پست
من چه بی شرمم اگر فانوس عمرم را به رسوایی نیاویزم
بر بلند کاج خشک کوچه بن بست
گر بدین سان زیست باید پاک
من چه ناپاکم اگر ننشانم از ایمان خود چون کوه
یادکاری جاودانه بر تراز بی بقای خاک

خرداد پراز حادثه سال ۱۳۹۰ همواره شرمگین سرزمین زجر کشیده ایران مان است، چرا که حداقل دهم تاییست و یکم خرداد ماه و تنها ظرف یازده روز، سه نازنین انسان را با تنبلی، خشم و حسد در حق مرحوم مهندس سحابی، شهید هاله سحابی و معلم شهید هدی صابر از ما ستاند و جای خالی آنان را تا ابد پرنشدنی باقی گذارد. وجه اشتراک این سه تن در روش و منش فکری آنان را در نگاه من تبدیل به یک روح در سه کالبد متفاوت نموده بود و شاید دلیل اصلی در ابدی بودن داغ فقدان آنان همین موضوع بوده است. سخت کوشی برای نیل به آرمان، متانت، نگاه داشتن جانب انصاف در برابر مخالفان، نگاه ساختارمند و در یک کلام منش و روش اخلاقی مشخصه مشترک آنان بوده است.

سجایای اخلاقی و منش مهندس سحابی از حوصله این نوشته و توان نویسنده خارج است اما مهم ترین آموخته من از ایشان ثبات قدم و امید است. مهندس پس از روزهای سرد و تاریک مرداد ماه سال ۱۳۳۲ دریافت تنها راه جان به در بردن از مهلکه، حفظ امید و صرف فعل عمل کردن است و به ما که در دهه هشتاد دوره جوانی خود را طی می کردیم، آموخت که برای تغییر نمی بایست خوش بین بود، بلکه می بایست نیروی تغییر شرایط کنونی به یک وضعیت بهتر را با «امید» عملی نمود. مهندس سحابی تبلور «امید بذر هویت ماست» و تا آخرین لحظه زندگی حفظ ایران برایش واجب و اجبات بود و چه هنرمندانه به ما یاد داد که ایران امید ماست.

هاله سحابی شاید در میان این جمع کم تر معرفی گردیده است و از این رو بیشتر قدرناشناسی بوده ایم. دختری قوی، خواهری فداکار، مادری مهربان، کنشگر حقوق زنان، فارغ التحصیل فیزیک، قرآن پژوه، شاعر، نقاش، مدرس زبان فرانسه و اگر توصیفی برای شخصی ناشناس می بود، عمیقاً ما را تحت تأثیر قرار می داد و حال این شرحی مختصر از عزت هاله خانم سحابی است. هاله خانم، این دنیا را ببخش که قدر ندانست و همواره با زندان و زندانی درگیرتان کرد. هاله خانم، می دانیم که دکتر و

مهندس سحابی بخشایش را به شما آموختند اما ما نیز شرمساریم که این چنین ظالم بودیم و اجازه ندادیم این کشور از هنر و مهر و دانش شما بهره ببرد. ببخشید هاله خانم ...

هدی صابر یک پدیده منحصر به فرد در تاریخ معاصر ماست. برای اثبات این موضوع فقط یک نمونه کتاب خارق العاده «فروپاشی» شهید صابر است. یک جوان در سال های آغازین دهه سوم زندگی، در زمانه ای که تندروری ارزش بود، آن چنان با دقت و عمیق به تحلیل وقایع و رویدادها می پردازد که پس از قریب به چهل سال تأخیر در انتشار تحقیقاتش، ارزش نگاه ساختارمند او به وقایع را درک می کنیم. ابعاد وجودی و فعالیت های عملی، پژوهشی، فرهنگی و رفتاری آقا هدی آن چنان گسترده است که پرداختن به هر جنبه آن، کم لطفی در حق بقیه جوانب است. اما الحق و الانصاف کار آفرینی در استان سیستان و بلوچستان به عنوان یک مدل توسعه در مناطق محروم، نشست های «هشت فراز، هزار نیاز» به عنوان یکی از منابع ماندگار تحلیل وقایع تاریخی به صورت روش مند است. در کنار تمامی این مسائل، شهید هدی صابر تجسم واقعی ایستادگی بر آرمان و پاپس نکشیدن از میدان عمل بود و به همه ما نشان داد که چگونه می توان یک جو سخن گفت و صدا خروار عمل کرد.

کوتاه سخن آن که در این روزهای محنت زده، خرداد چه بی رحمانه سه انسان بزرگ را به یک باره از این مردم گرفت و برایمان منش و اندیشه ای را بازگذاشت که مهندس سحابی فقید با آن همه تلاش و مجاهدت برای اعتلای وطن با این جمله این دنیا را ترک نمود: «زندگی مردم سخت شده است. خدایم داند که من چقدر برای ایران نگرانم! من دارم می میرم و کاری برای ایران نکردم.» و طنز روزگار این است که عزت سحابی دست در دست دختر عزیزش هاله و شاگرد نستوه اش هدی، ما را ترک نمود، این چنین سخن می گوید و مدعیان نام و طالبان نان آن گونه بر این سرزمین منت می گذارند و ...



هدی صابر
یک پدیده
منحصر به فرد
در تاریخ معاصر
ماست، برای
اثبات این موضوع
فقط یک نمونه
کتاب خارق العاده
«فروپاشی» شهید
صابر است.

چه جای تعجب؟!
که از خشکیده گلدانی
گل زندگی بر شکوفد
کافی است؛
دانه ای
قطره ای
روزی
نسیمی
اراده ای

نامشان زمزمه نیمه شب مستان باد!

مسعود میری

سخت بیمار و مفلوک است.

شاید هراتفاقی که در روشنای تاریخ سیاسی جدید ما از مشروطه بدین سو رخ داده، بوی مرگ و حصرو حبس داده است. ما به این حوادث در روشنای تاریخ، تاریخ سیاه سقوط انسان را ملاحظه کرده ایم. در این شکسته جانی ها، چه جهان های جانانی را که از دست نداده ایم. مرثیه نه آغاز تاریخ است و احیانا نه پایان تاریخ. همین که وجود داریم، حضور مانسانی از زندگی ست و هیچ مرگی نتوانسته ما را از نعمت بودن بی بهره کند. پس حاکمان باید بدانند ما نخواهیم مرد. انقراض نسل آزادگان ناممکن است. روح شادی و رهایی در ذات آدمی مضبوط است. انسان برای آزادی و شادی نمی جنگد بلکه نهاد او شادی و آزادی ست، پس هیچ نیرو و قدرتی نمی تواند ظهور این نهاد را ناممکن کند. ممکن است نیل به آن را به تعویق بیندازد، و این گواهان و شاهدان، شراب رنگین جانشان را بر سینه افق خواهند پاشید تا رهایی و شادی انسان ایرانی به تأخیر نیفتد.

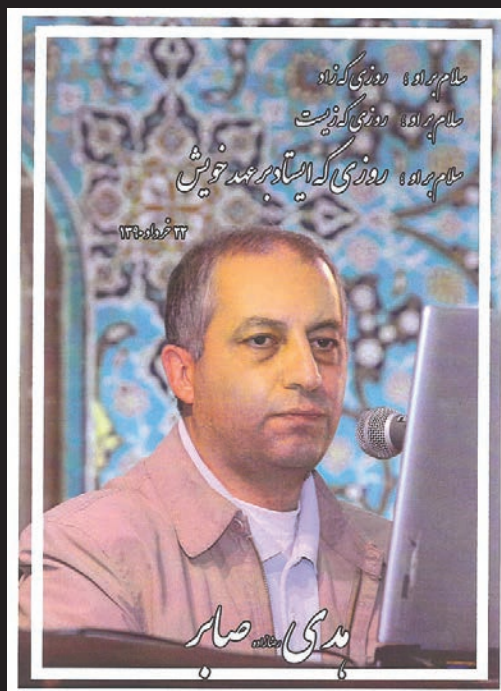
این حرف ها داستان جان مردم بی زبان من است. مردمی که توتم قلم آرزوهای کوچکشان در قربانگاه بی سخنی سر بریده می رقصند، خورشیدهای متفکر و آزادی خواهش در کوچه، خیابان و زندان، پیرش جان به مرگ و جوانش جوانمرگ می شود. این ملت و دولت باید از بیماری استبداد رهایی یابد و به درمان تفکر و تعقل و بدن و نظام حکمرانی خود برخیزد تا از این یادآوری های مرگ، روزی به آخر برسیم و هرگز داغ دانایانمان را نبینیم.

ما برای یاد سحابی پدر، سحابی دختر و هدای صابران چه می توانیم گفت؟ آنان هر کدام سحابی ای نوربخش در آسمان پرستاره ایران بودند. بودن آنان تاریخ را زیبا کرده بود و زندگی را پر از رویا. آنان بهتر بود همانند همه دیگر از دست رفتگان فرهنگ و هنر دموکراسی، نامشان به دفتر مقتولان نوشته نمی شد و همچون همه آفرینندگان خیر و خرد، در جهان آزاد، در پیری و فرزاتگی، در بستر خوشباشی می مردند. آنان حق داشتند دروغ و نفرت و استبداد را تحمل نکنند و بر عهد خود با حقیقت استوار بمانند و برای اصلاح نظام حکمرانی و انتخابی شدن حکمران بکوشند، اما حق آنان مرگ نبود. جان شیرینشان برای بدنای هر قدر قدرت و قوی شوکتی گواهی از بقای آدمی در مسیر خیر و سلامت و صلح است. یادشان گرامی باشد و نامشان را هرگز از خاطر نخواهیم سترد.

مرگ برای همه ناگوار است. همیشه تاریخ را ناگهان به جایی ناشناخته پرتاب می کند. زمان را در دهان مفاک خاک می بلعد، کلمات را تهی می کند، روان را می خلد و اندوه را ابدی می سازد. این ساختن مرگ آلود، ساختن پایان یک بودن است. بسی کسان که در مرگ نام می گیرند و از مرگ بر نمی گذرند. بسیاری برای زندگی به دنیا می آیند و با مرگ خود زندگی را پیورده و نیک نام می کنند. اینان از پرچین مرگ می گذرند و سیاهه موت را به روشن زندگی تبدیل می کنند. این کلامی نو نیست، حاصل تجربه بشر در روزگاران کهن است. خردمندان، جوانمردان و فقیهان، افسران و سروران رهایی بخش، دلبران خیر خواه، شهیدان میدان ستم ستیزی، اینان در طول حیات بشر، همچنان سرمدی و جاوید مانده اند. گواه خویش اند، شاهد حقیقت جاودانه ای به نام شرافت، انسان بودن، پای بر عهد خود فشردن و زندگی را معنای تازه بخشیدن.

این کلمات هم تازه نیستند، اما همچنان تا این بلاها بر ما نازل می شود، و تا فرمان مرگ از حنجره حاکمان صادر می گردد، ما هر روز روح شهید رویاهای مان را بر دوش می کشیم و در دشت لاله اندوه های خود به جهان گشوده به فردا می سپریم.

کاش هرگز خی بن یقظان های آزادی سر بر مذبج جانبازی نگذارند. این لفظ ها و کلمات بایست که روزی کهنه شود و از صفحه ادبیات ما پاک شود. این کشتگان که نقششان بر آینه روح ما نشسته، این بالابلندان که به جرم رهایی آدمی، زخم دار و درفش و گلوله بر بر و پهلودارند، نشان آن است که جهان ما فروت و نابردار است، علامت پر خشمی از ستایش مرگ و ذلت و خشونت و تحقیر زندگی و آرامش و مهریانی ست. سمنوم بدنه حکمرانی و دولت مندی یک کشور مردم گریز است. فیلسوف عجیب هلندی اسپینوزا می گفت حکومت انسانی حکومتی ست که قدرت و نیروهای خیر را نمایندگی می کند و برای بقای خرد و جان و بدن شهروندان می کوشد و شادی را به ارمغان می آورد. اگر چنین است، مرگ ناخواسته شهروندان، آن هم به تیغ و داغ و گلوله و حبس نشانی از بیماری سهمگین دولت و ملتی ست که در روزگاری که صیت دموکراسی و زندگی خواهی شایع شده است، در بدترین شکل زندگی گرفتار است. جامعه ای که سروران دانایی اش را به حبس و شکنجه می برد، در حبس آنان را می کشد، در خیابان بر سرو جانشان ضرب مرگ می اندازد، در اعتصاب غذا قاضی مرگ می شود، این جامعه و نظام حکمرانی اش



یادنامه
دویم سالگرد

